اشعار عامیانهٔ ایران

(در عصر قاجاری)

گردآورنده

والنتین ژوکوفسکی

به اهتمام و تصحیح و توضیح

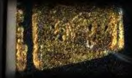
دکتر عبدالحسین نوائی

۴۲۰۰ تومان

ISBN 964-331-155-4

شابک: ۴-۱۵۵-۳۳۱-۹۶۴





اشعار عامیانهٔ ایران

(در عصر قاجاری)

اشعار عامیانه ایران

(در عصر قاجاری)

گردآورنده

والنتین ژوکوفسکی

به اهتمام و تصحیح و توضیح

دکتر عبدالحسین نوایی



انتشارات اساطیر

۳۶۲

فهرستنویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

ژوکوفسکی، والنتین آلکسی‌یویچ، ۱۸۵۸ - ۱۹۱۸ م.
Zhoukovskii, Valentin Alekseevich.
اشعار عامیانه ایران (در عصر قاجاری)/ گردآورنده والنتین ژوکوفسکی؛ به اهتمام و تصحیح و توضیح عبدالحسین نوایی.- تهران: اساطیر، ۱۳۸۲
۲۰۸ ص. (انتشارات اساطیر ۳۶۲)
ISBN 964-331-155-4
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. شعر عامه فارسی. ۲. موسیقی محلی ایرانی. ۳. ترانه‌های ایرانی. الف. نوایی، عبدالحسین، ۱۳۰۲ - ، مصحح. ب. عنوان.
۵ الف ۹ ژ / PIR ۳۹۸۹   ۸ فا ۹/۰۱   ۸۲-۵۳۱م



انتشارات اساطیر

اشعار عامیانهٔ ایران در عصر قاجاری
تألیف: والنتین ژوکوفسکی
به اهتمام و تصحیح و توضیح: استاد عبدالحسین نوایی
چاپ اول: ۱۳۸۲
حروفچینی: نظری
لیتوگرافی و چاپ: دیبا
تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه
شابک: ۴-۱۵۵-۳۳۱-۹۶۴

نشانی: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰
تلفن: ۸۳۰۰۱۴۸، ۸۸۲۱۴۷۳ نمابر:۸۳۰۱۹۸۵

فهـــرست

مقدمه

کتابی که اینک به پیشگاه اصحاب نظر تقدیم می‌گردد، مجموعهٔ اشعار عامیانه‌ای است که در خلال سال‌های واپسین سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار ۱۲۶۴ تا ۱۳۱۳ ه.ق برابر سال‌های ۱۸۴۵ تا ۱۸۹۶ م در بین مردم کوچه و بازار رایج بوده و مطربان و خوانندگان و نوازندگان و مقلدان دوره‌گرد، در عروسی‌ها و ختنه‌سوران‌ها و مجالس سور و سرور طبقات عامهٔ مردم ایران و احیاناً در بزم‌های خصوصی خواص می‌خوانده‌اند و ژوکوفسکی جوان محقق روسی، در طی اقامت چندساله در ایران، در شهرهای مختلف این اشعار را از زبان این و آن شنیده و ثبت و ضبط کرده است.

این اشعار همچنان که ملاحظه می‌شود در شمار اشعار و تصانیف عامیانه یا به‌اصطلاح علمی آن «فولکلوریک» است. بنابراین، هرگز نمی‌توان سال دقیق انشا و انتشار و نام گویندهٔ آن‌ها را در کتاب‌ها و تذکره‌ها جست‌وجو کرد. شعر عامیانه زبان حال مردم کوچه و بازار است و مردم کوچه و بازار هرگز قواعد عروضی را نمی‌شناسند و اصول شعر و انواع بحور و اوزان و زحافات را نمی‌دانند و از صناعات لفظی و معنوی و بازی با الفاظ بی‌خبرند و حتی گاه به صرف و نحو و دستورزبان نیز آشنا نیستند. با این حال «شعر» می‌گویند و الهام‌بخش آنان در گفتن شعر بیشتر تحولات و تغییرات نامساعد یا نابهنگام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است. وقتی این مردم با امری مخالف شئون ملی یا سنن مذهبی یا فرهنگ اجتماعی خود مواجه می‌شوند یا در اموری ناروا مجبور به تحمل ستم آشکاری دچار می‌گردند. بلافاصله به اعتراض رویارویی برمی‌خیزند و اگر توان اعتراض یا قدرت مبارزه در خود نیابند بی‌درنگ به حربهٔ شعر دست می‌برند و چنین است که ناگاه دربارهٔ آن امر نامطلوب یا

دستور ظالمانه، شعری با ساده‌ترین الفاظ و گاه با تندترین و زشت‌ترین کلمات منتشر می‌شود که هیچ‌کس نمی‌داند که آن شعر از کیست ولی آناً دهان به دهان می‌گردد و در لحظه‌ای شهری و کشوری از آن باخبر می‌شوند و حتی پنهان و آشکار زیر لب یا دسته‌جمع آن را زمزمه می‌کنند یا فریاد می‌کشند. زیرا این اشعار زبان حال همه است و برانگیخته از دردی است که همه احساس می‌کنند و آن را از خود می‌پندارند.

در این اشعار خواه به صورت کنایه یا به شوخی و طنز و هزل و هجو خشم عمومی و عدم رضایت ملی نهفته است به همین جهت است که این اشعار هرچند ظاهری خنده‌آور دارد ولی درحقیقت نیشخندی زهرآلود است که خشم فراوان و کینهٔ عظیم و نفرت عمیق عامه مردم را حکایت می‌کند.

در طول تاریخ ایران، چون همواره ظلم و تعدی و تجاوز و درازدستی وجود داشته این‌گونه اشعار هزل‌آمیز یا طنزآلود و کنایه‌دار نیز فراوان بوده و به‌تناسب شدت و ضعف حکمرانان ستم‌پیشه، شعرسازی و مضمون‌بافی مردم نیز کاهش و افزایش می‌یافته و شاید کهن‌ترین جایی که از این اشعار سراغ داریم یعنی در کتاب‌ها به‌دست ما رسیده اشعاری باشد که یزیدبن مفرغ برزبان بیان آورد.

این شاعر تندزبان در بصره گرفتار ظلم عبیدالله بن زیاد شد که چرا نسبت به دامان عصمت مادر زیادبن ابیه و مادربزرگ عبیدالله بن زیاد اسائهٔ ادب کرد. سمیه مادر زیاد از زنان هرزه و بدکاره بود. زیاد از بطن این زن پدید آمد که چون پدرش معلوم نبود او را زیادبن ابیه خواندند یعنی پسر پدرش ــ تا این‌که معاویه برای پیشبرد سیاست خود، استفاده از وجود زیاد که مردی باکفایت و هوشمند بود، ادعا کرد که زیاد برادر من است او نتیجهٔ همبستری ابوسفیان با سمیه است. چند نفر شاهد هم بر این امر گواهی دادند و شهادتی دادند که از فرط زشتی بهتر آن است که در کتاب‌ها بماند و هرگز بر زبان قلم نیاید. این داستان در تاریخ اسلام به استلحاق شهرت یافته.

باری یزیدبن مفرغ نسبت به ساحت عفت و مراتب عصمت چنین بانوی پرده‌نشینی! جسارت کرده بود. عبیدالله، برای حفظ احترام مادربزرگ عفیفه و نجیبهٔ خود، دستور داد که آن شاعر تندزبان را نبیذ شیرین همراه با گیاهی اسهال‌آور خوراندند تا کارش به «بیرون‌روش» کشید. آنگاه سگی و خوکی و گربه‌ای را با وی به ریسمانی بسته در شهر گرداندند. بیچاره در میان آن کثافات سخت آلوده شده بود و

طاقت خودداری هم نداشت. در آن میان کودکان بصره به دورش حلقه زده بودند و می‌پرسیدند که «این شیست (چیست)» یزیدبن مفرغ حسب حال می‌خواند:

آب است و نبیذ است
عصارات زبیب است
سمیه روسپیذ است

یا کلمات آهنگینی که مردم برای احمدبن عبدالملک عطاش در اصفهان ساختند و نمونهٔ آن در راحةالصدور راوندی آمده و از همه روشن‌تر و بهتر مضمون‌هایی که برای نادر پرداختند. این ظریفه‌گویی‌ها و لطیفه‌بافی‌ها، شعرها و متلک‌ها و مضمون‌ها همه نشانهٔ اعتراض مردم به سلطنت ظالمانه نادر بود و نشانهٔ مقاومت منفی مردم در برابر آن جبار ستمکار «چنان‌که وقتی متملقینی فرومایه، مادّه تاریخ جلوس نادر را در «الخیر فی‌ماوقع» اعلام می‌کردند، ظریفی از جامعهٔ ایرانی با اندک تغییری در آن ماده تاریخ، «لاخیر فی‌ماوقع» گفت و بدین وسیله از جانب ملتی اعلام نمود که هرگز خیری در این پیشامد نبوده و نیست و به‌عبارت دیگر جامعهٔ ایرانی آن را نمی‌پذیرد. یا وقتی که شاعری متملق این مادّه تاریخ را به شعر درآورد که

«بریدند شاهان ز شاهی طمع　　　به تاریخ الخیر فی‌ما وقع»

شاعری ظریف از میانهٔ مردم، آن شعر را، بر اساس احساسات مردم، بدین‌گونه تغییر داد

«بریدیم از مال و از جان طمع　　　به تاریخ لاخیر فی‌ما وقع»

وقتی نادر مقبره‌ای برای خود ترتیب داده بود، کسی این شعر صائب را بر کاغذی نوشته و در آن مقبرهٔ خالی انداخته بود:

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو　　　عالم پر است از تو و خالی است جای تو

این اقدام یک ناشناس، یکی از مردم کوچه و بازار آیا جز این معنا می‌دهد که ملتی مظلوم و بی‌گناه و بی‌دفاع آرزوی مرگ نادر می‌کرده. زیرا همهٔ فقر و بدبختی و بیچارگی و بی‌خانمانی خود را از چشم او می‌دیده. نه آخر نادر گفته بود که در کشور من یک دیگ برای هر پنج خانوار کافی است؟!

باری در مجموعهٔ اشعار مردم کوچه و بازاری که ژوکوفسکی جمع کرده از این دست اشعار فراوان است. گویی این اشعار فریاد دردآلود پدران بدبخت ماست که از

ورای سال‌ها و سال‌ها به‌گوش می‌رسد و نشان می‌دهد که از ظلم و ستم و سودپرستی ظل‌السلطان‌ها و صاحب‌دیوان‌ها چه رنج‌ها کشیده‌اند و چه خون‌دل‌ها خورده‌اند.

از این فریادهای دردآلود که بگذریم در کتاب حاضر نیشخندها و پچ‌پچ‌ها و گوشه و کنایه‌هایی می‌بینیم نسبت به آنچه روزگاری تجدّدطلبی خوانده می‌شد و امروز به حق از آن به «غرب‌زدگی» یا به اصطلاح عوامانه به «فرنگی‌مآبی» یاد می‌کنیم.

بگذارید این درد را کمی بیشتر بازگو کنیم. صدها سال ایران در زیر فشار استبداد سلاطین خودکامه عرب و ترک و دیلم و فارس به‌سر برد و این استبداد و حکومت مطلقه سیاسی که اختناق فکری را به‌دنبال داشت مانع از رشد اجتماعی بلکه باعث عقب‌افتادگی مردم ایران گردید. دنیای غرب که در روزگار شکوفایی فرهنگ ایران و اسلام، در ظلمت قرون وسطایی به‌سر می‌برد، ابتدا با گام‌هایی احتیاط‌آمیز و کند و سپس با قدم‌های محکم و تند و حتی شتاب‌زاده نخست تقیدات فکری و تقلیدات علمی را رها کرد و تجربه را جانشین اعتقاد و سنت‌ها ساخت و با ورود به عرصهٔ هومانیسم و عصر رنسانس تجدید حیاتی راستین آغاز نهاد و آنگاه به دنیای دقیق و پراسرار علم درآمد و در هر رشته‌ای دست به مطالعه و تحقیق زد و دامنهٔ این تحقیقات به کشف اسرار طبیعت و استفاده از نیروهای طبیعی کشید و صنعت عظیم امروزی پا گرفت و از قعر حضیض خاک تا اوج زحل همه مشکلات و رموز جهان هستی مورد بررسی واقع شد. از دنیای کوچک میکروب‌ها، باکتری‌ها و ویروس‌ها تا دنیای عظیم ستاره‌ها و خورشیدها و کهکشان‌ها و خلاصه تمدن عظیم و فرهنگ حیرت‌آور مغرب زمین شروع به رشد و بالیدن نمود. هرچند که بدبختانه این تمدن عظیم آن‌قدر که به خوروخواب و خشم و شهوت آدمیان توجه کرد به معنویت بشریت و فضیلت انسانیت توجه ننمود.

در خلال سیصد چهارصدسالی که از بیداری غرب و تکاپوی اروپاییان در جست‌وجوی اسرار طبیعت و کسب دانش و کشف مجهولات بشری می‌گذشت، کشور ما همچنان در جهل و بی‌خبری به‌سر می‌برد. به‌نحوی که مردم ایران در زمان صفویه از لحاظ دانش و بینش و علوم جدیده از نیاکان خود در زمان سلاجقه داناتر و بیناتر نبودند همچنان که در فن مملکت‌داری و هنر مدیریت و علم سیاست سلطان سنجر سلجوقی از شاه سلیمان صفوی کمتر نبود و خلاصه گذشت چهار پنج قرن بر

اطلاع مردم ایران از سلاجقه تا صفویه چیزی نیافزوده بود. اما ما ایرانیان هم تا با اروپاییان بالاجبار محشور و نزدیک نشده بودیم هرگز به جهل و نقص و کاستی خود آگاه نشده بودیم و روزی بدین حقیقت تلخ پی بردیم که سپاهیان روسی و سیاستمداران انگلیسی هم در میدان جنگ بر ما غلبه کردند هم در دور میزهای مذاکره کلاه سر ما گذاشتند. روس‌ها قفقاز را خوردند و انگلیسی‌ها افغانستان را از ایران جدا کردند.

آنان که شیفتهٔ آزادی و آبادی ایران و پیروزی و بهروزی ایرانیان بودند متوجه شدند که تا جامعهٔ ایرانی به علم و صنعت و هنر و رموزکار غربیان مجهز و مسلح نشود هرگز نمی‌تواند آزادی و استقلال خود را در مقابل این تازه‌رسیدگان نودولت حفظ کند. از نخستین کسانی که معتقد به لزوم آشنایی ایرانیان با تمدن و فرهنگ و دانش و صنعت مغرب‌زمین شدند، عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بود. او بود که اول‌بار دو نفر از جوانان ایرانی را به لندن فرستاد تا با علم و هنر مغرب زمین آشنایی کامل یابند. یکی از آن دو میرزابابا نام داشت و داوطلب رشتهٔ پزشکی بود و دیگری محمد کاظم بود داوطلب رشتهٔ نقاشی. میرزابابا در کار خود توفیق یافت و دورهٔ طب را به پایان رسانید و به ایران بازگشت. ولی میرزا محمدکاظم، بر اثر ناسازگاری آب‌وهوای سرد و مرطوب لندن، مسلول شد و درگذشت و هم در لندن روی در نقاب خاک کشید.

آن‌سال که عباس میرزا اقدام به فرستادن آن دو جوان کرد یعنی سال ۱۸۱۲ م آغاز یک امر اساسی بود به منظور آشنایی ایرانیان با عمق و ریشهٔ تمدن و دانش فرنگی برای پیشبرد هرچه بیشتر ملت ایران در جهت شکوفایی دانش و صنعت و هنر بدون نیاز به بیگانگان. از آن سال تاکنون نزدیک به صدوهفتاد سال می‌گذرد و هنوز آن اقدام یعنی فرستادن محصل به خارج ادامه دارد، آن هم در سطحی وسیع، هم از طریق بخش خصوصی یا سازمان‌های رسمی و اداری، هم از طریق خانواده‌ها بی‌آنکه توانسته باشیم حتی در یک رشته به مرحلهٔ بی‌نیازی از خارجیان برسیم. بیائیم کلاهمان را قاضی کنیم و منصفانه داوری کنیم. اما پیش از داوری این نکته را توجه فرمایید.

کشور ژاپن تا سال ۱۸۵۴ م در به روی خود و دیگران بسته و از هرگونه معاشرتی با دنیای خارج گسسته بود. اما یک کشتی جنگی امریکا تحت سرپرستی م.ک. پری با

توپ‌های خود ژاپن را مجبور به بازکردن دروازه‌ها نمود. این امر باعث شد که در ژاپن تحولاتی روی دهد و سرانجام رژیم شگون‌ها که مردم ژاپن را از حشر و نشر با دیگران ممنوع کرده بودند ساقط شود. خلاصه آخرین شگون استعفا کرد و امپراطور موتسوهیتو که طفلی بیش نبود بر سر کار آمد و ژاپن به‌صورت کشوری مشروطه درآمد. آن سال که ژاپن از گوشهٔ انزوا به‌در آمد (۱۸۶۸) و خواست برای ترقی و پیشرفت خود از دانش و صنعت و تجربهٔ غربیان استفاده کند، پنجاه و شش‌سال بعد از تاریخی بود که ما، نخستین جوانان ایرانی را به اروپا برای آموختن علم و صنعت جدید روانه کردیم. حالا بیاییم از خود بپرسیم که ما درکجاییم و ژاپن درکجاست. حالا بیایید منصفانه داوری کنیم. هرچند نیازی به داوری نداریم. زیرا به گفته شاعر بزرگوار طوس

چو قطره بر ژرف دریا بری　　　　به دیوانگی ماند این داوری

آیا چرا چنین شده؟ جواب آن بسیار روشن است. ژاپنی‌ها به دنبال دانش و صنعت و هنر فرنگی رفتند ما به‌دنبال تقلید از ظواهر کار فرنگی؛ آنها رنج بردند و نخفتند و دویدند وکوشیدند و درس خواندند و صنعت آموختند و به‌صورت افرادی دانشمند و صنعتگر و هنرمند به کشور خود بازگشتند و اندوخته‌های ذهنی و فکری و آموخته‌های هنری خود را به هموطنان خویش تعلیم دادند و با حفظ سنن ملی و مذهبی، دانش و صنعت فرنگی را در کشور خود توسعه دادند و از طریق تجربه و تحقیق مطالب بسیار آموختند و اندوختند، ولی ما در همان قدم اول که زلف و رخسار و قد و قامت و کت و شلوار و پوشت وگتر وکراوات و پاپیون و پیپ‌های فرنگی را دیدیم چنان از خود بی‌خود شدیم که دیگر به دانش و صنعت و هنر نپرداختیم. به‌قول سعدی بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت. فی‌المثل ما رفته بودیم کشاورزی و باغبانی جدید بیاموزیم و صنعت تهیهٔ عطر را فرا گیریم تا بتوانیم از این همه گل‌های دشت و دمن وطن با روش جدید عطر وگلاب و اسانس بگیریم، ولی به بوی عطر مست شدیم وکشاورزی و عطرسازی را از یاد بردیم و معتکف کوی یار شدیم. ما تصور کردیم اگر آدامس بجویم و زبان فارسی را «عمداً» فراموش کنیم و به‌جای طاس‌کباب و آش و فرنی از استیک و بیفتک و سوپ و بویون و ژله و مارمالاد صحبت کنیم و با یک زن فرنگی برقصیم و با یک آقای فرنگی قمار کنیم دیگر فرنگی شده‌ایم. خلاصه به‌جای آن که علم و تمدن فرنگ را بیاموزیم، قر و اطوار و عشوه زنان

و مردان فرنگی را ــ آن هم نه زنان و مردان اصیل و نجیب و تربیت‌شده را ــ آموختیم و ادای آنها را درآوردیم. فرنگی‌مآبی یعنی همین حرکات تقلیدآمیز و مضحک جماعتی که پنداشتند تمدن عظیم غرب ناشی از بیفتک خوردن است!! یا لخت و عور خوابیدن

تا زمان ناصرالدین‌شاه دانشجویانی که به اروپا رفتند محدود و معدود بود. آنها هم که رفتند همه به ایران بازگشتند و به مملکت خود خدمت کردند حتی بعضی از آنها موجب تحولی در امر فرهنگ و سطح دانش و بینش مردم ایران شدند مثل میرزا صالح شیرازی که دستگاه چاپ را به ایران آورد و روزنامه‌نگاری را در ایران باب کرد و نخستین روزنامهٔ ایران را منتشر ساخت.

تا وقتی که میرزا تقی‌خان امیرکبیر زنده بود، باز هم کارها نظام و ضابطه‌ای داشت. ولی آن نظم «میرزا تقی‌خانی» معروف از بین رفت و جانشین او کسی چون میرزا آقاخان نوری بود که، به شهادت اسناد، به شاه جوان نوزده بیست ساله می‌نوشت که بروید داودیه عیش بفرمایید. همان داودیه که امروز نزدیک به قلهک است و خیابانی بدان نام خوانده می‌شود، باغ زیبایی بود در بیرون شهر تهران به‌نام ارغونیه که لابد از مستحدثات ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه پسر فتحعلی‌شاه بود و پس از جلوس محمدشاه که حسنعلی میرزا و شجاع‌السلطنه به یاری برادرش حسینعلی میرزا فرمان‌فرما برخاست تا او را به سلطنت بردارد و نتوانست، این دو برادر اسیر منوچهرخان گرجی و لندزی صاحب افسر انگلیسی شدند و آنان را از شیراز به تهران فرستادند و نرسیده به تهران شجاع‌السلطنه کور شد و فرمان‌فرما هم در تهران از بیماری وبا و بی‌دوایی و بی‌پرستاری درگذشت و اموال منقول و غیرمنقول آنان به غارت و تاراج و مصادره رفت و ارغونیه نیز به چنین سرنوشتی دچار شد و در طوفان حوادث به بیع و شری یا به زور و تزویر به‌دست میرزا آقاخان افتاد و او آن را به‌نام دومین فرزند خود میرزا داودخان کرد و لذا به‌نام وی داودیه خوانده شد یعنی منطقه ظفر و میرداماد امروز.

جانشینان امیرکبیر چنین کسانی بودند. امیرکبیر تازه از کار برکنار شده بود که معلمینی که وی برای دارالفنون از اتریش آورده بود به تهران رسیدند. دکتر پولاک آلمانی که یکی از این استادان دارالفنون بود خود تصریح می‌کند که صدراعظم جدید به‌هیچ‌وجه میل ندارد که این مدرسه پا بگیرد. حدس پولاک درست بود. اگر اصرار

ناصرالدین‌شاه نبود، دارالفنون هنوز باز نشده جاودانه بسته می‌شد. روزنامه وقایع اتفاقیه شاهد عادلی بر توجه شخص ناصرالدین‌شاه به این مدرسه بود. وی حتی در امتحانات شاگردان «معلم‌خانه» نظارت می‌کرد و به کارکنان دلسوز در مدرسه شاهی انعام می‌داد و دانش‌آموزان را با دادن نشان و جوائز و پول نقد تشویق می‌کرد. با این همه در همان ده‌سالهٔ اول، معلمین ناصالحی چون ملکم دانش‌آموزان را به اصول فراماسونری آشنا کردند و دم از جمهوریت زدند و در جامعه‌ای که بیش از نود و پنج درصد بی‌سواد بودند بحث جمهوری را پیش کشیدند و فراموش‌خانه تأسیس کردند و همین جمع «فراموشان» یک‌باره زیر خدا و دین و مذهب و پیغمبر و حلال و حرام زدند و حتی بر اثر نفرت از عرب که مسلماً نفرت از اسلام بود، از همه خواستند که فارسی سره بنویسند و اصول و فروع دین را رها کنند و با فرنگیان حشرونشر کنند و خلاصه مجذوب تمدن فرنگی و مرعوب هر فرنگی شدند و بالنتیجه هرچند که ناصرالدین‌شاه کاسه و کوزهٔ آنان را برهم زد و فراموش‌خانه را بست و به قید تهدید و تخویف «فراموشان» را پراکنده کرد، اما آن شور و شوق نخستین خود را هم برای آن مدرسه از دست داد و دیگر آن‌گونه که روزهای نخستین آن مدرسه را دوست می‌داشت و گرامی می‌پنداشت، به مدرسه نپرداخت و همین بی‌اعتنایی باعث شد که دارالفنون نیز آن شکوه و ابهت گذشته را از دست بدهد و اندک‌اندک روی به انحطاط نهد تا آنجا که بعدها تا حد یک دبیرستان تنزل کرد و مدرسه‌ای که می‌توانست برای پیشرفت علوم و فنون جدید مأمنی و منشأی باشد و نظایر فراوانی یابد از میان رفت و از آن پس کار به هرج و مرج کشید و تشبه به فرنگی موجب تفاخر و مباهات گردید.

امر دیگری که مایهٔ تأسف بود این که تقلید از فرنگی‌ها در همهٔ رشته‌ها به‌صورت مد روز درآمد و مردم ایران که از دیرباز با قناعت زیسته و با نداری خود ساخته بودند به‌دنبال لوکس و تجمل رفتند و خوابیدن روی زمین را رها کردند و تخت و پاتختی و پرده و والان و آباژور و پیانو خریدند و چون در برابر این همه خرت‌وپرتی که از فرنگی می‌خریدند چیزی برای فروش نداشتند هست و نیستشان را از دست دادند و هر روز در برابر فرنگی ضعیف‌تر و منفعل‌تر شدند تا آن جا که هویت خویشتن را از یاد بردند و خلاصه آن که آن همه شور و شوق نخستین برای رسیدن به فرهنگ و جوهر تمدن غربی به تقلیدی ناقص و بی‌ارزش درآمد و از تمدن فرنگی چیزی نماند جز همان

شلیته‌های فنردار و لباس بالرین‌ها و بنای تکیه دولت و رژیمان قزاق و کلاه خود اتریشی و سبیل سرداری آلمانی و عکاس خانه عبدالله قاجار و مسیو روسی‌خان و مغازهٔ شانون خرازی‌فروش فرانسوی و باغ وحشی با دو سه پلنگ مردنی و شیر گرسنه و شیروانی کردن خانه‌ها و تهیهٔ چند چراغ گاز. صورتی از نوآوری‌های عصر ناصری در کتاب مآثر والاثار آمده که صرف‌نظر از مطالب علمی مربوط به دارالفنون، بقیه مطالبی پوچ و مسخره به‌نظر می‌آید من‌جمله «تسخیر وحش (باغ‌وحش)، ترتیب انواع گل‌ها و ریاحین (با ذکر اسامی گل‌ها)، انتشار سواری کالسکه و درشکه و شیوع شرب چای و افتتاح صنعت‌ساختن سماور برنجین و شیوع فرز (توت‌فرنگی)، شیوع استعمال بامیه که از خضراوات مستظرفهٔ جدیدالزرع است» و شیوع استضاءت به نفت...

آن بود ارمغان تمدن فرنگی به ایران و این است تمسخر و طنز مردم این کشور در قبال این آثار تمدنی که به‌صورت تصنیف‌های شمارهٔ ۴۱/۳۵/۱ و ۵۸ در مورد ماشین دودی ونظمیه به سبک اروپایی به ریاست کنت دومونته فورته که نان دولت ایران را می‌خورد و دل به تابعیت دولت روس بسته بود یا در باب شلوارهای کوتاه. اما اگر در این‌گونه موارد، مردم کوچه و بازار، قضایا را به‌شوخی برگزار می‌کنند و به طعن و کنایه و پوزخند شاه قاجاری و رجال درباری را به‌دست می‌اندازند، آن‌جا که پای مذهب و سنن دیرپای اجتماعی به میان می‌آید دیگر سخن از طعن و طنز می‌گذرد و هزل قبیح و هجو رکیک می‌رسد. نمونه این خشم فراوان را می‌توان در ترانه‌های شمارهٔ ۶۰ و ۶۱ ملاحظه نمود، آن‌جا که سخن از مراجعه یک زن مسلمان است برای زایمان به یک طبیب انگلیسی. در این دو ترانه کار به رکیک‌ترین کلمات کشیده و با قبیح‌ترین الفاظی دختر خواهر شاه متهم شده که مراجعهٔ وی به طبیب خارجی نه برای زایمان که برای خاطر نشان‌دادن بدن خود به منظور ترغیب فرنگی به کامجویی بوده است.

مطلب به درازا کشید و موجب شرمساری من و ملال خاطر خوانندگان گردید. اجازه می‌خواهم اکنون که می‌خواهم سخن را به پایان برم اشارتی به جامع اشعار و نحوهٔ انتشار کتاب وی بنمایم.

والنتین الکسیویچ ژوکوفسکی در سال ۱۸۵۸ دیده به جهان گشود و پس از عمری پربرکت در سال ۱۹۱۸ دیده از جهان فرو بست. وی از دست‌پروردگان بارون ویکتور

روزن بود. پس از طی مقدمات، وی به فراگرفتن زبان فارسی پرداخت و برای مطالعه در زبان فارسی به ایران سفر کرد. حاصل دوبار سفر او به ایران (۱۸۸۳ـ۱۸۸۶) و ۱۸۹۹ و دیدن شهرهای تهران، اصفهان و شیراز و مطالعات او دربارهٔ زبان فارسی کتب ارزنده‌ای است بدین تفصیل:

۱. «مواد و مطالبی برای مطالعه لهجه‌های فارسی» که در سه جلد در فاصلهٔ سال‌های ۱۸۸۸ تا ۱۹۲۲ انتشار یافته و جلد سوم آن وقتی منتشر شده که مؤلف دوسال پیش درگذشته بود.

۲. کتابی به‌نام «دستور مختصر زبان فارسی» که در ۱۸۹۰ انتشار یافته و در تهیهٔ آن کتاب ک. گ. زالمان با او همکاری داشته است.

۳. کتاب حاضر به‌عنوان «نمونه‌هایی از اشعار عامیانه ایرانی» که در ۱۹۰۲ منتشر شده.

از این گذشته ژوکوفسکی تحقیق جالب توجهی دربارهٔ قبر فردوسی کرده و بنای فعلی ظاهراً در همان جایی ایجاد شده که ژوکوفسکی به تحقیق دریافته و نیز مقاله‌ای بدیع دارد در بابت خیام و همچنین کتاب نفیس اسرارالتوحید فی مقامات‌الشیخ ابوسعید را اول‌بار او به صورتی دقیق و علمی چاپ کرده است.

ژوکوفسکی کتاب دیگری نیز نوشته که آن نیز به‌نحوی شایان توجه با فرهنگ کشور ما مرتبط است و آن تألیفی است به‌نام «آثار باستانی قفقاز» که در سال ۱۸۹۴ منتشر شده است و کتابی به نام فرقهٔ اهل حق(اللهی) ۱۸۸۷م. و کتابی درباره خرابه‌های مرو قدیم ۱۸۹۹.*

ژوکوفسکی به مناسبت خدمات خود در سال ۱۸۹۹ به عضویت وابسته فرهنگستان علوم پطرزبورگ درآمد و ضمناً در دانشگاه سنت‌پطرزبورگ نیز سمت استادی داشت.

اما سخنی نیز دارم دربارهٔ نحوهٔ آماده‌کردن این کتاب برای چاپ و انتشار. بگویم و این قصه را به پایان برم.

در زمینهٔ ادبیات عامه درکشور ما بسیار کم کار شده چنان که می‌توان گفت که کاری نشده است. درست است که افراد فرهیخته‌ای قدم‌هایی برداشته‌اند و صادق هدایت

---

*. شرح دقیقی از آثار ژوکوفسکی در کتاب «کتاب‌شناسی خاورشناسان کشورهای مشترک المنافع و قفقاز» آمده، انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۲.

کتاب نیرنگستان و فرهنگ عامیانه مردم ایران را نوشته و فضل‌الله مهتدی (صبحی کاشانی) قسمتی از داستان‌های عامیانه را به کمک هدایت جمع کرده و شادروان سید ابوالقاسم انجوی کار صبحی را دنبال کرده و احمد شاملو کتاب پرارزش کتاب کوچه را در مجلدات متعدد تهیه کرده ــ هرچند که خود موفق به چاپ و انتشار همه مجلدات آن نشد ــ اما در برابر عظمت و اهمیت کاری که باید کرد می‌توان گفت که کار ناکرده بسیار است. هنوز ترانه‌های سراسر ایران و آداب و رسوم همه مردم ایران و اعتقاداتشان دربارهٔ مزارات و پندارهایشان در زمینهٔ پزشکی و داروسازی و انواع تعزیه و و و جمع نشده حتی لغات محلی سراسر ایران نیز جمع نشده که این قسمت اخیر را فرهنگستان جزو کار خود دانسته و آن را تحت عنوان زبان‌شناسی تیول خود شمرده ولی از چهل سال بدین طرف هیچ کاری نکرده.

ای دل به کوی عشق گذاری نمی‌کنی　　　اسباب جمع داری و کاری نمی‌کنی

باری در چنین قحط‌سال کار و کوشش واحساس مسئولیت من بهتر آن دیدم که این کتاب را در اختیار مردم ایران خاصه جوانان بگذارم. زیرا کتاب ترانه‌های عامیانهٔ ژوکوفسکی نمونهٔ خوبی است از نحوهٔ کار و جمع‌آوری اشعار. از سی سال پیش که من با این اثر آشنا شدم همواره آرزو می‌کردم که روزی این کتاب منتشر شود تا هم از ذوق و هنر و ظرافت طبع پدران و مادران مادر عصر ناصری یادگاری باشد هم از زحمات و مطالعات ژوکوفسکی در ذهن و خاطرهٔ مردم خبری و اثری؛ خاصه آنکه هنوز ــ هرچند به‌صورتی بسیار کم‌رنگ ــ خاطره بعضی از این تصانیف در اذهان همسالان من ــ که اکنون در آستانهٔ ورود به هشتاد سال‌اند ــ باقی است. اما هربار که بدین کار می‌خواستم دست بزنم مانعی عظیم در کار پدید می‌آمد و آن این بود که ژوکوفسکی توضیحات و نظرات خود را دربارهٔ قطعات مختلف پنجگانهٔ کتاب همه‌جا به روسی نوشته و معانی لغات را نیز به روسی به‌دست داده و من ناگزیر بودم که در ترجمهٔ این مطالب از روسی‌دان مورد اطمینانی یاری جویم. خوشبختانه این مشکل را لطف بی‌پایان دوست دیرین و همکار پیشین من ــ جناب میرباقر مظفرزاده که نجابت و بزرگواری را با کیاست و زبان‌دانی درهم آمیخته ــ به خوب‌ترین اصیل‌ترین وجهی گشود و کلیهٔ مطالب را در خلال سال‌هایی که افتخار خدمت در سازمان کتاب‌های درسی داشتم ترجمه کرد. من هرگز نمی‌توانم از عهدهٔ سپاس و تشکر از این دوست

بزرگوار برنمی‌آیم و به همین بسنده می‌کنم که همیشه دوش من زیر بار منت اوست. این نکته را نیز اضافه کنم که سال‌های سال است که از او بی‌خبرم، هر کجاست خدایا به سلامت دارش.

برای آن‌که نکته‌ای فروگذار نشده باشد باید بگویم که ژوکوفسکی این اشعار را کلاً به روسی ترجمه کرده ولی من آوردن ترجمهٔ روسی را برای خوانندهٔ ایرانی که متن اشعار را پیش رو دارد ضروری ندانستم و آن ترجمه را واگذاشتم. ضمناً ژوکوفسکی در متن کتاب چندبار به تصاویری اشاره می‌کند، اما در نسخه‌ای که من در اختیار داشتم تصویری وجود نداشت و دوست محقق مدقق من ــ جناب هوشنگ اعلم ــ نیز که بنا بر رابطهٔ محبت چهل و چندساله در جست‌وجوی این تصاویر بودند، حتی پس از کنجکاوی فراوان به جایی نرسیدند مگر آن‌که در نسخه‌ای از این کتاب تصویر میرزارضای کرمانی را در حال نشسته و زنجیر بر گردن با همان چشمان نافذ و نگاه جویا و دریده دیده بودندکه از این تصویر هم‌چون بسیار چاپ شده و همه دیده‌اند درگذشتم.

این نکته را هم بیافزایم که یک بار در سال ۱۳۶۱ شمسی به لطف دوستی به‌نام شاهرخ یاسری خواستم چاپی از این کتاب فراهم آورم. حاصل کار چند صفحه‌ای مغلوط و مغشوش و مخلوط و مشوش و خلاصه کاری اقتصادی «بازاری» بود که رها کردم و کار را به خداوند منان سپردم.

کار خود گر به خدا بازگذاری حافظ ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی

و اینک از بخت شکر دارم و از روزگار هم که مسئولین محترم در این مجموعه به عین عنایت نگریستند و با چاپ این کتاب بر امتنان من افزودند. از خداوند منان موفقیت و سعادت و سلامت همهٔ آن عزیزان را آرزو می‌کنم. ایدون باد. ایدون‌تر باد.

این نکته را نیز برحسب وظیفهٔ وجدانی باید یاد کنم که سروران من دکتر عنایت‌الله رضا و مهندس امیرهوشنگ سهراب‌زاده شرح حالی از ژوکوفسکی در اختیار من نهادند که من خلاصه آن را آوردم. از این هردو عزیز بزرگوار ممنونم. خدا یارشان باد.

تهران، سال ۱۳۸۱

عبدالحسین نوایی

اشعار عامیانهٔ ایران

پیش‌گفتار

ادبیات عامیانهٔ فارسی که از لحاظ زبان و شکل و محتوی جالب توجه است، تاکنون رشته‌ای کاملاً تحقیق ناشده و ناشناخته باقی مانده است. تنها تجربه در روشن‌کردن این رشته درست شصت‌سال پیش به توسط خودزکو، در اثر وی، به‌نام «نمونه‌های اشعار عامیانه ایران Specimens of the Papular Poetry of Persia London 1842 به‌عمل آمده است.

متأسفانه در این اثر حجیم و بسیار قابل احترام، ناچیزترین جا به اصل اصیل ادب فارسی داده شده است (صفحات ۴۱۷ تا ۴۶۳)، وانگهی پر از تصنیف‌های بیش از حد یک‌نواخت ترجمه‌شده و بدون نسخهٔ اصلی فارسی است.

نمونه‌هایی که من گرد آورده‌ام فقط به زبان فارسی است.[1] من آن‌ها را در مدت اقامت سه‌ساله‌ام در ایران، در سال‌های ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۶، در شهرهای تهران، اصفهان و شیراز و روستاهای بین راه یادداشت کرده‌ام و سپس در سال ۱۸۹۹ در هنگام سفر تابستان به تهران تکمیل کرده‌ام مدارک گردآوری‌شده را به پنج بخش تقسیم نموده‌ام:

۱. ترانه‌های خوانندگان و نوازندگان

۲. ترانه‌های عروسی

۳. لالایی‌ها

---

۱. آثار ملی به لهجه‌های گوناگون فارسی در کتاب من به‌نام «موادی برای مطالعهٔ لهجه‌های فارسی» در بخش‌های I تا III گردآوری شده است. (چاپ بخش‌های II و III هنوز به پایان نرسیده). در همان‌جا نیز نمونه‌های فارسی نوشته شده. این نمونه‌ها، هنگامی که به کار در مورد لهجه‌ها مشغول بودم رسید و از آن‌ها به‌عنوان اصل در ترجمه استفاده کردم. چاپ مجدد آن‌ها را مفید نمی‌دانم.

۴. چیستان‌ها
۵. نمونه‌های مضامین گوناگون.

بخش ششم شامل فهرست لغاتی است که در ادبیات عامه ـ موضوع یادداشت‌های من ـ با آن‌ها برخورد کرده‌ام و در فرهنگ‌های فارسی وارد نشده است. برای هر بخش نیز مقدمهٔ جداگانه‌ای نوشته شده است. و سپس در هر نمونه، به مکان[1] و زمان نیز اشارت رفته است.

وقتی که خواننده نمونه‌ها را از نظر می‌گذراند، ممکن است سه پرسش به‌طور کاملاً طبیعی برای وی پیش آید:

۱. جزیی‌بودن ذخیرهٔ موادی که گردآوری کرده‌ام، در مقایسه با سال‌هایی که در ایران گذرانده‌ام چگونه باید توضیح داد؟

۲. چرا بیشترین مقدار آثاری که به‌وسیلهٔ من گردآوری شده مربوط به نواحی اصفهان و شیراز است؟

۳. یادداشت این نمونه‌ها را که تهیه‌کنندگان آن‌ها اکثراً باید از زنان بوده باشند و ارتباط مستقیم با آن‌ها برای هر مرد غریبه، علی‌الخصوص مرد خارجی، امکان‌ناپذیر است تا چه حد می‌توان شایستهٔ اعتماد و اعتبار دانست؟

پاسخ این پرسش‌ها می‌تواند چنین باشد: ایرانیان، همان‌طور که فرصتی دست داد تا در مطبوعات به این مطلب اشاره کنم،[2] درحالی‌که ستایشگران رجال ادب خود (حافظ، شیخ بهایی، قاآنی) هستند، به ارزش‌های آثار اصیل ملی اصلاً اعتماد ندارند و آشکار است که نسبت بدان‌ها بی‌اعتنا هستند و آن‌ها را چیزی جز حرف مفت و بی‌معنی نمی‌دانند. نه‌تنها در میان مردم عادی، بلکه در میان طبقهٔ تحصیل‌کرده و بافرهنگ نیز با چنین نظراتی روبه‌رو بوده‌ام.

بهترین و گاهی تنها وسیلهٔ غلبهٔ بر سرسختی مردم عادی پول بود. آن را هم به

---

۱. در شمار چنین مکان‌هایی، خواننده به روستای سورمه [سورمق] برمی‌خورد که واقع است در راه پستی و کاروان رو بین شیراز و اصفهان. پس از چند نمونه به بوشهر اشاره کرده‌ام. گمان می‌کنم لازم باشد تذکار دهم که من خود شخصاً به بوشهر نرفته‌ام و نمونه‌هایی که یاد کرده‌ام، در اصفهان از قول مردم بومی بوشهر نوشته‌ام.

۲. به لالایی‌ها و نوحه‌سرایی‌های چادرنشینان ایران (مجله وزارت آموزش و پرورش ملی) [روسیه] ژانویه ۱۸۸۹ رجوع کنید.

مقداری کافی طلب می‌کردند. متأسفانه جوانانی که با هدف‌های علمی به شرق فرستاده می‌شدند ــ و من نیز در زمرهٔ آنان بودم ــ هزار و پانصد روبل در سال اعتباری مقرری می‌گرفتند. در چنین شرایط مادی و دشوار ــ راستش را بخواهی ــ نمی‌شد از این مبلغ ناچیز، بدون لطمه‌زدن به معیشت اندک و عزت نفس چیزی را هم صرف «بخشش» کرد.

به آنچه گفته شد باید اضافه کنم که هر یادداشتی مواد کاملاً ناب دربرنداشت. مردم عادی، حتی وقتی که آثار منظوم را بازگویی می‌کردند، آن هم در شرایط غیرعادی، اغلب سردرگم می‌شدند و با بی‌اعتمادی و تردید، سطور قطعات کاملاً ناهمگون را با یکدیگر خلط می‌کردند و روی نیم‌کلمه‌ای توقف می‌نمودند و درحالی‌که این فراموش‌کاری را توضیح می‌دادند، نمی‌توانستند معنی بعضی کلمات و کنایات و اشاره‌ها و غیره را توضیح دهند. وانگهی، به‌وسیلهٔ متخصص دیگر و یادداشت مجدد نیز، همیشه موفق به حل این پیچیدگی‌ها نمی‌شدم و اگر موفقیتی دست می‌داد تنها یک حسن اتفاق بود. بدین‌ترتیب در دفترچه‌های یادداشت سفری من، بسیاری از این یادداشت‌ها وجود داشت که برای انتشار مناسب نبود و در این دفتر نیز نیامده است.(۱)

در آن اوضاع و احوال که در «نمونه‌ها»ی من، مرکز و جنوب ایران قدری زیادتر از شمال معرفی شده‌اند، با آنکه مفید است، نباید اشارتی به زیرکی فراوان و تیزهوشی ساکنان مرکز و جنوب وعشق و اشتیاق آنان به شعر و شاعری به‌حساب آید. این را به‌هیچ‌وجه نمی‌توان گفت. ایرانیان در هرجا روح شاعرانه دارند. به ادبیات عامه در تهران و اطراف آن زیاد نپرداختم و این امر تنها به این جهت بود که مدتی را که در تهران

---

۱. در خیرات حسان محمدحسن‌خان [اعتمادالسلطنه] ج ۲ ص ۲۰۶ (تهران ۱۳۰۵ ق) و مقالات نظامیه صفحه ۳ (تهران ۱۳۱۵) که مؤلف آن نامعلوم است، نمونه‌هایی از رفتار تمسخرآمیز نسبت به آثار نیمه ملی (عامیانه) در مطبوعات فارسی وجود دارد. این عدم تمایل به آثار هنری و واقعی مردم، روشن‌تر از همه‌جا، در آن‌جا به چشم می‌خورد که ایرانیان با وجود عشق و شیفتگی که به هر نوع مجموعهٔ منتخبات (آنتولوژی) دارند، حتی یک مجموعهٔ سرود ملی نداشته‌اند و ندارند. «مجموعهٔ تصنیفات» (در کلکسیون خانیکف شمارهٔ ۵۳) که در کتابخانهٔ عمومی سلطنتی نگهداری می‌شود و برای انتشار درنظر گرفته‌ام، بی‌هیچ‌شک و شبهه‌ای بنا به سفارش یک اروپایی تهیه شده است. در این باره رجوع کنید به مقاله [پروفسور] درن Dorn در Mélanges Asiatiques V, 243/244.

گذراندم، به‌کارهای مقدماتی و آشنایی علمی با زبان مردم سرگرم شدم و گردآوری هر نوع مواد علمی شفاهی را فقط با رفتن به شهر اصفهان در ماه سپتامبر سال ۱۸۹۴ شروع کردم و نقایص به‌وجود آمده را دربارهٔ تهران، تا آنجا که امکان داشت، در سال ۱۸۹۹ برطرف کردم.

در مورد «مسئلهٔ زنانه» سرانجام در شرایط بسیار مساعد قرار گرفتم. بدین معنی که همسرم که می‌توانست ارتباط نزدیک دوستانه با زنان ایرانی برقرار کند، مرا همراهی می‌کرد. او تا آنجا بر زبان فارسی تسلط داشت که هرنوع خبری را از قول زنان یادداشت می‌کرد و من نیز در مواردی که امکان داشت، از پشت در یا از پشت پرده یادداشت‌های خود را وارسی می‌نمودم.

اندیشیدم که به نمونه‌هایی که با تشریک مساعی همسرم گرد آورده‌ام، نمونه‌هایی که دیرپا به‌نظر می‌رسند (زیرا پس از ۱۳ سال، در سفر سال ۱۸۹۹ بسیاری از آنچه را قبلاً یادداشت کرده بودم می‌شنیدم) نمونه‌هایی از آثار هنر ایرانی، نقاشی‌های آب و رنگ معمولی، از نوع کار نقاشان «بازاری» را که خالی از لطف نیست؟ در صورت امکان برای زدن به دیوار مناسب است ضمیمه کنم.[۱]

به منظور آشنایی خواننده با نمونه‌ها، لازم می‌دانم دربارهٔ بعضی خصوصیات زبان محاورهٔ فارسی و آثار ملی در محدودهٔ شهرها و دهاتی که از آن‌ها بازدید کرده‌ام، مقدمتاً توضیحاتی بدهم.[۲]

۱. [الف] ممتد که حرف م یا ن به‌دنبال آن می‌آید، مانند واو ممتد تلفظ می‌شود. برای این‌که بیش از اندازه از قواعد عادی رسم‌الخط تخطی نشده باشد، این تلفظ، در یادداشت‌هایم، فقط در مواردی حفظ شده است که به قافیه نیازمند است: صندوقچه ـ با دولچه و طهرونت ـ برونت، صاحب دیوون ـ برون ـ کون، کازرون ـ شربت خورون، نگون ـ پنهون، خانوم ـ حموم، تبسم‌کنون ـ برون، بستون ـ برون. طرز نوشتن واو در گزکون و همون (شکل محاوره‌ای) بدون نیاز به قافیه حفظ شده است.

---

۱. کلیشهٔ سه‌رنگ تهیه‌شده در مؤسسه ان. آ. دمچینسکی، خیابان قازان. (ژ)

۲. دربارهٔ بعضی از این خصوصیات که تا حدی برطبق نمونه‌هایی است که چاپ می‌شود، امکان یافتم که در «گزارش‌های شعبه خاوری انجمن سلطنتی باستان‌شناسی روس صحبت کنم.» III ص ۳۷۶. در نخستین بخش «موادی برای مطالعهٔ لهجه‌های فارسی» و «دستور مختصر زبان فارسی نو» از ک. گ زالمان و آ.و. ژوکوفسکی» Pass. (ژ)

۲. تبدیل حروف م به ن (نون) / به ل و برعکس (خلواری) سلب (به‌جای سرو) اشکال [شکار]، زهله [زهره]، غلبالبند [غربال‌بند]، کرثوم(کلثوم) / انجیل ـ زنجیل / سیل [سیر]، سولاخ، سولاخه.

۳. تبدیل ب به واو و برعکس [کلثوم]: بی‌بفا، کشبر، خواور (خواب)، شو [شب]، سوز [سبز]، وا [باز]، ور، قزبین [قزوین].

۴. تبدیل ف به ب: لبظ (لفظ)، بسته به قافیه، تا حدی مجاز است.

I. ن ـ م: حموم، کن ـ دندون، مردم، بادام ـ دالان، تمام ـ روان

II. ل ـ ر: سوار ـ شکال

III. ن ـ ر: اسیرم ـ ببینم. قافیهٔ کاملاً غریب خونه می ـ راجونهٔ، شاید درست باشد خوانده شود: خونهٔ، می‌دونم به علت قافیه به‌صورت می‌مانم و جلوام به‌صورت جلابم درمی‌آید.

پیداشدن گ به جای ب و ی در کلمهٔ چوب [چوگ ـ چوق] جالب توجه است و این تبدیل در صفت‌های ساخته‌شده از این کلمه نیز حفظ می‌شود: جوگی، جوقی

وقتی که دو حرف بی‌صدا کنار هم قرار می‌گیرند، حرف آخر اغلب تلفظ نمی‌شود [لذا] بلنّ [بلند] یا «تومن» هم‌قافیه می‌شود.

کجاس با حجاز هم‌قافیه می‌شود. گوش، دوست، بکشن، چش (چشم) با کش هم‌قافیه می‌شود. درس، دسمال[1]، «ست... در وسط کلمه به «سّ» [سین مشدد] تلفظ می‌شود: استا [اوسا = استاد]، پسّه (پسته)، بسّان (بستان) عکس آن به شکل غصته (غصه) مشاهده می‌گردد.

«ک» در کلمهٔ «یک» اغلب به «ی» [یه] بدل می‌شود: ییلا [یک لا]

جابه‌جایی حروف بی‌صدا مجاز شمرده می‌شود: قلف [قفل]

پسوند جمع «ها» به‌صورت «آ» درمی‌آید: نوکرا [نوکرها] شبا [شب‌ها] ریشدارا، بی‌ریشا [بی‌ریش‌ها]، قرا [قرها] ماچا [ماچ‌ها] و غیره بسیاری از این مثال‌ها، به‌خصوص در شماره‌های ۱، ۲، ۴ بخش پنجم [همین کتاب] یافت می‌شود. «زنگلان»

---

۱. من خود، در مجلسی، از بانویی که گرم‌کننده صحنه بود و دستوراتی می‌داد، اخیراً شنیدم که می‌گفت آقایون دس (دست)، خانوما رقص. حالا برعکس که ملاک ارتباط آهنگی کلمات همان صدای مشترک دس، رقص، عکس یعنی تلفظ حرف «س» بود. مصحح.

صورتی است با دو پسوند جمع کردی و فارسی: زن +گل + آن

حرف اضافهٔ «و» به‌صورت «آ» درمی‌آید: خلیلا [خلیل را]، انگشترا [انگشتر را]. ضمناً شکل ضمیر شخصی اول شخص «منا» درکنار شکل کامل آن «من را» [مرا] جالب توجه است.

حرف ندا «ای» پس از کلمه قرار می‌گیرد و با آن یکی می‌شود: نار [نار، ای]

نشانهٔ اضافه اغلب حذف می‌شود: چشما درشت [چشم‌های درشت]، بچه شیر

به اسم مصدر که با «ش» ساخته می‌شود، «ت» اضافه می‌گردد: گردشت [گردش]، روشت [روش]

پسوندهای ضمیری به حروف اضافه «ا» و «به» متصل می‌شوند: ازت [از تو] ازم [از من] به‌اش [بهش = به او][1]

پسوندهای ضمیری شخص دوم مفرد، گاهی به گونه «د» پس از حرف صدادار ممتد تلفظ م یشود: اداد [ادایت] پاد [پایت]

پسوند سوم شخص مفرد به چیزی کلی ارتباط دارد که قابل فهم است و گفته نمی‌شود: آخرش مردن [مردند] راسشو [راستش را] ممکن است به صیغهٔ جمع نیز مربوط شود. یکیش [یکی از آن‌ها]. یکی از پسوندهای ضمیری در فارسی که معنی آن‌ها کاملاً نامفهوم و توضیح مفهوم آن‌ها دشوار است. در مثال «خسته‌ش [خسته‌اش] است دیده می‌شود.

. دو هجا در افعال اغلب در تلفظ یکی می‌شوند: نمیام [نمی‌آیم]، نمی‌دم [نمی‌دهم]، میشم [می شوم] نمی‌خوام [نمی‌خواهم] می‌رد [می‌ره = می‌رود] میشه، بشه، نشه [می‌شود، بشود، نشود]، نمیشه [نمی‌شود]، نمیاد [نمی‌آید] نمی‌رم [نمی‌روم] برم [بروم] بریم [برویم] می‌گم [می‌گویم]

سومین شخص زبان حال، از جهت آن که با اسامی هم‌قافیه شود. به «ه» تمام می‌شود: بسوزه [بسوزد] بشکنه [بشکند] داره [دارد]، خدنگه [خدنگ است] کریمه، سلیمه [کریم است، سلیم است] اونه [آن است] عروسه [عروس است] بدوزه [بدوزد] می‌سوزه، می‌دانه [می‌دونه] بسه، هوسه [بس است، هوس است]، سربازه، پرنازه، شیرازه، می‌ناله +گوساله، زیره ـ گیره، غلوله ـ می‌لوله [می‌لولد] پیسه [پیس است] ـ

---

۱. حاشیهٔ ژوکوفسکی: با اثر من به‌نام «موادی برای مطالعه لهجه‌های فارسی» ج ۱ ص ۲۲۶ مقایسه کنید.

می‌رسد [می‌رسه]، فیروزه ــ می‌سوزه.

به‌کمک «داشتن» شکلی مخصوص از زمان آینده ساخته می‌شود: داره می‌رقصه[۱]

قواعد مشخص‌کردن علامت نفی در اشکال فعلی مراعات نمی‌شود: بزنم، نبادا، نچین، خدانشناس، نگذر

حروف اضافه آزادانه حذف می‌شود: بردنت اسیری [بردندت بـه اسـیری]، هـوا رفت [به هوا...] میاد حموم [... به حمام] حرف اضافه «که» مکرراً و گاهی بدون هیچ ضرورتی به‌کار می‌رود.

در آثار شیرازی به پسوند «ان» برمی‌خوریم که در زبان ادبی نـامعلوم است. ایـن پسوند به اسم در حالت مفرد اتصال می‌یابد و هیچ تغییری در معنی آن نمی‌دهد: غنچه سرخان، باز هم مثالی روشن‌تر در سطور زیر که در اثر حاضر نیامده است:

دختران دلبران، مست است تو بالاخونه

شربتش قند است آب به دونه

غمزه‌ها می‌کند...

مثالی دیگر:

دخـتران مسـتی یا نـه　　　شـیشه‌بر دسـتی یـا نـه

من می‌خام شـوهر بـدم　　　تو راضی هسـتی یـا نـه

در عبارت گیست بافان می‌کنم، اسم فاعل بافتن به معنی اسم مفعول [بافته] به‌کار برده شده است.

در قطعاتی که از زبان سیـوندی‌ها نوشته شده است، شکل «بسته‌ت» به‌جای «بسته است»، مزنین به جای «مزنید» و ـَـن [نون ماقبل مفتوح] [«اندن، قندن»] به‌جای است گذاشته شده است از آن جهت که نشان داده می‌شود که سیوندی‌ها، در تلفظ اشعار فارسی، ناخودآگاه خصوصیات لهجهٔ محلی خود را دخالت می‌دهند.

---

۱. نکته بسیار جالب توجه این‌که این‌گونه فعل ــ که وقوعش در گذشته صورت گرفته و عـمل فـعل در حـال حاضر نیز ادامه دارد ــ در زبان محاوره فارسی وجود دارد ولی در زبان تحریر از آن استفاده نمی‌شود و مثل این‌که می‌گوییم دارم می‌نویسم یعنی از مدتی قبل نوشتن را آغاز کرده‌ام و هنوز بدان کار اشتغال دارم. در لهجه گیلکی شبیه آن دیده می‌شود و فی‌المثل می‌گویند شوون (شدن) دارم یعنی دارم می‌آیم. در انگلیسی به‌صورت I am going ذکر می‌شود و در فرانسه به‌صورت Je suis en train de venir (من مشغول آمدن هستم، دارم می‌آیم).

اشکال و کلمات لهجه‌های مازندرانی، یهودیان کاشان، ساکنان روستای سده و کردی را در صفحات مختلف مشاهده می‌کنید که نیاز به توضیحات خاص ندارد.

در خاتمه از ک. گ. زالمان ــ که این بار نیز با من در کار تصحیح شریک و سهیم بوده بسیار سپاس‌گزارم و نمی‌توانم از جمعی فراوان از مردمان عادی ایران به نیکی یاد نکنم، اشخاصی از هر سن و موقعیت و مقام که باید مؤلفان واقعی این اثر ــ که به مطالعهٔ ایران مستند ادبی و نژادشناسی می‌افزاید ــ به‌حساب آیند. این اشخاص نه‌تنها محصول قلب و روح آنان را به ما رسانده‌اند بلکه توضیحات و تفسیرات فراوان بر آن‌ها افزوده‌اند. اگر در این بازگویی و توضیحات عیب و نقصی یافت شود، گناه آن از ما نیست بلکه مسئولیت به گردن راوی است و همان‌طور که عرب‌ها می‌گویند العهدة علی‌الراوی.[۱]

---

۱. با تمام توضیحاتی که ژوکوفسکی دربارهٔ کلمات شکسته اشعار عامیانه داده، باز اغلب خود صورت ادیبانهٔ اشعار را آورده مثلاً "آمده" که عوام اومده می‌گویند و می‌بارد (می‌باره) من تا آنجا که توانستم به همان صورت عوامانه نوشتم نه صورت ادیبانه. نکتهٔ دیگر این‌که من توضیحات دانشمند روسی را با ذکر حرف اول نام وی (ژ) یا تمام نام وی مشخص کرده‌ام تا با توضیحات من خلط نشود.

۱
ترانه‌های خوانندگان و نوازندگان

نوازندگان، آوازخوانان با یکه‌خوانان و رقاصان ارکستری با نام کلی «مطربان» تشکیل می‌دهند. به‌علت شرایط انزوا ــ که زنان ایرانی در آن قرار دارند ــ در ردیف مطربان مرد، مطربان زن نیز وجود دارند که دست‌کمی از مردان ندارند.(۱)

در این بخش، تنها به شکل و محتوی یا کلام ترانه‌های مطربان می‌پردازیم، علاقه‌مندان به انواع ساز، موسیقی، ترانه و رقص‌های ایرانی را به مقالات و خاطرات سیاحان گوناگون قدیم و جدید(۲) ارجاع می‌دهیم.

به این ترانه‌ها نام مخصوص «تصنیف» داده‌اند. مؤلف آن تصنیف‌ها هرگز شناخته نشده است. دربارهٔ تصنیف تازه، تنها می‌گویند «تازه درآمده است.» یکی از ویژگی‌های تصنیف «برگردان» است که معمولاً پس از چند سطر معین متوالیاً تکرار می‌شود و اغلب از نظر محتوی، هیچ ارتباطی با آهنگ اصلی ترانه ندارد. گاهی اساس تصنیف را بر سخنان زیبا و ظریف شعرایی محبوب چون حافظ شیرازی و باباطاهر و دیگران نهاده‌اند و برگردان‌های خودساخته را به آن‌ها افزوده‌اند.

در این میان، ترانه‌هایی وجود دارند که اصل آن‌ها فراموش شده و از مدافتاده یا توجه روز را از دست داده‌اند. امّا سال‌های سال در خاطرهٔ مردم مانده‌اند و هنوز هم رایج و موردپسند هستند.

---

۱. خواننده در تابلوهای I، III تصویری از رقاصان و نوازندگان را با تازه‌ترین آب‌رنگ‌های ایرانی در کلکسیون من می‌بینید. (ژوکوفسکی) متأسفانه در کتاب ژوکوفسکی اثری از این تابلوها نیامده.

۲. به‌عنوان مثال می‌توانید به ای برزین «سفری به خاور» ج ۲ ص ۲۸۴ تا ۲۸۹ و مقالهٔ «اندرون ایرانی» ص ۵۱۹ و بعد آن (مجلهٔ اروپا، اکتبر سال ۱۸۸۶) رجوع کنید. (ژ)

وزن تصنیف را در خواندن به دشواری می‌توان دریافت. تصنیف‌ها گاهی قیافهٔ نثر موزون را دارند. احتمالاً این نارسایی ظاهری با قواعد موسیقی به‌اصطلاح «آواز» یا آهنگ ترانه بستگی دارد. اما موضوع عمدهٔ تصنیف‌ها را عشق، جمال و شراب و خلاصه هرچیز که آدمی را به‌طرب آورد تشکیل می‌دهد. تصنیف‌های گیلانی و مازندرانی شهرت بیشتری دارند. زیرا همچنان که یک شاعر ایرانی به من گفت زن در گیلان و مازندران در حفظ خود از نگاه مردان چندان بخل نمی‌ورزد و منبع حقیقی الهام عشقی در نزد آن‌ها بیشتر از دیگر ایالات ایران یافت می‌شود. این تصنیف‌ها اغلب بازتابی است از نظر مردم در تعویض حکام، ماجرای خانه‌ها، اقدامات کیفری پلیس، افزایش قیمت مایحتاج عمومی که با لحن تمسخر و گاهی با کلمات گستاخانه حتی زشت همراه است. این تصانیف گاهی از نظر حجم رشد می‌یابند یا شکل داستان نیمه‌منظوم نیمه منثور پیدا می‌کنند و به‌صورت هجوی تند از آداب و رسوم و ظواهر زندگی اجتماعی، در دست «مقلد» [بازیگر = آرتیست] یا «تقلیدچی» قرار می‌گیرند. تقلیدچیان همسفران جدانشدنی خوانندگان و نوازندگان هستند و ساده‌تر بگویم دلقک‌هایی هستند که با قیافه و ادا و اطوار خود، با طرز خواندن خود که گاهی همراه با صدای «دایره» است، با شوخی‌های بی‌مزه و خنک و عبارات گستاخانه حکایت خود ــ که مشمول سانسور داخل ایران نمی‌شود ــ مردم را سرگرم می‌کنند. مقلد یک روزنامهٔ هجوآمیز سیار است. با آنکه مقامات دولتی در ممانعت از تجدید و تقلید تصنیف‌ها کوشش می‌کنند، آن‌ها را از دسترس مردم خارج کنند، برخی از مقالات این روزنامه، مانند تصنیف دربارهٔ گرسنگی به گوشه‌های دوردست راه یافته‌اند.

این تصنیف‌های مهم روز و حکایت مقلدان، به‌عنوان مدرکی زنده و شفاهی، البته به خارج از ایران درز نمی‌کند. اما به‌عنوان «صدای ملت» شایستهٔ کمال توجه می‌باشند و به‌علت نبود مطبوعات در ایران، آن‌طور که ما از آن استنباط می‌کنیم، به‌سبب رفتارهای معین مورخان و نویسندگان ایرانی، در توجه اندک به زندگی داخلی دولت خود، فایده و اهمیت عمیق تاریخی دارند.

۱

بـــالای درگـــاه درآومـــده مـــاه
یـــارم را دیـــدم الحـــــمدلله
لیلی‌لیلی جونم(۱)*
مـــن تـــرا قـــربونم
من بـر تـو مـهمونم
بـــالای پشـــتی عـــاشق را کشـــتی
از خـــون عـــاشق نـــامه نـــوشتی
لیـــلی‌لیلی جـونم
مـــن تـــرا قـــربونم
من بـر تـو مـهمونم
بـــالای چـــینه ســینه بــر ســینه
عـــاشقت بـی‌پول شبدرمی‌چینه(=می‌چیند)
لیـــلی‌لیلی جـونم
مـــن تـــرا قـــربونم
من بـر تـو مـهمونم
رفـــتیم و بـــردیم داغ تـــو بـــر دل
وادی بـــه وادی مـــنزل بـــه مـــنزل
لیـــلی‌لیلی جـونم
مـــن تـــرا قـــربونم
من بـر تـو مـهمونم

اصفهان ۱۸۸۵ م [۱۳۰۲ هـ.ق.]

---

۱. نسخه بدل: نارنج گیلانم. (ژ)

* در برگردان، پس از این کلمات، لازم است که سطر اضافی «نارنج گیلانم» را هم بشنویم. (ژ)

۲

یک طرف شرشر بارون می‌باره بر سرم
یک طرف یار نازدار نشسته دربرم
یار زنجفیلی بمیرم از غمت[۱]
بردنت اسیری بگیرم ماتمت
از بهار پارسال نبردیم لذتی
از بهار امسال خدایا[۲] فرصتی
یار زنجفیلی بمیرم از غمت
بردنت اسیری بگیرم ماتمت

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۳

ای ستمگر تو دل ز ما می‌بری
پردهٔ صبر و طاقتم می‌دری
زهره تو هستی و منم مشتری
من که مجنون شدم نگارا
لخت و عریون شدم نگارا
دیده پرخون شدم نگارا
لوطی میدون شدم نگارا
من چه کردم که خوارم نمودی فلک
زیر زنجیر یارم نمودی فلک
غم به روی غمم گشودی فلک
من که مجنون شدم نگارا
لخت ....

---

۱. تصحیح قیاسی. متن: زنجفلی. زنجفیل، زنجبیل مادهٔ گیاهی خوش‌بو ولی تند و مقوی که در طب قدیم کاربرد داشته و امروزه نیز در شیرینی‌پزی از آن استفاده می‌شود. این کلمه عیناً در قرآن کریم نیز به کار رفته و یُسقون فیها کأساً کان مزاجها زنجبیلا (سورةالدهر آیهٔ ۱۷).

۲. تصحیح قیاسی. متن: یا خدا. که در این صورت وزن مختل می‌شود.

دیده . . . .
لوطی . . . .
گل شکفت (شکفته) منی در این لاله‌زار
نور چشم منی یک قدم به چشمم گذار
من که مجنونم شدم نگارا
. . . .
. . . .
. . . .
خود نگفتی نیم بی‌بفا (وفا)
تو ز نسل شه (منم از گدا)
خونه‌ت (خانه‌ات) نمیام نمیام (نمی‌آیم)
بوسه‌ت (بوسه‌ات) نمیدم نمیدم (نمی‌دهم)
دلت بسوزه، بسوزه، بسوزه (بسوزد)

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۴

هرکه را با خط سبزت سر سودا باشد[۱]
ها لای‌لای‌ها وای وای
پا از این دایره بیرون ننهد تا باشد[۲]
ها لای‌لای‌ها وای وای
خدا بیامرز خودش می‌گفت
یا زن کرناچی میشم[۳]
یا زن سرناچی میشم
بچه‌ها جمع شوید[۴] بادش کنید دُدُر دُدُر

---

۱ و ۲. جمعاً یک بیت شعر از حافظ است.

۳. کرنای = کارنای به‌معنای وسیلهٔ موسیقی در میدان جنگ است برای اعلام حمله یا عقب‌نشینی و دیگر دستورات نظامی و سورنای آلت موسیقی در جشن‌ها و شادی و مراسم سور. این کلمه به‌صورت سرنا و در زبان عوانانه زرنا هم هنوز معمول است.

۴. شاید هم: جمع بشید (بشوید)

از بن هر مژه‌ام آب روان است بیا
ها لای‌لای‌ها وای وای
خدا بیامرز خودش می‌گفت
یا زن کرناچی میشم
یا زن سرناچی میشم
بچه‌ها جمع شوید بادش کنید دُدُر دُدُر

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۵

در خم زلفت دل شیدا شکست
شیشهٔ می در شب یلدا شکست
یارسلی جانم سلی‌جانم سلی[۱]
من که نچیدم ز وصالت گلی
من که نکردم تو دواتت تلی[۲]
دست من و دامنت ای ناخدا
کشتی من بر لب دریا شکست
یارسلی جانم ......
من که ....
من که ....
پیرهن یوسف ز قفا چون درید[۳]

---

۱. به «مواد مطالعهٔ لهجه‌های فارسی» قسمت اول ص ۲۱۹ رجوع کنید.

۲. در دوات که همراه با سایر لوازم‌التحریر در قلمدان جا دارد، معمولاً لاس ابریشم قرار می‌دهند که مانند اسفنج مرکب را جذب می‌کند و در این صورت دوات در هر وضعی قرار گیرد، نمی‌گذارد که محتویات آن بیرون بریزد. در سال ۱۸۹۹ در تهران به‌جای آخرین سطر برگردان این سطر رواج داشت: من که ندیدم در قفس بلبلی.

۳. یوسف از عشق زلیخا اعراض کرد و از پیش زلیخا گریخت و زلیخا دویده پیراهن یوسف را از پشت سر گرفت و پیراهن پاره شد و همان دلیلی شد برای رفع تهمتی که زلیخا به یوسف زده بود. در سورهٔ یوسف در قرآن کریم این داستان به زیباترین صورتی آمده است آنجا که می‌فرماید: واستبق‌الباب و قدّت قمیصه من دبر (قرآن کریم سورهٔ یوسف آیهٔ ۲۵).

شیشهٔ ناموس زلیخا شکست
یارسلی جانم ......
....
....
دست من و دامنت ای پیر شده
سفره را ورچین که سلی سیر شده
یارسلی جانم ......
....
....
دست من و دامنت ای پیرزن
آفتابه پر کن که سلی رید به من
یارسلی جانم ......
....
....
از غم زلفت دل جولا شکست
کاسهٔ شیردون لب دستگا[۱] شکست
یارسلی جانم ......
من که ....
من که ....
از غم شازاده[۲] دل شا[۳] شکست
خان باباخان در صف بالا شکست[۴]
یارسلی جانم ......
من که ....
من که ....

---

۱. دستگا = دستگاه
۲. متن: شاهزاده. می‌شود شه‌زاده هم خواند
۳. شا = شاه
۴. به احتمال قوی در اینجا اشاره به شخصیتی است که مطرب بازگوکنندهٔ تصنیف نمی‌توانست برایم توضیح دهد. (ژوکوفسکی)

اصفهان ۱۸۸۵ و تهران ۱۸۹۹ م [۱۳۱۶ هـ.ق.]

٦

عرقچین به سرم و گیوه به پاد (پایت) است[۱]
ترا دوست می‌دارم برای اداد (ادایت) است[۲]
ها لیلا هالیلا سیاه ریحان دونه‌دونه
روزگارم شب تارم زلف مشکین زده شونه
در زیـر زلف دلبر، آن بـرق گوشواره
یا صبح صادق است [آن] یا گردش ستاره
ها لیلا هالیلا سیاه ریحان دونه‌دونه
روزگارم شب تارم زلف مشکین زده شونه
عرقچین به سرم و پام به نوردون[۳] (نردبان = نردبون)
از این مالی که دارم می‌دم[۴] به مردم
ها لیلا هالیلا سیاه ریحان دونه‌دونه
روزگارم، شب تارم زلف مشکین زده شونه

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۷

پاشو جا بنداز[۵] ایا گل لاله
کار ما را[ه]بنداز ایا دخترخاله

---

۱. ظاهراً شعر با لهجهٔ اصفهانی ضبط شده و علی‌القاعده باید چنین باشد: عرقچین... گیوه به پادس. یعنی گیوه به پای توست.
۲. به «مواد برای مطالعهٔ لهجه‌های فارسی» قسمت اول ص ۲۳۴ رجوع کنید. (ژ)
۳. همان نردبان است و به لهجهٔ عوامانه نردبون و مسلماً صحیح نردبام است.
۴. می‌دهم
۵. متن: جا بینداز. صحیح همان است که ما در متن آوردیم. چون اولاً بینداز ادیبانه است نه عامیانه و ثانیاً با وزن شعر بهتر و بیشتر هم‌آهنگ است. امروز هم این کلمه در محاوره به همان صورت (جای)بنداز به‌کار می‌رود به‌معنای گستردن دوشک و رو‌انداز برای خواب.

قسم می‌خورم که دست به ابروت نزنم [که] وسمه دارد
پاشو جا بنداز ایا گل لاله
کار ما را[ه]بنداز ایا دخترخاله
قسم می‌خورم که دست به چشمت نزنم [که] سرمه دارد
پاشو جا بنداز ایا گل لاله
کار ما را[ه]بنداز ایا دخترخاله
قسم می‌خورم که دست به صورتت نزنم [که] سرخاب دارد
پاشو جا بنداز ایا گل لاله
کار ما را[ه]بنداز ایا دخترخاله
قسم می‌خورم که دست به پایت نزنم [که] خلخال دارد
پاشو جا بنداز ایا گل لاله
کار ما را[ه]بنداز ایا دخترخاله
ماشاءالله نام خدا
دختر تو اُلنگی تلنگی
دختر من وسمه به ابرو داره
سرمه به چشمون داره
سرخاب به لپون[۱] (لپان) داره
خلخال به پاها داره
ماشاءالله نام خدا[۲]

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۸

ناری ناری نار پردانه

---

۱. تصحیح قیاسی. متن: قپان.
۲. «نام خدا» همان «به نام ایزد» است که در متون قدیم در مقام تحسین و اعجاب گفته می‌شود بدون قصد رشک و حسد و به اصطلاح نظرزدن» حافظ می‌فرماید:
میی در کاسهٔ چشم است ساقی را، بـه نـام ایـزد   که مستی می‌کند با عقل و می‌آرد خماری خوش
امروزه به‌جای آن، عبارت ماشاءالله به‌کار می‌رود.

سیصدتومان پولت می‌دم[۱] تشریف بیار خونه[۲]
ناری ناری نار پردانه
سیصدتومان پولت نمی‌خوام، برو نمیام خونه
ناری ناری نار پردانه
چپکن خارات می‌دم تشریف بیار خونه
ناری ناری نار پردانه
تو چتری الماست می‌دم تشریف بیار خونه
ناری ناری نار پردانه
تو چتری الماست نمی‌خوام، برو نمیام خونه
ناری ناری . . . . . .
بازوبند طلات می‌دم تشریف بیار خونه
ناری ناری . . . . . .
بازوبند طلات نمی‌خوام، برو نمیام خونه
ناری ناری . . . . . .
زیرجومهٔ مخملت می‌دم تشریف بیار خونه
ناری ناری . . . . . .
زیرجامهٔ مخملت نمی‌خوام، برو نمیام خونه
ناری . . . .
اسب و نوکرات می‌دم تشریف بیار خونه
ناری . . . .
اسب و نوکرات (نوکرهایت) نمی‌خوام، برو نمیام خونه
ناری . . . .
شراب خلرت می‌دم تشریف بیار خونه
ناری . . . .

---

۱. متن: می‌دهم. در شعر عامیانه می‌دم درست‌تر است.
۲. ماجراهای عشقی در ایران پدیده‌ای آن‌قدر عادی است که موضوعی برای تصویرهای معمولی از نوع آب‌رنگ باشد به تابلو قسمت چهارم رجوع کنید. (ژ)

شراب خلرت می‌خوام، بیا بریم خونه

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ. ق.] و تهران ۱۸۹۹ م [۱۳۱۶ هـ. ق.]

۹

بار فراق دوستان بس که نشسته بر دلم
می‌رود و نمی‌رود ناقه به زیر محملم
هرچه دری بدر، مدر
پردهٔ انتظار من
بهشت من، بهار من
خوب، شیوه زدی به کار من
هرچه کشی بکش، مکش
صید حرم که نیست خوش*
هرچه خوری بخور مخور
خون دل نگار من**
مجنون نیم لیلا، دیوانهٔ عشقم دیوانه دیوانه
بیا بخوریم شراب انگور سیاه مستانه مستانه
هرچه کنی بکن مکن
ترک من ای نگار من
هرچه خوری بخور مخور
خون دل نگار من
بهشت من بهار من

---

* اشاره به آیهٔ لاتقتلوا الصید و انتم حُرُم (سورهٔ مائده ۹۶) ژوکوفسکی در توضیحات اشاره‌ای بدین مطلب کرده.

** نسخه بدل:

هرچه زنی بزن مزن
شیوه به کار ما مزن
بهار من نگار من
خوب شیوه زدی به کار من

خوب شیوه زدی به کار من*

۱۰

می‌خام برم کوه، کدوم کوه[۱]
همان کوه که آهوبره داره
می‌خام برم باغ کدوم باغ
همان باغ که سبزی تره داره

---

* بعضی از مطربان، برگردان هردو قطعه را بدین شکل می‌خوانند.

هرچه خوری بخور مخور
غصه به روزگار مخور
بهشت من سرشت من
عشقت شده سرنوشت من

هرچه کنی بکن، مکن
ترک من ای نگار من
هرچه زنی بزن بزن
طعنه به روزگار من
هرچه بری ببر، مبر
رشتهٔ الفت مرا
هرچه دری بدر، مدر
پرده ز روی کار من
هرچه خوری بخور، مخور
خون دل فگار من
بهشت من بهار من
خوب، شیوه زی به کار من
بهشت من کنشت من
عشق تو سرنوشت من

ژوکوفسکی، برخلاف شیوهٔ همیشگی خود، فراموش کرده که بنویسد این اشعار را در کجا شنیده.
در هر حال مطلع این تصنیف یعنی بار فراق دوستان بیتی است از سعدی و بقیه آن ظاهراً غزلی از یکی از معاصرین قاجاریه و شاید با قطعاتی اضافی و الحاقی به شعر شاعر اصلی یا اساساً تقلید و تصرف مطربان.

۱. ژوکوفسکی تمام تصنیف را به‌صورت ادیبانه آورده نه عامیانه یعنی: می‌خواهم، بروم، کدام، جداست، که می‌گوید: ماست، سیاه است که هر فارسی زبانی می‌داند که هرگز شعر عوامانه در بند رعایت خط و ربط ادیبانه نیست.

علی شیر خداس کی می‌گه نه
دلـرمـال مـاس کی می‌گه نه
سفیـد و سیـاس کی می‌گه نه
پیش بقال می‌روی شیر و شیره داره
پیش عطار می‌روی هل و زیره داره[۱]
پیش قصاب می‌روی گوشت سینه داره
علی شیر خداس کی می‌گه نه
دلـرمـال مـاس کی می‌گه نه
سفیـد و سیـاس کی می‌گه نه

شیراز ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۱۱

خداوندا من از کشتی می‌آیم
امشب یا فرداشب
برای دختر رشتی می‌آیم
نصف شب یا سر شب
الهی بشکنه لنگر کشتی
نصیب من شود دختر...
تین خانم بالا داره[۲]
ماهوتین کلا داره
مخملین قبا داره
النگوی طلا داره
خلخال سیا داره

---

۱. متن: هیل که هم غلط است هم وزن شعر را مختل می‌کند. امروزه هم، همهٔ مردم ایران هل می‌گویند که دانه‌ای خوش‌بوست و به‌صورت‌های مختلف در چای و شیرینی و امثال آن مصرف می‌شود.
۲. در متن همه‌جا «دارد» آمده ولی مسلماً در گفتار عوامانه «داره» گفته می‌شد چنان‌که هنوز نیز گفته می‌شود. چنان که بشکنه به جای بشکند آمده.

تنبان خارا پا داره
می‌زنی مرا، بزن، بزن
کشبرم[1] خدا داره
تین‌خانم آشتی کنیم
تین باجی ایتلی کنیم[2]
می‌زنی مرا بزن، بزن
کشبرم خدا داره

اصفهان ۱۸۸۵ / ۱۳۰۲، تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶ هـ.ق.]

---

۱. کشبر مسلماً همان «کشور» است که در روزگار قاجاری، بسیاری از دختران را چنین نام می‌نهادند.

۲. ژوکوفسکی در لغت‌نامه پایان کتاب خود «ایتلی‌کردن» را همبستری‌کردن معنا کرده است. نیافتم این معنی از کجاست. شاید آن هم از اصطلاحات عامیانه آن روزگار بوده است.

۱۲

تو کردستانی لمه — من کردستانی
لمه* — لبت ببوسم بیا
ای یار جانی لمه — قربان رویت لمه
یک تار مویت لمه — فرنگی می‌شم لمه
از گفتگویت لمه — قربون چشمت لمه
چشمون مستت لمه

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۱۳

مو که چون اشتران قانع به خارم
جهازم چوب و خلواری[۱] به بارم
دلم شد پاره پاره
جگرم شد پاره پاره
با ابرو کن اشاره
با مژگان زن قناره**
از این خرج قلیل از بار سنگین
هنوز از روی مالک شرمسارم
دلم شد پاره پاره
با ابرو کن اشاره
با مژگان زن قناره
مو که سر در بیابونم شب و روز
سرشک از دیده بارونم شب و روز[۲]

---

* رک بروگش Brugsch [سفیر پروس در ایران] مسافرت به دربار ایران (ج ۱ ص ۳۸۹). (ژ)

۱. خلوار = خربار، باری سنگین

** مقصود چنین است که قلب عاشق بیچاره را چونان تکه‌ای گوشت می‌توان به قناره (چنگک‌های قصابان) آویخت.

۲. دوبیتی از باباطاهر است. ژوکوفسکی هم به این مطلب اشاره کرده.

دلم شد پاره پاره
جگرم شد پاره پاره
با ابرو کن اشاره
با مژگان زن قناره
نه تب دارم نه جایم می‌کند درد
نمی‌دونم چه نالونم شب و روز[۱]
دلم شد پاره پاره
جگرم شد پاره پاره[۲]
با ابرو کن اشاره
با مژگان زن قناره

شیراز ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۱۴

سرمست به میخانه گذر کردم دوش*
جانم لیلی
پیری دیدم مست و سبویی بر دوش
ای دوست ای دوست[۳]
گفتم ز خدا شرم نداری ای پیر
جانم لیلی
گفتا کرم از خداست رو باده بنوش
ای دوست ای دوست

---

۱. دوبیتی از باباطاهر است. ژوکوفسکی هم به این مطلب اشاره کرده.
۲. ظاهراً بهتر است در قسمت جگرم شد پاره پاره، حرف «م» که زاید و مخالف وزن به‌نظر می‌رسد یا فعل «شد» حذف شود و کلمات بیابان، باران، نالان، نمی‌دانم نیز به همان صورت عامیانه، بیابون، بارون، نالون، نمی‌دونم خوانده شود که به همین صورت اصلاح کردم.
* ژوکوفسکی توضیح داده که مجموعه اشعار این ترانه یکی از رباعیات خیام است و مستند او در این قول کتاب ترجمهٔ حافظ، نیکلا ص ۱۲۵ بوده.
۳. برحسب تلفظ عامیانه باید خوانده شود: ای دوس ای دوس

تهران ۱۸۹۹ م [۱۳۱۷/۱۳۱۶ هـ.ق.]

۱۵

ساقی درویشم، کم‌کم بیا پیشم
زخم دل ریشم، صنم بیا پیشم
صورتت سفید، دو چشمونت سیا[ه]
من از جلو می‌رم[۱] تو از عقب بیا
شرابم دادی، سیخ کبام ده
کبابم دادی، جام شرابم ده
صورتت سفید دو چشمونت سیا
من از جلو می‌رم تو از عقب بیا
تیرت خدنگه[۲] بر قصد جانم
تا پر نشسته بر استخوانم
صورتت سفید دوچشمونت سیا
من از جلو می‌رم[۱] تو از عقب بیا

شیراز ۱۸۸۶ م [۱۳۰۳ هـ.ق.]

۱۶

رفتم در میخانه
خوردم دو سه پیمانه
من مستم و دیوانه
مست را که برد خانه[۳]
در این بیابان ز ناتوانی
فتادم از پا هرآنچه دانی[۴]

---

۱. بهتر است به صورت عامیانه «می‌رم» خوانده شود، هرچند در متن کتاب همه‌جا: می‌روم آمده.
۲. خدنگه = خدنگ است.
۳. مضمون ظاهراً مقتبس است از بیتی از غزل معروف مولانای روم:
من مست و تو دیوانه ما را که برد خانه — صد بار ترا گفتم کم زن دو سه پیمانه
۴. این قسمت نیز اقتباسی است از بیتی از غزل معروف مشتاق اصفهانی به مطلع:

رویت گل نسرین است
گفتار تو شیرین است[۱]
در این بیابان ز ناتوانی
فتادم از پا هرآنچه دانی

شیراز ۱۸۸۶ م [۱۳۰۳ هـ. ق.]

۱۷

کاکو[۲] من می‌روم به شیراز
از برای که[۳]، سرو ناز
نمک نمک نمکدان
کج کن صراحی تو فنجان
کاکو من می‌روم به بندر
از برای که، اسکندر
نمک نمک نمکدان
کج کن صراحی تو فنجان

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ. ق.]

←

مخوان ز دیرم به کعبه زاهد که برده از کف دل من آنجا
به غمزه ساقی به عشوه مطرب به خنده ساغر به گریه مینا

تا آنجا که می‌فرماید:

در این بیابان ز ناتوانی فتادم از پا چنان که دانی صبا پیامی ز مهربانی ببر ز مجنون، به سوی لیلی

۱. شاید: نسرینه، شیرینه، بهتر باشد.

۲. در متن: کاکا. ظاهراً کاکو صحیح‌تر است که در شیراز به معنای برادر به‌کار می‌رود. بندر به‌صورت مطلق احتمالاً بندرعباس منظور است و به احتمال ضعیف‌تر بوشهر.

۳. در پاره‌های دوم و ششم، به مناسبت وزن شعر، در ترانه، کلمات «از برای سرو ناز» و «از برای که اسکندر» حذف شده بدین معنی که «از برای که از برای سرو ناز» یا «از برای که، از برای اسکندر» به‌صورتی ساده‌تر آمده و کلمات بدون قرینه محذوف گردیده.

۱۸

بندر نمی‌رم[۱] که راه بندر دوره
یارم «سلیمه»[۲]
قسم می‌خورم که آب بندر شوره
خدا کریمه
شنیدم یاری داری چه نازنینه[۳]
یارم سلیمه
یار وفاداری داری چه نازنینه

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۱۹

اگر مستم من از عشق تو مستم دلبر[۴]
لبت چون شیر و شکر
بیا بنشین که دل بردی ز دستم دلبر
لبت چون شیر و شکر
سفید مرغی بودم بر شاخ پسته دلبر
لبت چون شیر و شکر
فلک سنگم زده بالم شکسته دلبر
لبت چون شیر و شکر

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۲۰

دلبر ز برای خدا، ابروت را به ما بنما[۵]

---

۱. بهتر است نمیرم بخوانیم که صورت عوامانهٔ نمی‌روم است ولی در متن: نمی‌روم آمده، همان‌طور که «دور است» و «شور است» ذکر شده.
۲. ظاهراً سلیمه نام معشوقه گوینده ترانه بوده.
۳. نازنینه = نازنین است.
۴. شاید: ها دلبر
۵. این ترانه هنوز هم در اذهان پیرمردان و پیرزنان به صورتی رنگ‌باخته باقی است و بر اساس این خاطرهٔ ←

ابروم را می‌خوای چکنی
کمان در بازار ندیدی اینم (این هم) مثل اونه
های خانم، که نرخش گرانه، های بابام
دلبر ز برای خدا، چشمهات را به ما بنما
چشم‌هام را می‌خوای چکنی
بادام به بازار ندیدی اینم (این هم) مثل اونه
های خانم که نرخش گرانه،های بابام
دلبر ز برای خدا، لبهات را به ما بنما
لب‌هام را می‌خوای چکنی
غنچه به بازار ندیدی اینم مثل اونه
های خانم که نرخش گرانه،های بابام
[که نرخش گرونه]

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۷/۱۳۱۶ ق]

۲۱

سر راه[۱] تو داری کوچه رامن   وای برمن
دور دور مرواری

→

نسبتاً دور، در پاره‌های ۱ و ۵ و ۹ باید «به من بنما» باشد نه «به ما بنما» به قیاس پاره دوم که خطاب به مفرد است نه جمع. ضمناً کلمات «این هم» و چشم‌هام، لب‌هات، لب‌هام باید به صورت «اینم، گِرونه» و «چشات» و «چشام» تلفظ شود که به شیوه عامیانه نزدیک‌تر است.

امروزه این ترانه را به این صورت می‌خوانند:

دختر شیرازی، شیرازی، دختر شیرازی   ابروتو به من بنما تا شوم راضی
ابرومو می‌خوای چکنی ای بی‌حیا پسر   کمون در بازار ندیدی اینم مث [مثل] اونه
های جانم که نرخش گرونه   های بابام که نرخش گرونه
دختر شیرازی...   چشماتو به من...
چشمامو می‌خوای چکنی...
الخ

۱. باید خواند: سر راهو (= سر راه را)

دو زلفان را تو داری شانه‌اش از من وای بر من
دور دور مرواری
دو ابرو را تو داری وسمه[ا]ش از من وای بر من
دور دور مرواری
دو چشمان را تو داری سرمه[ا]ش از من وای بر من
دور دور مرواری
دو لپان را تو داری سرخاب از من وای بر من
دور دور مرواری
دو لبان را تو داری بوسه[ا]ش از من وای بر من
دور دور مرواری
سینه بلوری مرواری
پیرهن طوری مرواری
شلوار تنگی مرواری[۱]
مال فرنگی مرواری
دور دور مرواری[۲]

۲۲

روی ناشسته چو ماهش نگرید[۳]
ابرو پیوسته کمانش نگرید
چشم بی‌سرمه سیاهش نگرید
گربه دارم چه براق چه براق
می‌رود شهر عراق

---

۱. شلوار تنگ از سوغات فرنگ (اروپا) بود و به تعبیر دیگر «مال فرنگ» همچنان که پیراهن توری.
۲. در این تصنیف هم ژوکوفسکی تحت تأثیر زبان ادبی قرار گرفته والا می‌بایست بنویسد: دوزلفون، دوچشمون، دولپون، دولبون.
۳. برگرفته از مطلع یکی از زیباترین غزلیات محتشم کاشانی است
روی ناشسته چو ماهش نگرید چشم بی‌سرمه سیاهش نگرید
قابل توجه است که ژوکوفسکی در مجموعهٔ خود «نگری» ضبط کرده است که درست نیست.

می‌آرد اسب و یراق
پشت پشتش نکنی[۱] دوست دارمش می‌میرم از غمش
به پیشم بیا به پیشم
مامالم بدو بغلم
گربه دارم چه چموش و چه چموش
می‌رود خونهٔ عموش
می‌آرد شقهٔ گوش (گوشت)
شب بغل خواب منه
روز به دنبال منه
پشت پشتش نکنی دوست دارمش می‌میرم از غمش
به پیشم بیا به پیشم
مامالم بدو بغلم
گربه دارم ملوسی ملوسی[۲]
شبا می‌ره عروسی[۳]
گربه دارم چه براق چه براق
شبا می‌ره به چرا
چشم گربه[ا]م چه چراغ چه چراغ
موی گربه[ام] چون بلور معدنی
ناخنش کج و دندانش صدفی
پشت پشتش نکنی دوست دارمش می‌میرم از غمش
به پیشم بیا به پیشم
مامالم بدو بغلم
دنب گربه مرا بده تا بو کنم
سبیل گربه[م] بگو مو به مو
دو سه فردی از گربه[ا]م تو بگو

---

۱. صدایی برای فراخواندن گربه. امروز پیش‌پیش می‌گوییم.
۲. متن کتاب: مالوسی
۳. شبا می‌ره = شب‌ها می‌رود

دل من دلبر من تاج سر من
گربه‌جان من رفته به خواب لالی لا، لای لا*

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۲۳

عرقچین یارم را، جانم را، عمرم را
دادم خیّاط شاهی بدوزه
خیلی خوب دوخت و لطیف دوخت دل یارم بسوزه
ریزه ریزه[۱] سنگ است اینجا
شهر فرنگ است اینجا
قبای یارم را، جانم را، عمرم را
دادم اوسای[۲] مرکین بدوزه
خیلی خوب دوخت و لطیف دوخت دل یارم بسوزه
ریزه ریزه سنگ است اینجا
شهر فرنگ است اینجا
شلوار یارم را، جانم را، عمرم را
دادم اوسای مرکین بدوزه
خیلی خوب دوخت و لطیف دوخت دل یارم بسوزه
ریزه‌ریزه[۲] سنگ است اینجا
شهر فرنگ است اینجا

---

* اهالی اصفهان، بخصوص زنان، با علاقه به گربه، ممتازند. گربه نه‌تنها الهام‌بخش بعضی سرایندگان بلکه نقاشان نیز هست. به تابلوی چهار رجوع شود. (ژ)

۱. نسخه: ریز ریز. شاید بهتر باشد چنین بخوانیم: «ریزه ریزه سنگه اینجا» و «شهر فرنگه...» هرچند همه‌جا در متن: سنگ است و فرنگ است آمده.

۲. نسخه: اساسی ـ تصحیح قیاسی. امروز هم اوسا (= استاد) گفته می‌شود.

۲۴

خود نگفتی نیم بی‌بفا (وفا)
تو ز نسل شهی و منم ازگدا
که من بگردم دره به دره
مانند آهو گم کرده بره
اما عروسه واخ واخ
خیلی ملوسه[۱] واخ واخ
معدن نازه واخ واخ[۲]
چه دل‌نوازه واخ واخ[۲]
دریای نوره واخ واخ
کمین[۳] مشتاق در آرزویت
مدام گیرم سراغ کویت
اما عروسه واخ واخ
خیلی ملوسه واخ واخ
معدن نازه واخ واخ
چه دل‌نوازه واخ واخ
سینه بلوره واخ واخ

---

۱. نسخه: مالوسه ۲. نسخه: بخ بخ
۳. کمین یا کمینه به‌معنای کمترین سعدی می‌فرماید:
مگر کمینه آحاد بندگان سعدی
که سعیش از همه بیش است و حظش از همه کم
و جای دیگر می‌فرماید:
بگذار که بندهٔ کمینم تا در صف بندگان نشینم
و نظامی هم می‌فرماید
اگر بالای سر باشد نشستم شهنشه را کمینه زیر دستم
نکتهٔ دیگری که در این ترانه ـ برحسب ضبط ژوکوفسکی ـ ملاحظه می‌شود این‌که تمام کلمات ترانه واخ واخ است مگر در دو قسمت «معدن تازه» و «چه دل نوازه» که بخ‌بخ آمده. البته کلمات بخ‌بخا در عربی آمده چنان که نوشته‌اند که پس از واقعهٔ غدیر خم، عمر حضرت مولی‌الموحدین را به کلمات بخ‌بخا تبریک گفت. اما این کلمات در فارسی، آن هم در یک ترانه عامیانه نمی‌تواند جایی داشته باشد. یک حدس دیگر هم می‌توان زد که این کلمات صورت عامیانه و احتمالاً تمسخرآمیز «به‌به» باشد.

دریای نوره واخ واخ
گر شبی از بفا (وفا) تو بیایی برم
تا نثار هست من نمایم سرم
اما عروسه واخ واخ
خیلی ملوسه واخ واخ
معدن نازه واخ واخ
چه دل‌نوازه واخ واخ
دریای نوره واخ واخ

شیراز ۱۸۸۶ [۱۳۰۳ هـ.ق.]

۲۵

این زلف مسلسلت برای دل من
این خال لبت عقده‌گشای دل من
ای خدا، حبیبم نیومد[۱]
مردم و طبیبم نیومد
من دل به تو داده‌ام برای دل تو
تو دل به کسی مده برای دل من
ای خدا حبیبم نیومد
مردم و طبیبم نیومد

شیراز ۱۸۸۶ [۱۳۰۳ هـ.ق.]

---

۱. مسلماً در پاره‌های برگردان: «ای خدا حبیبم نیومد» بوده که به زبان عوامانه نزدیک‌تر است. اما ژوکوفسکی آن را «نیامد» ضبط کرده مثل بسیاری از موارد دیگر که صورت درست و ادبی کلمات را آورده نه صورت شکسته و عوامانه آن‌ها را.

این نکته نیز شایستهٔ ذکر است که بیت مطلع باید به‌صورت خطاب بیاید یعنی ای زلف مسلسلت... ای خال لبت. ولی ژوکوفسکی چنین آورده درحالی‌که بیت دوم که صورت خطابی دارد، مؤید این نظر است.

۲٦

در فکر تو بودم که یکی حلقه به در زد[۱]
گفتم صنما، قبله‌نما، بلکه تو باشی
شها بلکه تو باشی
مها بلکه تو باشی
رنجیدن شاهان ز گدا رسم قدیم است
شاهی که نرنجد ز گدا بلکه تو باشی
شها بلکه تو باشی
مها بلکه تو باشی

اصفهان ۱۸۸۵ م [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۲۷

می‌خواهی ماشک بیارم تـرا رو دوشک بـیارم[۲]
مـی‌خواهـی پـلوت بیارم مـاچی بـه گـلوت بیارم
می‌خواهـی عـدس بیارم تـــرا بـــه هـــوس بـــیارم
می‌خواهـی شکـار بیارم تـــرا ســـرکار بـــیارم
مـــی‌خواهـی نـبات بیارم مـاچی بـه لبـات بیارم
مـــی‌خواهـــی لپـــو بـیارم ســـرت یک هـــوو بـــیارم

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ هـ.ق.]

۲۸

ای آن‌که به دل شکستنت عادت و خوست

---

۱. به‌نظر می‌آید که از ساخته‌های میرزا علی‌اکبر شیدا معاصر ناصرالدین‌شاه باشد. یکی از خوانندگان زن قبل از انقلاب اسلامی این تصنیف را خوانده است. درخصوص میرزا علی‌اکبر شیدا که مفتون و مجنون زنی به‌نام «مرضیه» بود، رجوع شود به تاریخ موسیقی ایران (ج ۱) از روح‌الله خالقی.

۲. ضبط ترانه در متن چنین است ولی علی‌القاعده باید: می‌خوای باشد، کما این‌که لبات (لبهایت)، لپو (لبو) و یه (یک) در شعر عامیانه درست‌تر است.

مشکن دل ما که آخرش کار نکوست[۱]
ای یار مرا باده بده
باده به اندازه بده
سرخوش و مستانه بده
ازون حرام‌زاده بگیر[۲]
به این حلال‌زاده بده
هرچه که شکست قیمتش می‌شکند
الاّ دل عاشق و خم طرهٔ دوست
ای یار مرا باده بده
باده به اندازه بده
سرخوش و مستانه بده
ازون حرام‌زاده بگیر
به این حلال‌زاده بده

اصفهان ۱۸۸۵ م [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۲۹

این یار من است که می‌رود قصر قجر[۳]
حرفش نزنید که می‌خورد خون جگر
خانم جونم پیش بیا
با شلوار کش بیا[۴]

---

۱. چنین ضبط شده ولی به‌نظر می‌آید که مصراع دوم معناً مختل است ومسلماً سیاق بیان طوری بوده که پایان مصراع «نه نکوست» بوده و افسوس که صورت درست آن را نیافتم شاید هم چنین بوده: مشکن دل ما که دل شکستن نه نکوست.

۲. درست‌تر آن است که بگوییم: «ازون حروم‌زاده»، هرچند که در متن آمده: از آن حرام‌زاده.

۳. به ضبط ژوکوفسکی: «قصر قاجار» که مسلماً غلط فاحش است و متناقض با قافیه جگر. ضمناً ژوکوفسکی توضیحی در این باره دارد بدین مضمون: قصر قجر: کاخ شاهی بیرون شهری نزدیک تهران.

۴. قافیه کردن پیش با کش، حتی در شعر عامیانه، درست به‌نظر نمی‌رسد. اما ضبط نسخه چنین است. شلوار کش هم سوغات فرنگ بود و مطلوب و مرغوب زنبارگان چشم‌چران متجدد.

قربان می‌روم روشت مرغابی را
این حوض بلور و گردشت ماهی را[۱]
خانم جونم پیش بیا
با شوار کش بیا

تهران ۱۸۸۴ [۱۳۰۱ هـ.ق.]

۳۰

دیشب ترا به خوبی نسبت به ماه کردم
تو خوب‌تر ز ماهی، من اشتباه کردم
رفتیم و بردیم، دلبرجان
داغ تو بر دل، دلبرجان
وادی به وادی، دلبرجان
منزل به منزل، دلبرجان
ای داد و بیداد، حالم[۲] خراب است
درمان دردم جام شراب است
رفتیم و بردیم، دلبرجان
داغ تو بر دل، دلبرجان
وادی به وادی، دلبرجان
منزل به منزل، دلبرجان

اصفهان ۱۸۸۵ م [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۳۱

چه خوش است که من بمیرم تو بیایی در مزارم

---

۱. این شعر، هنوز هم کم وبیش، منتها بدین صورت، خوانده می‌شود:
قــربان بــرم روشت مــرغابی را   این حوض بلور و گردش مـاهی را
معمولاً این شعر، اکنون در ضمن تصنیف «یار مبارک بدا»، در عروسی‌ها خوانده می‌شود که ایما و اشارهٔ خواننده و حرکات دست وی یادآور بسیاری از مسایل نگفتنی است.
۲. در متن: جانم

چادر عصمت منی
نصیبت و قسمت منی
هرکجا باشی
پیش شا باشی[۱]
بی‌بلا باشی[۲]
بی‌قرارم من، طاقت ندارم من
سر ز لحد برآرم که خوش اومدی نگارم
چادر عصمت منی
نصیبت و قسمت منی
هرکجا باشی
پیش شا باشی
بی‌بلا باشی
بی‌قرارم من طاقت ندارم من

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۳۲

آفتاب به سر درخت ناربندان است[۳]
عاشق بی‌نوا میون کوچه سرگردان است
سیصد گل سرخ و یک گل نصرانی
[ای] مادرقحبه مرا از سر بریدن می‌ترسانی
اگر من از سر بریدن می‌ترسیدم
سر کوچهٔ عاشقان نمی‌گردیدم*[۴]

---

۱. شا = شاه

۲. لابد مربوط به دختری است که مطلوب و محبوب شاعر بوده ولی وی جزو صیغه‌های شاه درآمده و شاعر به امید احتمالی وصال به انتظار «نصیب و قسمت» نشسته.

۳. ظاهراً همان درخت نارون منظور است که بلند است و آفتاب هنگام غروب تنها بر سر این درخت سرافراز می‌تابد و سپس می‌پرد.

* ژوکوفسکی نسخه بدلی از این قسمت به دست داده: در مجلس عاشقان نمی‌رقصیدم.

ای خدا حبیبم نیومد
ای خدا طبیبم نیومد
ای خدا دلبرم نیومد
ای خدا سرورم نیومد
[ای][۴] تا ترا دیدم ندادم دل به کس
[ای خدا] عاشقم کردی به فریادم برس

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ. ق.]

۳۳

پریشب پیش رحیم‌خان لالا کردم[(۵)] وای رحیم‌خان
پیرهن بر تنم بالا کردم[(۶)] وای رحیم‌خان
ده‌من باقلی زیر کمرم کرکره کردم[(۷)] وای رحیم‌خان
زیر درخت یاس وای رحیم‌خان
کردی التماس وای رحیم‌خان
زیر درخت توت وای رحیم‌خان
منو کردی تو[(۸)] وای رحیم‌خان
دم زیرزمین وای رحیم‌خان

۴. ظاهراً کلمات «ای» (آی) و «ای خدا» جزو شعر نیست و از کلماتی است که معمولاً آوازخوانان نغمه‌سرایی را با آن‌ها آغاز می‌کنند مانند: آی، وای، امان، خدا،های، های‌های. بدون این کلمات وزن دو بیت کاملاً درست و همخوان است.
هنوز این آهنگ با تحریفاتی در میان مردم امروز رواج دارد، بدین‌صورت:
سیصد گل سرخ یک گلش نصرانی
ما را ز سر بریده می‌ترسانی
گر ما ز سر بریده می‌ترسیدیم
در محل عاشقان نمی‌رقصیدیم
که حدس مرا در زایدبودن بعضی از کلمات تأیید می‌کند.
۵. لالا کردن به زبان کودکان به معنای خوابیدن است.
۶. کلمه‌ای افتاده به نظر می‌رسد مثل بالابالا، ای بالا
۷. کرکره‌کردن به معنای گرفتن پوست حبوبات بر اثر مالش و ورزش دست و انگشتان و به تعبیری آسیا کردن.
۸. منا، منو = مرا

دست بذار زمین وای رحیم‌خان
زیـر درخت بیـد وای رحیم‌خان
یک تومن رسید وای رحیم‌خان
بوس به من بده وای رحیم‌خان
از کنـــج لبـت وای رحیم‌خـان
می‌دی بده نمی‌دی نده[1] وای رحیم‌خان
یک‌قدری به من بده وای رحیم‌خان
میشه بشه، نمیشه نشه وای رحیم‌خان
زیر بوته سیر وای رحیم‌خان
صد لیره رسید وای رحیم‌خان
زیر درخت به وای رحیم‌خان
[صد[2]] اسکناس بده وای رحیم‌خان

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۷/۱۳۱۶ ﻫ.ق.]

۳۴

امشب شب ما سحر نداره
یار از دل ما خبر نداره
آلو آلو آلو آلو دوتا شد
عشق‌بازی خوشه شب‌ها کوتا شد
آلو، آلو، آلو، آلو دو بنده
شوخی و بازی خوشه، شبها بلنده
آلو، آلو، آلو، آلوی تازه
قر خوب می‌خواهی برو مغازه[3]

---

۱. متن: می‌دهی، نمی‌دهی
۲. ظاهراً کلمهٔ «صد» اضافی است و وزن شعر را مختل می‌کند.
۳. ژوکوفسکی نسخه بدل به‌دست داده:
آلو، آلو، آلو، آلوزا قر خوب می‌خواهی برو مغازا

←

آلو، آلو، آلو، آلو چه
قر خوب می‌خواهی برو تو کوچه
آلو، آلو، آلو، آلوچه، آلو
نومزدبازی خوشه پهلو به پهلو*

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ هـ.ق.]

۳۵

این رودخونه آب داره**
آن رودخونه ماهی
این استکان قند داره
آن استکان چایی
من دلم ترا می‌خواد[۱]
خدا خودت گواهی
انـزلـی بـالا داره
اطلس خارا[۲] داره
مشمش[۳] گلدار داره

←
که مسلماً درست نیست. کسی در ایران، آن هم در شعر عامیانه، مغازا نمی‌گوید بلکه مغازه است (یا مغازه‌ها = مغازا) و به قیاس دربارهٔ اول آلوزه، کلمهٔ مغازه، کلمهٔ فرنگی ایرانی شده ماگازن Magasin است به‌معنای دکان.

* مطربان این ترانه را در عروسی، وقتی که «جوانان» به اطاق آماده برای خوابیدن می‌روند، می‌خوانند. (ژ)

** ژوکوفسکی نسخه بدلی به‌دست داده

این رودخونه سنگ داره
آن رودخونه ساری
من دلم ترا می‌خواهد
تو چقدر ناز داری (ژ)

۱. کلمهٔ «من» ظاهراً زاید به‌نظر می‌رسد. بر اساس وزن شعر: دلم ترا می‌خواهد خدا خودت گواهی

۲. خاره، خارا پارچهٔ ابریشمین

۳. مشمش پارچه لطیف بسیار نازک که از آن چارقد درست می‌کردند. شاید در شعر: مشمش را[ه] را[ه] درست‌تر باشد.

ناز بکن ناز
بوس بده بوس
راه برو راه
پس برو پس
پیش بیا پیش
از سرشب تا سحر

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۷/۱۳۱۶ هـ.ق.]

۳۶

اقتباس از خود زکو[1] متخصص شعر عامیانه ایران صفحه ۴۴۰

گذرم افتاد، دکون بقالی[2]
پسر بقال گفتم جون منی
عمر منی، تیه منی
یا علاج دردم را بکن
یا دکان وردار و بقّالی مکن
می‌گردم و می‌گردم
[اگر][3] نمی‌خواهی برمی‌گردم
گذرم افتاد، دکون نانوایی
پسر نانوا گفتم جان منی
عمر منی، تیهٔ منی
یا علاج دردم را بکن

---

۱. خودزکو به‌عنوان کنسول و نمایندهٔ سیاسی دولت روسیه در ایران که بعدها، پس از بازنشستگی، در پاریس، در زمان سفارت حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی مستخدم دولت ایران بود و میرزا الکساندر خوانده می‌شد. وی در مورد فولکلور ایران تحقیقات مفصلی کرده من‌جمله مقداری از اشعار تعزیه را جمع‌آوری و چاپ کرده.

۲. این تصنیف چند بیت کاملاً همگون نیز دارد که در آن به‌جای محل واقعه (مکان بقالی، نانوایی) کلمات سمساری، عطاری، قصابی، لبافی، علاقه‌بندی، صرافی به‌کار می‌رود.

۳. ظاهراً مخلّ وزن شعر است و اضافی.

یا دکان وردار و نانوایی مکن
می‌گردم و می‌گردم
[اگر][1] نمی‌خواهی برمی‌گردم

شیراز ۱۸۸۶ [۱۳۰۳ ه.ق.]

۳۷

کم‌کمک رفتم حاجی یاوری
گفتم ای سید چایی خوب داری
خلیلش دیدم چایی دم می‌کرد
یک ماچش کردم ابرو خم نکرد
خلیلش امشب مهمون منه (من است)
آتش عشقش بر جون منه
یا حساب خرجم را بکن
یا علاج دردم را بکن
شب مهتابه من خلیلا[1] می‌خوام
خلیلش خوابه من حسنا[2] می‌خواهم

شیراز ۱۸۸۶ [۱۳۰۰ ه.ق.]

۳۸

نم‌نمک رفتم دکون بقالی
گفتمش بقال برنج خوب داری
دخترک امشب مهمون منه (من است)
چراغ خانه دوچشمون من است
یا علاج دردم را بکن
یا حساب خرجم را بکن
یا دکون برچین بقالی مکن

---

۱. خلیلا (= خلیل را)
۲. متن: حسن را

حساب خرجت همینه
برنج خوبم همینه
علاج دردت همینه
علاج دردم نگفتی
حساب خرجم نگفتی
برو برو که تو همه حرف مفتی
نم نمک رفتم دکان عطاری
بدیدمش بالای منبری
گفتمش چایی خوب داری
مهمانی دارم اسمش مادری
مادری، طایفهٔ پیغمبری
یا علاج دردم را بکن
یا حساب خرجم را بکن
یا دکان برچین عطاری نکن
حساب خرجت همینه
برنج خوبم همینه
علاج دردت همینه
علاج دردم نگفتی
حساب خرجم نگفتی
برو برو که تو حرف مفتی
نم‌نمک رفتم دکان زرگری
دیدم یک مادر و یک دختری
خانم مثال سروری
دختر مثال گوهری
گفتم خانم چه‌چه[1] داری
به دستش بود انگشتری

---

۱. ظاهراً: چی‌چی

گفتم خانم اینجا می‌گذاری[۱]
گفتش خانم، چه‌کار داری[۲]
گفتم خانم خونه[ا]ت کجاس (کجاست)
چه‌کار داری خونه[ا]م کجاس (کجاست)
گفتم خریدار انگشتریم
حالا بگو خونه[ا]ت کجاس

بالای سبز[ی]کاری‌ها
در خانه‌ام دوحلقه‌ای
بالاخانه‌ام سه‌پله‌ای
وقتی بیا که شو[۳] باشه
چشم آقا به خو[۴] باشه
مشت آقا پلاو باشه
زلف آقا به تاو[۵] باشه
اسب آقا به جو باشه[۶]
هوو دارم پسر داره
هرکار می‌کنم خبر داره
یادت نره ای مشتری
منا (من را) نکنی قلندری[۷]
خداحافظ شما ای مشتری
خوش آمدی خانم لری
قایم نگه‌دار انگشتری

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۷/۱۳۱۶ هـ.ق.]

---

۱. می‌گذری (= می‌گذری) شاید: جا میگذری (جا می‌گذاری)
۲. یعنی خانم گفت چه کار داری
۳. شو = شب
۴. خواو، خو = خواب
۵. تاو = تاب
۶. درست‌تر آن است که بخوانیم «باشه» (= باشد) متن: باشد
۷. ظاهراً همان مفهومی است که امروزه «علاف‌کردن» یا «سرکارگذاشتن» گفته می‌شود.

۳۹

قافلهٔ شیراز بادوم بار شه
خانم منور جلودار شه
رفتم به بازار پولم کم شده
خانم منور عاشقم شده
حالا بیا تا می خوریم
شراب از مال غیر خوریم
عــــزیز دلم ده بــــیا[۱]
رفتم به باغ با بتری خالی
خانم منور جای تو خالی
لب دریا خنکه، ته دریا خنکه
دختــر حــاجــی ملکــه[۲]
حالا بیا تا می خوریم
شراب از مال غیر خوریم
عزیز دلم ده بیا
خیلی خوشگلم ده بیا

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۷/۱۳۱۶ هـ.ق.]

۴۰

دلا با کسی آشنایی مکن
وگر می‌کنی بی‌بفایی[۳] مکن

---

۱. ده بیا (د بیا) کلمهٔ عوامانه به معنای تأکید در آمدن.
۲. ظاهراً اشارتی است به حاجی کاظم ملک التجار که در اواخر عصر ناصری در لباس تجارت به فتنه‌گری در سیاست می‌پرداخت و بعد از مشروطیت هم به‌عنوان تأسیس شرکتی برای ساختن راه تهران آستارا مبالغ هنگفتی مردم را سرکیسه کرد و پول افرادی را که به او اعتماد کرده بودند خورد تا جایی که مخالفینش تصویری ازو چاپ کردند که سرش از آن حاجی بود و تنش تنه سگ. وقتی این تصویر را بدو نشان دادند گفت بله سرش سر من است ولی تنش تن شرکا.
۳. بی‌بفایی = بی‌وفایی

جانم لیلی، آه
به هرکس که لاف محبت زدی
ازو تا قیامت جدایی مکن
جانم لیلی، آه

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ هـ. ق.]

۴۱

خلخال آویز ورافتاده   شاخک نماست امسال[1]
تنبان بلند ورافتاده   زانونماست امسال
چشما درشت ورافتاده   خمارنماست امسال
پیرن زری ورافتاده   حریرنماست امسال
زن عقدی ورافتاده   صیغه‌نماست امسال
مرد ریش‌دار ورافتاده   بی‌ریش نماست امسال
ای ریش‌دارا فکری کنید   عهد بی‌ریشاست امسال

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ. ق.]

۱. کاملاً روشن است که گویندهٔ ترانه تحولات اجتماعی روزگار خود را در جهت فرنگی‌مآبی، به‌صورتی طنزگونه بیان می‌کند. از کلمه نماست برمی‌آید که گوینده از تصنعی‌بودن همه‌چیز شکایت می‌کند. چنان که در مورد چشم می‌گوید خمارنماست یعنی با عشوه و ترفند چشم‌ها را خمار جلوه می‌دهند و پیراهن زری که تار یا پود آن طلا بوده به چیزی حریرگونه تبدیل شده و زن عقدی که شریک عمر و زندگی بوده از چشم افتاده و به جای آن صیغه ـ یعنی زنانی برای مدتی معین ـ به کانون خانوادگی راه یافته کما این‌که مردان جاافتاده و مسن و مجرب از کار برکنار شده‌اند و جوانان بی‌تجربه که هنوز ریش برنیاورده‌اند جای آنان را گرفته‌اند و لابد برکشیدن آنان برای صباحت و جمالشان بوده و به همین جهت کلمهٔ «بی‌ریش» به‌صورت مطلق به‌معنای جوان ملوط به‌کار می‌رفته.

درخصوص ریش‌داشتن یا نداشتن داستانی نقل شده که ناصرالدین‌شاه از محمد قلی‌خان آصف‌الدوله پسر کوچک‌تر الله‌یارخان آصف‌الدوله پرسیده بود که حال تو اکنون بهتر است یا زمان خاقان مغفور (فتحعلی‌شاه) و محمد قلی‌خان که به رک‌گویی و صراحت معروف بود بی‌درنگ جواب داده بود، قربان وضع بنده فرقی نکرده زیرا آن روزگار که افراد ریش‌دار (مجرب و معمر) می‌پسندیدند، ما ریش نداشتیم و امروز که بی‌ریش (ملوط) می‌پسندند ما ریشمان برآمده است.

۴۲

هر دوست که بی‌بفاست[۱] دشمن به ازوست
هر نقره که کم‌بهاست آهن به ازوست
ای خدا تاکی بنالم و بنالم و ننالم
شام شد تاکی بسوزم، بسوزم و نسوزم
هرکس که نمک خورد و نمکدان شکند
در مذهب رندان جهان سگ به ازوست
ای خدا تاکی بنالم و بنالم و بنالم[۲]
شام شد تاکی بسوزم بسوزم و سوزم

شیراز ۱۸۸۶ [۱۳۰۳ ه.ق.]

۴۳

ما علی مولاییم
در مدرسهٔ شاییم[۳]
هر صبحی که برخیزیم
حجره را طرح ریزیم
صیغه را خدا گفته است
یک صیغه خوش‌رویی
خوش‌رویی یا خوش‌مویی
چترش قجری باشه[۴]
چکمنش زری باشه[۵]
در دکان بقالی، یک خوانچه و اسبابش
با کاسه و بشقابش
حلوا دارچینی باشه

---

۱. بی‌بفا = بی‌وفا
۲. متن: ننالم و نسوزم
۳. شاییم = شاهیم. مدرسهٔ شاه یکی از مدارس حوزوی تهران بود.
۴. مسلماً کلمهٔ "باشد" در متن باید به صورت «باشه» تلفظ شود که به زبان عامیانه نزدیک‌تر است.
۵. ظاهراً چپکن که به معنای نیم‌تنه است.

ظرفایش چینی باشه
ماست جلبی باشه
انگور صاحبی باشه
خربزهٔ ری باشه
جفت گل نی باشه
چند دانه هلو باشه
راحت گلو باشه
وقت ترش‌جو باشه
کتابم گرو باشه

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۴۴

مژده به بلبل دهید فصل بهار آمده
گل به همه رنگ و بو همره خار آمده
ای جانم، ای لولم، می‌خواست دلبر چه سازم
نمی‌آیی قهر می‌کنم ازت
عریضه به شهر می‌کنم ازت
شاهان (شاه را) خبر می‌کنم ازت

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ هـ.ق.]

۴۵

[غزال] مشکبوی من خطا ز من چه دیده‌ای(۱)
که همچو آهوان چین چرا ز من رمیده‌ای
چشم رضا و مرحمت بر همه باز می‌کنی(۲)
چون‌که به بخت ما رسد این همه ناز می‌کنی

---

۱. تصحیح قیاسی. نسخهٔ ژوکوفسکی: حلال مشکبوی من
۲. بیت شعری از سعدی شیرازی

یک پول دادم نارنگی
دادم «توت فرنگی»[۱]
آفتاب ز بوم (بام) پریده
یارم هنوز خوابیده
خواب است و بیدارش کن
مست است و هوشیارش کن

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۴۶

شیفته و آشفته در همه عالم منم[۲]
باز به فدایت سروجان و تنم
من که پول بدم یل بخرم
تو که تن نکنی پیش نیایی
بوس ندهی، قر ندهی
من چه کار کنم
اگر خبر از آمدنت می‌داشتم
هزار برگ ریحان جلو پای تو می‌کاشتم[۳]
من که پول بدم مشمش[۴] بخرم
تو که تن نکنی پیش من بیایی
بوس ندهی، قر ندهی

---

۱. آشنایی با توت‌فرنگی از نوآوری‌های زبان ناصرالدین‌شاه است. اعتمادالسلطنه در المآثر والآثار بدان صریحاً اشاره کرده اما ژوکوفسکی این کلمه را نام زنی دانسته است.
۲. قرائت صحیح شعر ظاهراً چنین بوده: شیفته و آشفته به عالم منم
۳. اصل شعر ظاهراً چنین بوده:
از آمدنت اگر خبر داشتمی — در هر قدمت سنبل تر کاشتمی
۴.
نیمش پارچه‌ای بی‌نهایت — تن نکنی یعنی نپوشی

من چه کار کنم[۱]

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۷/۱۳۱۶ هـ.ق.]

۴۷

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست[۲]
بارها داشتم از کنج لبانت هوسی
مردم از حسرت و ابراز نکردم به کسی
سلب روونم[۳]
آرام جونم
بی‌تو نمونم
در دست جونم
نمیری ان‌شاءالله[۴]

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۴۸

اگر یار منی تو، ها[۵]، بیا
شب تار منی تو، ها، بیا
روزگار منی تو، ها، بیا
یار بالا بالا بالا
بفرما بالا بالا

---

۱. من این تصنیف را به روایتی دیگر در سال ۱۸۹۹ در تهران شنیدم که برگردان تصنیف حاضر به‌عنوان اصل گرفته شده و برگردان آن دو سطر با لهجهٔ مازندرانی بود:

لاله‌زار دارنــه (دارد) کـیجا　　　شکن و بالا دارنه کیجا (ژ)

۲. این بیت از سعدی شیرازی است.　　　۳. سلب = سرو، روون = روان

۴. قسمت اخیر باید: نمیری ایشالا خوانده شود که به زبان عامیانه نزدیک‌تر است.

۵. ها، از اصواتی است که آوازخوانان معمولاً در هنگام خواندن شعر می‌افزایند. شاید هم مخفف «هان» حرف تنبیه است.

دلبــری تــو پنــج‌دری[۱]
رو صندلی تو کشوری[۲]

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ. ق.]

۴۹

تو که از خوردن می لعل لبت رنگین است
پس سبب چیست که می تلخ و لبت شیرین است
صنم صنم، پشت در منم
به گدا مده مستحق منم
سنگ مزن بر سرمن
خون مکن جگرم
پاره مکن پیرهنم[۳]
دیشب اطاقت که بود
شمع و چراغت چه بود
بلبل باغ رضا
شام چه خوردی غذا

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ. ق.]

۵۰

ها لیلی، ها لیلی
با ما نداری میلی
دوست[۴] می‌دارم خیلی
یک دم روان شو، لیلی
قدت ببینم لیلی

---

۱. پنج‌دری یعنی اطاقی که پنج در داشته باشد و به تعبیری دیگر اطاق بسیار بزرگ.
۲. ظاهراً نام معشوقه «کشور» بوده.
۳. به‌صورت عامیانه باید خوانده شود: خون نکن جیگرم   پاره نکن پیرنم. در متن جگرم و پیراهنم آمده.
۴. به معنای دوستت می‌دارم.

مرگت (مرگ ترا) نبینم لیلی
دستم بگیری لیلی*
حیف است بمیری لیلی

اصفهان ۱۸۸۵ و شیراز ۱۸۸۶

۵۱

فدای حلقهٔ چشمت شوم چه مشکین است
سرت به سینه گذارم که مطلبم این است
ای ایاز من**
[ای][۱] سرو ناز من
ای، جان‌گداز من
ای شیرین سبزه
مکن تو[۲] غمزه

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۵۲

میشکنم نمیشکنم قفل در صندوقچه را
درآرم، درنیارم پیرهن گل بادومچه را[۳]
ها، بابام، ها جانم[۴]

---

* این شعر به روایتی دیگر در شیراز:
گفتی به پیرم لیلی   دستت بگیرم لیلی
ظاهراً نسخه بدل به صورت درست چنین بوده: گفتم به پیری، لیلی   دستم بگیری لیلی

** ژوکوفسکی توضیحاً اضافه کرده که ایاز محبوب محمود غزنوی بود.

۱. در قسمت‌های چهار و پنج، کلمه «ای» موجب آشفتگی وزن است. مگر آنکه از اصوات الحاقی شعر به‌وسیلهٔ خوانندگان باشد.

۲. متن: تو نکن غمزه. شاید دو قسمت اخیر چنین بوده:
شیرین سبزه   نکن تو غمزه   یا   کم کن تو غمزه

۳. بهتر است خوانده شود: پیرن (پیراهن، پیرهن) بادومچه (بادامچه)

۴. های بابا، های جانم بهتر است.

کیجی کیجی همچی مکن[۱]
زلف سیا قیچی مکن[۲]

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۵۳

عرقچین سرت ترمهٔ راه‌راه بی‌مروّت، بی حمیت
به قربان سرت بفرما بالا بی‌مروّت بی حمیت
سر شب تا سحر نالم
که سینه به سینت(سینه‌ات) مالم
که من مرغک بی‌بالم

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۵۴

خال‌های صورتت هر لحظه نازی می‌کند
این فرنگی‌زاده با مهتاب بازی می‌کند
مجنون نیم لیلی، دیوانهٔ عشقم، دیوانه دیوانه
بیا بخوریم شراب انگور سیاه، مستانه مستانه
امشب به بر من است این مایهٔ ناز
یا رب تو کلید صبح در چاه انداز
مجنون نیم لیلی، دیوانهٔ عشقم، دیوانه دیوانه
بیا بخوریم شراب انگور سیاه، مستانه مستانه
ای روشنی صبح به مشرق برگرد
ای ظلمت شب با من بیچاره بساز
مجنون نیم لیلی، دیوانهٔ عشقم، دیوانه دیوانه
بیا بخوریم شراب انگور سیاه، مستانه مستانه

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۷/۱۳۱۶ هـ.ق.]

---

۱. ظاهراً منظور همان «کیجا» است به‌معنای «دختر»، همچی = همچنین، زلف سیا (= زلف سیاه).
قیچی‌کردن به معنای کوتاه‌کردن (زلف با قیچی)

۵۵

روزی به طفلی گفتم که مایلم شما را
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
بیا بیا بهور[۱] بده
بهور لب تنور بده
اگر به ما نمی‌دهی
برو به مرده‌شور بده

تهران ۱۸۸۴ [۱۳۰۱ هـ.ق.]

۵۶

همچون که نشسته‌ای تو شاه همه‌ای
در مجلس عاشقان چراغ همه‌ای
بلولم بلولم تو چشا[ت]
دوستی که با زور نمیشه
عاشقی که بی‌پول نمیشه
بلولم بلولم تو چشا[ت]

اصفهان ۱۸۸۵

۵۷

پنج دانه تخم خریدم از برای خاطر شبات
هوشعنا
یک من گوشت خریدم از برای خاطر شبات
هوشعنا
یک من عرق خریدم از برای خاطر شبات
هوشعنا*

---

۱. بهوردادن به معنای لذت‌بردن.

* از قول یک یهودی (ژ)

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ هـ. ق.]

۵۸

«ناصرالدین‌شاه در سال ۱۸۷۹/۱۲۹۶ هـ. ق.، پس از مراجعت از سفر دوم به اروپا، در تهران از روی نمونهٔ اروپایی ادارهٔ پلیس را تأسیس کرد و کنت دومونته فورته را در رأس آن قرار داد. کنت رئیس پلیس، علاوه بر مراقبت در نظم و ترتیب و آراستگی پایتخت ایران، با تدابیر سخت و جدی، بستن فاحشه‌خانه‌ها یا تمرکزدادن آنـان در بـعضی از محله‌های شهر، مانند چال سیلابی یا «گودی سیلابی» می‌کوشید تا به فسق و فجور پنهانی سروسامانی دهد. مونته فورته، احتمالاً برای آن‌که وجهه‌ای در میان مردم بیابد، کودکان خود را لباس ایرانی می‌پوشانید و با نام‌های ایرانی می‌نامید. چنان‌که نام یکی از دختران خود را به لیلاخانم برگرداند. مونته فورته علی‌رغم آن که لقب «نظم‌الملک» یافت، در میان مردم تنها به‌نام کنت Conte مشهور بود. مردم در جواب تعقیب زنـان بدکاره به امر کنت، تصنیف زیر را برای دخترش ساختند و در این تصنیف وی را به گونه موجودی فاسد تصویر کردند. این تصنیف‌ها از حدود تهران گذشت. کودکان و بـزرگ‌ترها آن تـصنیف را بـه‌خوبی مـی‌دانسـتند و در کـوچهٔ بـازار اصـفهان و شـیراز می‌خواندند.»

این مطالب را ژوکوفسکی، در صدر کلام، یعنی پیش از ذکر تصنیف آورده ولی در حاشیه نیز باز مطالبی ذکر کرده که ما از لحاظ پیوستگی موضوع، به‌دنبالهٔ این مطلب می‌آوریم:

«مردم به مونته فورته و ادارهٔ پلیس وی زیاد طعنه می‌زدند. مثلاً او را به مسـخره چنین خطاب می‌کردند:

ای کنت پلیسا، سرور ک...[۱] نـــــمیری ان شـــاءاللـــه

---

۱. دربارهٔ کنت دومونته فورته که اصلاً ایتالیایی و تبعهٔ دولت ابریش بود، بسیار نوشته‌انـد. هـنوز مـحلی در شمال خیابان استانبول، در راستای خیابان لاله‌زار به‌نام چهارراه کنت یادآور آن ایتالیایی است که سـنگ اولیه نظمیه (شهربانی) تهران (و بالنتیجه سراسر ایران) راکار گذاشت هرچند که خالی از معایب فـراوان نبود و بلکه بسیار چاپلوس و فرصت‌طلب و پول‌دوست و مداخل‌پرست بود که شرح آن در کتب تاریخی من‌جمله کتاب «ایران و جهان» ج ۲ (قاجاریه ص ۶۸۹ تا ۶۹۵) آمده این نکته را باید اضافه کرد که دوبیتی ←

دوبیتی‌های زیر که منشأ کتابی دارند، در برابر اقدامات پلیس در مبارزه با می‌خواران و عیاشان ساخته شده است:

زنـهار حـذر کـنید رنـدان ز پـلیس / یک جو نرود بـه خـرج ایشـان تـدلیس
درکندهٔ کنت دومونت فرت خواهد مرد / در چـرخ اگـر خـطا نـماید بـرجیس

[و]

ای مـی‌خواران سیاه شـد روز شـما / حکم است پلیس بـو کـند پـوز شـما
از من شنوید و بعد از این حقنه کنید / تـا بـوی کـنند بـعد از ایـن... شـما

لیلا را بردند چال سیلابی
بخشش[1] آوردند نان و سیرابی[2]
لیلا را بردند دروازه دولاب
براش خریدند ارسی[3] و جوراب
لیلا را بردند حمام گلشن
کنت بی غیرت چشم تو روشن

←

به قول ژوکوفسکی و رباعی به اصطلاح اهل ادب «زنهار حذر کنید...» ظاهراً از ناصرالدین‌شاه است و در مقابل آن، مردم باذوق ایران این رباعی را ساختند.

همدست اگر شود به ابلیس پـلیس / در چرخ عطارد ار شود خفیه‌نویس
مـویی نشـود ز عـانهٔ رنـدان کـم / ور نـوره شـود تـمام شـهر پـاریس

در خصوص کنت دومونته فورته رجوع شود به روزنامهٔ شرف و مقالهٔ من در مجلهٔ اطلاعات ماهیانه سال ۳ شمارهٔ ۸ و مقالهٔ دکتر احسان اشراقی در مجله بررسی‌های تاریخی سال ۷ شمارهٔ ۲ و تاریخ مؤسسات تمدنی... حسین محبوبی اردکانی ج ۲ ص ۱۳۹ و مقالهٔ اقبال یغمایی، مجلهٔ یغما سال ۲۵ ص ۱۳۴.

۱. بخشش = بهرش یعنی برایش.

۲. سیرابی (شکنبه) در آن روزگار بسیار ارزان و خوراک پست و مردمان فقیر و تنگدست بود. در نسخه بدلی که ژوکوفسکی به‌دست داده: سیب و گلابی آمده. گویندهٔ شعر می‌خواسته هرچه بیشتر دختر کنت را تحقیر کند و درحقیقت خود کنت را.

۳. اروسی یا ارسی کفش‌هایی بود به فرم روسی (اروپایی) که تازه به ایران وارد شده بود. ارسی یعنی روسی. هنوز هم مردمان آذربایجان روس‌ها اروس می‌نامند. ارسی (= روسی) ضـمناً نـام پـنجره‌های بـالارو بـا شیشه‌های رنگی بود.

فلفل تندم لیلا[۱]
دختر کنتم لیلا
لیلا ملوس است
ننه[اش] عروس است
آقاش...است[۲]
لیلا را بردند گود قداره[۳]
برایش آوردند ساز و نقاره
لیلا را بردند باغ انگور
برایش آوردند دنبک و سنتور
لیلا را بردند گود فیروزه
پولش ندادند دلش می‌سوزه
لیلا را بردند کوچه نمکی
براش آوردند اسب و یدکی
لیلا را بردند کوچه غریبون
لیلا یار من است
روزگار من است

---

۱. نسخه بدلی که ژوکوفسکی آورده و در حاشیه قرار داده به‌نظر صحیح‌تر می‌آید بدین‌گونه:

فلفل تند است لیلا
دختر کنت است لیلا

ولی ما همان ضبط محقق روسی را اصل قرار دادیم. با این همه باید یادآور شد که در شعر عامیانه به‌جای «است» و دیگر کلماتی از این دست محترمانه، کلمات را می‌شکنند و فی‌المثل می‌گویند: فلفل تنده یا دختر کنته، لیلا ملوسه، ننش عروسه، باباش (آغاش) دیوثه.

۲. آقاش دیوث است. ژوکوفسکی کلمهٔ آغا را با غین ضبط کرده (آغا) و امروز با قاف نوشته می‌شود (آقا). این کلمه اصلاً مغولی است به‌معنای برادر بزرگ‌تر و توسعاً به‌معنای بزرگ‌تر که در عرف قبیله‌ای به‌معنای رئیس و رهبر و سرور است. بنابراین، این کلمه را می‌توان به هر دو صورت نوشت. اما امروزه بنا بر یک قاعدهٔ نانوشته ولی محترم در مورد زنان و خواجگان «آغا» نوشته می‌شود، مثل مونس‌آغا، تومان آغا و آغاجوهر و آغامبارک و (آقا) برای مردان به‌کار می‌رود مثل علی‌آقا، حسین‌آقا، نام سرسلسلهٔ قاجاریه را نیز چون مقطوع‌النسل بوده هم به‌صورت آغامحمدشاه و هم به‌صورت آقا محمدخان نوشته‌اند.

۳. تصحیح قیاسی. نسخه: کوه قداره. ضمناً باید توجه داشت که اماکنی که نامشان در این ترانه آمده همه از اماکن بدنام در تهران بوده‌اند.

شب تار من است(۱)

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۵۹

به طهران خراب افتاده کارم لیلا
به بازار کساد افتاده بارم لیلا
نیم ذرع بالا کن لیلا
ما را رضا کن لیلا
لیلا را بردند حمام فیروزه لیلا
هرچه می‌خوابم خوابم نمیاد لیلا
هرچه می‌کنم بم نمیاد لیلا(۲)

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۶۱/۶۰

بانویی عالی‌جاه، که در این حادثه ذکر نامش پسندیده نیست، پس از زایمان بدفرجام اجباراً به پزشک اروپایی مراجعه می‌کند و تحت معاینه قرار می‌گیرد. تصنیف زیر ازجمله تصنیف‌های رکیکی است که مطربان در این زمینه ساختند. شایع است که مطربان به علت ساختن این تصنیف‌ها به‌سختی مجازات شدند(۳)

---

۱. ژوکوفسکی نسخه بدلی هم در پایان ترجمهٔ روسی ترانه، به‌دست داده.

آرام جانم لیلا
سرو روانم لیلا
باریک میانم لیلا
اجل مهلتم ده که من نوجوانم لیلا
گل گلدستهٔ مازندرانم لیلا

ولی به‌نظر می‌آید که اشتباه کرده و به قرینهٔ مازندران محتملاً این اشعار در مورد لیلاخانم یوشی خواهر عایشه‌خانم بوده که هردو خواهر را ناصرالدین‌شاه متناوباً در نکاح متعه داشته.

۲. این ترانه، دنبالهٔ ترانه قبل به‌نظر می‌رسد و ظاهراً از روی ترانه پیشین به تقلید ساخته شده باشد.

۳. ژوکوفسکی پرده‌دری نکرده و حرمت نگه داشته و نام کسی را نبرده ولی ما می‌دانیم که آن «بانوی ←

٦٠

بانژور مسیو، من حکیم اروسم[۱]
حکیم درد می‌کنه...
بس که زدم سنگ جهنم به...[۲]
حکیم درد می‌کنه...
از پشم ... صد تا غالی (قالی) بافته می‌شه
حکیم درد می‌کنه ...
از جناغ ... صدتا زین قاطر ساخته می‌شه
حکیم درد می‌کنه ...
دالان ... صدتا شتر بسته می‌شه
حکیم درد می‌کنه ...
از پهلوی ... زنگ قاطر ساخته می‌شه
حکیم درد می‌کنه ...
حکیم دست نگذار به...
حکیم درد می‌کنه ...

←

عالی‌جاه» خانم افسرالسلطنه دختر عزةالدوله خواهر ناصرالدین‌شاه بوده. پدر این دختر میرزا یحیی‌خان معتمدالملک شوهر چهارم خانم عزةالدوله ملک‌زاده خانم بوده که پس از مرگ برادر خود میرزا حسین‌خان مشیرالدوله قزوینی به منصب وزارت خارجه و لقب مشیرالدوله رسید. وقتی این خانم به طبیب انگلیسی مراجعه کرد و ـ لابد معاینه شد ـ جامعهٔ دربسته آن روز ایرانی تکان خورد که زن مسلمانی در برابر یک مرد فرنگی برهنه شده و آن مرد فرنگی بدن او را لمس کرده. محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه در این باره می‌نویسد: ذیل تاریخ چهارشنبه ۲۲ ذی‌الحجهٔ سال ۱۳۰۸ هـ.ق. «... در حضور شاه صحبت از زاییدن افسرالسلطنه دختر مشیرالدوله که از عزةالدوله است بود که در وقت وضع حمل، حکیم ادلنگ انگلیسی را برده بودند برای قابلگی. شاه خیلی متغیر بود و می‌فرمود بدرسمی تازه معمول شده که مرد باید زن را بزایاند. امین‌السلطان [میرزا علی‌اصغرخان] عرض کرد چرا متغیر می‌شوید مگر چه خواهد شد؟...».

۱. BonJour Monsieur [به‌معنای آقا سلام] به‌وسیلهٔ مردم عادی، در مورد مردان و زنان یکسان به‌کار برده می‌شود. [اما در مورد حکیم اروسم]، از طبیب «روسی» در تصنیف تنها از آن جهت گفت‌وگو به میان آمده که کلمهٔ اروس با کلمات نس و... هم‌قافیه است.

۲. سنگ جهنم نام عوامانه نیترات دارژان است که برای معالجه زخم به‌کار می‌رود.

حکیم دست من به دامن تو
حکیم علاجی بکن به ...
حکیم درد می‌کنه ...

تهران ۱۸۹۹

٦١

بانژور موسیو من از زنان اروسم
حکیم درد می‌کنه ...
یک شاخ نبات جا دادم به ...
حکیم درد می‌کنه ...
بس که زدم سنگ جهنم به ...
حکیم درد می‌کنه ...
شاه می‌دونه وزیر می‌دونه
وزیرالوزرا می‌دونه امیرالامرا می‌دونه
حکیم درد می‌کنه ...
دیدن شا[ه] می‌رود ...
به مسجدشاه می‌رود ...[۱]
سیل[۲] و تماشا می‌رود ...
سرش بالا می‌کنه ...
زنا را نگاه می‌کنه ...
شاه[۳] دعا می‌کنه ...
سوفال دوزنک[۴] می‌خواد ...

---

۱. حرف ب زائد است. صحیح بدون آن است: مسجدشا[ه] می‌رود. غرض از مسجدشاه همان مسجد بین بازار بین‌الحرمین و بازار بزرگ است که به فرمان فتحعلی‌شاه ساخته شده و اکنون به‌نام «مسجد امام» خوانده می‌شود.

۲. سیل «= سیر» حرکت‌کردن، سفرکردن و به قرینه: تفریح‌کردن، چیزهای تازه دیدن.

۳. باید خواند: شاهو (شاه را)

۴. سوفال دوزنگ یعنی سولفات دوزنگ Sulfate de zinc دارویی برای شست‌وشوی زخم. این ترانه دنباله

حکیم درد می‌کنه ...
شاه می‌دونه وزیر می‌دونه
که درد می‌کنه ...لم
دیدن شا می‌رود ...
سرش بالا می‌کنه ...
شاه دعا می‌کنه ...

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۷/۱۳۱۶ هـ.ق.]

٦٢

این ترانه در مورد مرگ ناصرالدین‌شاه و جلوس مظفرالدین‌شاه در تهران ساخته شده.
اختر از گردش نمی‌مانی چرا
ای فلک تا کی جفا
سال‌ها بودی ندیدم روی تو
[من[1]] فدای موی تو
جیگرم خون شد برای موی تو
[من] فدای روی تو
قاصدی نیست فرستم سوی تو
[من] بنازم موی تو
خورده‌ام تیری، بنازم شست تو
ای کمان ابرو، امان از دست تو

←
یا قرینه و مشابه همان ترانه پیشین است، با همان زشتی و رکاکت و صراحت دور از ادب.
آنچه در بیان این ترانه موردنظر بوده که فساد را همه درباریان از شاه گرفته تا رئیس‌الوزرا امیرالامرا می‌دانستند و می‌دیدند و همه از آن باخبر و همه در آن سهیم بوده‌اند و آنچه در ترانهٔ اول منظور بوده این‌که مراجعه به طبیب مرد انگلیسی، نه برای معالجت، که برای مباشرت و مضاجعت بوده با یک فرنگی که این خود از مظاهر تجدد شناخته می‌شد.

۱. بدون افزودن کلمهٔ من، وزن شعر مختل به‌نظر می‌رسد.

آه دولت فیروز و عشق و ناز[(۱)]
عشق شب و روز و تو بلند و باز[۲]
شاه نو باز ماه نو
شاه دین باز ماه دین
آمده به طهران
حالا بیا تا می خوریم
شراب از مال غیر خوریم
شاه تبریز، شاه خون‌ریز*
شاه مظفر تخت پازر[(۲)]
آمده به طهران
از دو چشم بد خون بباره
دشمنش در آتش بسوزه
ای سفید و قشنگ و ملوسم
اذن بده تا لبت را ببوسم
ایران شده منظّم
از دولت صدراعظم[(۳)]**

تهران ۱۸۹۹

---

۱. ظاهراً ژوکوفسکی نتوانسته صورت صحیح شعر را تشخیص دهد. هردوپارهٔ تصنیف هم از نظر وزن مختل است هم از نظر معنی.

* این لقب در تصنیف فقط به علت هم‌قافیه‌بودن با «تبریز» گفته شده و سزاوار فرمان‌روای امروز ایران [مظفرالدین‌شاه] نیست. (ژ)

۲. به‌نظر می‌آید که غلط ضبط شده.

۳. منظور امین‌السلطان میرزا علی اصغرخان است که در هنگام صدارت او ناصرالدین‌شاه کشته شد و او با تدبیر تمام تهران را از آشوب و اغتشاش حفظ کرد تا مظفرالدین میرزا از تبریز به تهران آمد و بر تخت نشست و مظفرالدین‌شاه خوانده شد و شاه جدید او را تا مدتی همچنان بر منصب صدارت نگه داشت. نظم تهران در این فاصله مرهون تدابیر صدراعظم و کفایت ژنرال کاساکوفسکی رئیس روسی قزاق‌خانه بود. خاطرات این افسر روس به‌فارسی به‌قلم عباسقلی جلی ترجمه شده و حاوی نکات دلپذیری از وضع اجتماعی و اداری آن روزگار است.

** امین‌السلطان پس از بی‌مهری موقتی شاه و عزل از مقام صدارت و تبعید به قم، پس از یک‌سال، دوباره به صدارت منصوب شد که تا حال در همین سمت مشغول است. مظفرالدین پس از بازگشت از سفر اروپا، در سال ۱۹۰۰ وی را اتابک اعظم لقب داد. (ژ)

۶۳

این ترانه مربوط به ورود مظفرالدین میرزا به تهران است پس از مرگ ناصرالدین‌شاه
نگار ناسازگارم چرا با من ساز نمیشه
شراب ناخوشگوارم چرا با من ساز نمیشه
شاه نو باز ماه نو آمد به تهران
حالا بیا تا می خوریم
شراب ملک ری خوریم
حالا نخوریم پس کی خوریم
وارث شاه ناصرالدین مظفرالدین سلامت
للّه که این خسرو دین بر تخت شاهی بیامد
شاه نو باز ماه نو آمد به تهران
حالا بیا تا می خوریم به یاد صدراعظم
شراب ملک ری خوریم
حالا نخورم پس کی خوریم

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۷/۱۳۱۶ ه‍.ق.]

۶۴

ظل‌السلطان سلطان مسعود میرزا پسر مرحوم ناصرالدین‌شاه، در سال ۱۲۶۶ از بطن عفت‌السلطان (کلثوم‌خانم)، زنی نه از خاندان سلطنتی، به‌دنیا آمد. ظل‌السلطان برادر شاه فعلی [مظفرالدین‌شاه] است و در سال‌های ۱۸۸۰ تقریباً مقتدرترین شخص در ایران بود. غنی‌ترین مناطق که نزدیک به نیمی از ایران را تشکیل می‌داد یعنی اصفهان، فارس، عربستان (خوزستان) لرستان، کردستان، کرمانشاه، یزد، بروجرد، بختیاری، عراق، گلپایگان، خوانسار، محلات، کمره، درجزین در دست او به‌عنوان والی بود. ظل‌السلطان در اصفهان زندگی می‌کرد و شوهرخواهر او یعنی صارم‌الدوله (ابوالفتح‌خان) با عنوان رییس کل دستیار او بود. زن صارم‌الدوله، عفت‌الدوله کسری‌خانم خواهر تنی ظل‌السلطان بود. جلال‌الدوله (سلطان حسین‌میرزا) پسر ارشد

ظل‌السلطان جانشین وی در شیراز بود. ظل‌السلطان قشونی عالی داشت که بدون مربیان اروپایی از عهدهٔ کار برمی‌آمد. بسیار ثروتمند بود و پارک و قصری به‌نام مسعودیه در محلهٔ نگارستان نزدیک دروازهٔ شمیران تهران داشت. وی بدون شک مردی عاقل، اما خشن و سنگدل بود. قدرت و ثروت و بعضی نیات ظل‌السلطان او را نابود کرد. شاه فقید در سال ۱۳۰۵ هـ. با صلاح‌دید امین‌السلطان (میرزا علی‌اصغرخان) وزیر اول محبوب خود و صدراعظم آینده همهٔ نواحی را غیر از اصفهان از ظل‌السلطان گرفت. دربارهٔ ستایش ظل‌السلطان در ادبیات روس به مقالات بلوزرسکی در «گزارش‌های روس» سال‌های ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۷ (مخصوصاً شمارهٔ ۲۴ سال ۱۸۸۷) رجوع کنید. کاملاً معلوم نیست چرا این مقالات در صفحات روزنامه به جزوهٔ پانزدهم «مجموعه مدارک جغرافیایی، نقشه‌برداری آماری آسیا «که از قرار معلوم سری است و به‌وسیلهٔ کمیتهٔ علمی ستاد کل چاپ می‌شود، منتقل شد. نیز مقایسه کنید با ایران معاصر «دکتر اوئیلیس ترجمه کوروستوتسو صفحه ۲۳ و بعد آن.*

گاری امیرزاده کو**
جام‌های پر از باده کو
آن بچه‌های ساده کو
شاهزاده جان خوب کردی رفتی
قاچ زین (زینو = زین را) بگیر نیفتی
کو اصفهان پایتخت من
کو توپچی [و] کو تخت[۱] من
کو حکم‌های سخت[۲] من

---

*. دکتر اوئیلس همان دکتر جیمز ویلز است که پزشک تلگراف‌خانه انگلیس در شیراز و اصفهان بوده و کتابی نوشته به‌نام «ایران آن‌طور که هست» این کتاب که در زمان ناصرالدین‌شاه از روسی به فارسی ترجمه شده به‌وسیلهٔ سید عبدالله با عنوان «تاریخ اجتماعی ایران» به‌توسط جمشید کیان‌فر انتشار یافته.

** انگیزه اولیه تصنیف را در تصنیف بعدی می‌یابیم. به شماره ۶۷ رجوع کنید. (ژ)

۱. ظل‌السلطان سپاه مجهز اتریشی ترتیب داده بود، شاه قاجار فهمید و ژنرال واگنرخان را به تمهیدی به اصفهان فرستاد تا تحقیق کند. واگنرخان در بازگشت شاه را هشدار داد و شاه در سال ۱۳۰۵ درحالی‌که در پارک ظل‌السلطان به مهمانی رفته بود، در بازگشت ناگهانی، طی فرمانی ظل‌السلطان را از کلیهٔ قلمرو حکومتی خود ـ جز اصفهان ـ معزول نمود.

۲. کو حکم‌های سخت من، اشاره به حکم‌های نوعاً قساوت‌آمیز ظل‌السلطان بود که کمترین آن بریدن گوش

ای خدا ببین این بخت من
شاه بابا گناه من چه بود
این روز سیاه من چه بود
کو اصفهان، کو شیرازه
کو صارم‌الدوله[۱] پرنازه
کو توپچی و کو سربازه
شاه بابا گناه من چه بود؟
این روز سیاه من چه بود؟
صدراعظم بهر خدا
عرضم نما به پادشا
پارک[۲] مرا پیشکش نما
شاه‌بابا گناه من چه بود
این روز سیاه من چه بود

شاه‌بابا گناهت را می‌گه
این روز سیاهت را می‌گه
جلال‌الدوله بچه بود[۳]
شیراز بهش[۴] سپرده بود
والله چیزی نخورده بود
شاه‌بابا گناه من چه بود
این روز سیاه من چه بود

←

و بینی و بیشترین شکم‌دریدن و مسموم‌کردن.

۱. صارم‌الدوله ابوالفتح میرزا شوهر کسرائیل خانم خواهر ظل‌السلطان که شهرت داشت ظل‌السلطان وی را قهوه قجری داده. پس از وی لقب صارم‌الدوله به اکبر میرزا پسر ارشد ظل‌السلطان تعلق گرفت.

۲. پارک ظل‌السلطان در دنباله خیابان اکباتان نزدیک میدان بهارستان بود که سال‌ها بعد مقر وزارت معارف و اوقاف شد. پارک را ظل‌السلطان به رضاخان داد و رضاخان به وزارت معارف هدیه نمود.

۳. پسر ظل‌السلطان که هم‌نام و هم‌لقب برادر بزرگتر ظل‌السلطان بود. ظل‌السلطان برای تحکیم کار خود دختر میرزا یوسف صدراعظم را برای او گرفت.

۴. بهش = به او

صدراعظم[۱] در هوسه
شیراز [و] ازم گرفت بسه
مرغ دلم در قفسه

شاه‌بابا گناه من چه بود...*
اصفهان ۱۸۹۹ [۱۳۱۷/۱۳۱۶]

٦٥

این تصنیف یکی از وقایع مربوط به حرمسرای ظل‌السلطان را مسخره می‌کند.

صدتومن دارم زیر آجرا
قر خوب می‌خواهی خونه تاجرا
شازده چرا زن گرفتی
مگه بهتر از من گرفتی

قند ارسیت ندادم
قر زیر کرسیت ندادم
حلوای اردت ندادم
قر پشت پردت ندادم
شازده چرا زن گرفتی
مگه بهتر از من گرفتی

برنج کلوار ندادم
زعفران به مثقال ندادم
شازده چرا زن گرفتی
مگه بهتر از من گرفتی

ایشالا قرم کورت کنه
همچین و همچونت کنه

---

۱. میرزا علی اصغرخان اتابک که نظر خوشی به ظل‌السلطان نداشت و در تخریب کار او می‌کوشید.

* وقتی مظفرالدین‌شاه پس از تاجگذاری به فاصله‌ای نسبتاً کوتاه امین‌السلطان را معزول و به قم تبعید کرد، این تصنیف که مختصرتر است، در تهران معمول بود. عین‌الدوله حامی امین‌السلطان بود و فرمان‌فرما مخالف. (ژ)

از شهر بیرونت کنه
روونهٔ تهرونت کنه
حاکم زنجونت کنه
دست خری کو... کنه

شازده چرا زن گرفتی
مگه بهتر از من گرفتی
رو به مصلا می‌کنم
عریضه بر شا می‌کنم
اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ هـ. ق.](۱)

---

۱. ژوکوفسکی این ترانه را با همان برداشت ادیبانه ـ و شاید بهتر باشد بگوییم «مستشرقانه» ـ که حاکی از عدم دریافت ظرافت‌های زبان فارسی است، آورده. مثل صدتومان، خانهٔ تاجرا که اساساً گاه مخل وزن است. من آن را به‌صورت عوامانه آوردم. بنابراین کلماتی مثل تومان را «تومن» نوشتم و خانه را خونه به شرحی که در زیرنویس آمده: تومن (تومان)، آجرا (آجرها) خونهٔ تاجرا (خانهٔ تاجران)، شازده (شاهزاده)، قند ارسیت (قند روسی به تو)، حلوای ارده‌ات (حلوای ارده به تو) پردت (پرده‌ات) قرای (قرهای)، باغچت (باغچه‌ات) طاقچت (طاقچه‌ات) برنج کلوار (کربال)، روونه (روانه)، ییلا (یک‌لا)، روبند (روبنده). ایشاالا (ان‌شاءالله). شا (شاه). اما از لحاظ ظرایف معنی باید دانست که ترانه از زبان یکی از صیغه‌های ظل‌السلطان ساخته شده که نوعاً عوام و بی‌سواد بودند ولی ساده و ساده‌لوح که مراتب ناز و غمزه و مسایل شهوی و جنسی خود را به رخ شوهر می‌کشد و از شوهر بازخواست می‌کند که چرا در مقابل همه لذت‌هایی که بدو بخشیده او صیغهٔ دیگری گرفته و سرانجام می‌گوید که چادر را یک‌لا می‌کنم (یعنی لباس را نازک‌تر و بدن‌نما‌تر) می‌کنم و روبنده را بالا می‌زنم. روبنده پارچهٔ سفید مشبک و سوراخ‌سوراخی بود که زیر چادر به‌سر می‌کردند به‌طوری که صورت زن به‌هیچ‌وجه دیده نمی‌شد و آن زن از شبکه‌های روبنده جهان خارج را می‌دید. زنانی که می‌خواستند دلبری کنند و زیبایی خود را به دیگران نشان دهند گاهی روبنده را جزئاً یا کلاً بالا می‌زدند. زنان متجدد بیشتر چنین می‌کردند.

یک نکته قابل ذکر است که کرسی چهارپایه‌ای چوبین بود که روی آن لحاف کلفتی می‌انداختند به‌نام «لحاف کرسی» و در زیر آن منقلی از آتش می‌نهادند و چهارپایه به علت محدودیت فضا با همان منقل گرم می‌شد و گاه آفتابه پر از آبی را هم به پایه کرسی می‌بستند که با حرارت کرسی فی‌الجمله گرم شود تا صبح سحر که می‌خواستند وضو بگیرند آب نسبتاً گرم داشته باشند و مجبور نشوند که در سرمای شدید، آب یخ‌بسته حوض را بشکنند تا وضو بگیرند. درهرحال کرسی وسیله‌ای کم‌خرج و گرم‌کننده بود. اما چون زیر کرسی را کسی نمی‌دید، وسیله‌ای بود برای ارتباط بدنی نهانی زنان و مردان ولو به‌صورتی ناقص و ابتدایی. ایرج میرزا از این شیطنت‌ها به «احوال‌پرسی» یاد کرده است. ژوکوفسکی دربارهٔ کرسی می‌نویسد: کرسی میز کوچک و کوتاهی است که منقلی از زغال سرخ‌شده زیر آن قرار می‌دهند و لحافی نیز روی آن پهن می‌کنند. ایرانیان در سرما تا کمر زیر لحاف می‌نشینند یا تا گردن زیر آن می‌خوابند و گرم می‌شوند.

٦٦

برگردان این تصنیف عهد ظل‌السلطان را توصیف می‌کند.

یارکی دارم به بازار امیر*
طفلکی دیدم می‌خورد شکر پنیر
اینجا ملک تهران است بیا فرار کنیم
این سبزمیدان است** بیا فرار کنیم
شیراز گلستان است بیا فرار کنیم
ابرو بالا مژگان است بیا فرار کنیم
روز عید قربان است بیا فرار کنیم
عهد ظل‌السلطان است بیا فرار کنیم
یارکی دارم به بازار زرگرا
طفلکی دیدم خرید انگشترا
اینجا ملک تهران است بیا فرار کنیم
اینجا سبزمیدان است بیا فرار کنیم
شیراز گلستان است بیا فرار کنیم
ابرو بالا مژگان است بیا فرار کنیم
روز عید قربان است بیا فرار کنیم
عهد ظل‌السلطان است بیا فرار کنیم

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

---

* بخشی از بازار تهران. (ژ)
بازار امیر اکنون نیز به‌نام تیمچهٔ امیر در بازار بزرگ تهران باقی است و از تأسیسات امیرکبیر میرزا محمدتقی‌خان فراهانی.

** محلی در تهران (ژ)
سبزمیدان (سبزه‌میدان) هنوز هم در مدخل بازار بزرگ تهران باقی است. ولی در روزگار محمدشاه در سبزه‌میدان که ظاهراً تنها میدان شهر بود، کسبهٔ مختلف مثل سلمانی‌های دوره‌گرد، درویشان، گدایان، معرکه‌گیران، لوطیان و خلاصه تمام طبقات غیرفرهیخته در این میدان می‌لولیدند و حتی مراسم سربریدن و گوش و دماغ بریدن نیز در این میدان صورت می‌گرفت و پیداست که در چنین اوضاعی، سبزه‌میدان تا چه حد کثیف و متعفن و دل‌آزار بود. امیرکبیر مراسم اعدام و شکنجه را به نقطه‌ای در جنوب تهران منتقل کرد که اکنون به‌نام «میدان اعدام» خوانده می‌شود.

٦٧

این تصنیف آن‌طور که به من گفته‌اند، درخصوص عزیمت معتمدالدوله (فرهاد میرزا) در شیراز ساخته شده است. معتمدالدوله از سال ۱۲۹۳ تا ۱۲۹۸ هـ. در فارس حکومت کرد. سپس ظل‌السلطان جای او را گرفت و جلال‌الدوله والی فارس شد و صاحب دیوان (میرزا فتحعلی خان) به‌عنوان «کارگذار»[۱] منصوب شد. قوام‌الملک که در تصنیف از او یاد شده، در تقویم عناوین فارسی آخر سال ۱۲۹۰ هـ. در عداد «رهبران فارس» آمده. اما هویت سیف‌السلطنه بر من مجهول مانده است و نیز معلوم نشد «قدم دختر» و «عزل شوهر» اشاره به چه کسانی است.

هوا بدین پر نمی
شیراز بدین خرّمی
شازده چرا می‌روی
خیر از خودت نبینی
از قدم دخترم
معزول شد شوهرم
چه حیف، حیف ای خدا
چه چاره، حیف ای خدا
گاری امیرزاده کو
آن[۲] بچه‌های ساده کو
آن شیشه‌های باده کو
به سیم زده[۳] پادشا
حاکم شهر شما
قوام و سیف‌السلطنه
چه حیف، حیف ای خدا

---

۱. کلمهٔ پیشکار درست‌تر است.
۲. نسخه: این. قیاساً تصحیح شد.
۳. به سیم زدن به معنای گرفتن تصمیمات شدید است تا آنجا که امکان خطر فراوان نیز احتمالاً برای تصمیم‌گیرنده پیش آید و خلاصه باداباد گفتن و دل به دریازدن.

چه چاره، حیف ای خدا

شیراز ۱۸۸۶ [۱۳۰۳ ﻫ.ق.]

٦٨

صاحب دیوان (میرزا فتحعلی‌خان) فرمان‌روای حقیقی فارس که اینک حیات ندارد، به سبب جوانی جلال‌الدوله در سال ۱۳۰۴ ﻫ. (۱۸۸۶) که این تصنیف مربوط بدان زمان است، باعث ترقی وحشتناک ساختگی بهای ارزاق عمومی در شیراز شد. زیرا تمام روستاهای اطراف شیراز که ارزاق شهر را تأمین می‌کردند املاک شخصی او و قوام‌الملک ثروتمند معروف بودند. این رجال سیاسی نرخ اجناس را به صلاح‌دید شخصی معین می‌کردند. نارضایتی مردم در ژوئن سال ۱۸۸۶ به شورش و بلوا انجامید که درست با حرکت من از شیراز مطابقت داشت.

سبیل سیا رفت تو دیدی
چادر هوا رفت تو دیدی
قربغه[۱] راه رفت تو دیدی
موش تو سوراخ رفت تو دیدی
صاحب دیوون[۲] خر تو برون
چه کار داری به نرخ نون
یک راست برو شهال چیپون[۳]
یک راست برو پایتخت ...

شیراز ۱۸۸۶ [۱۳۰۳ ﻫ.ق.]

---

۱. همان قورباغه است.

۲. فتحعلی‌خان صاحب دیوان پسر میرزا علی‌اکبرخان پسر حاج ابراهیم‌خان کلانتر از رجال عصر ناصری بود و مثل همهٔ رجال آن روزگار مردی سودجو، طماع و پول‌پرست بود که از طریق اخذ و رشوه و شلتاق و خلاصه نادرستی، دارایی فراوانی تحصیل کرد. اشارهٔ گوینده ترانه که چه کار داری به نرخ نون، اشاره به احتکار و دغلی صاحب‌دیوان است که موجب قحط و غلاو مردن شماری از مردان و زنان بر اثر گرسنگی شدند. درخصوص فتحعلی‌خان صاحب دیوان رجوع شود به روزنامه اعتمادالسلطنه، تاریخ تبریز نادر میرزا، شرح حال رجال بامداد و روزنامه شرف.

۳. روستایی در نزدیکی شیراز که مقر و ملک فتحعلی‌خان بود.

۶۹

در زمان حاضر، تریاک یکی از مهم‌ترین و گران‌بهاترین محصول صادراتی ایران است. تریاک ایران از نظر کیفیت بر تریاک‌های هندی و ترکی برتری دارد. با فروش تریاک مبلغ معتنابهی نصیب ایران می‌شود که برای خرید کالاهای گوناگون در کشورهای خارجی به مصرف می‌رسد (رک المآثر والآثار محمد حسن‌خان [اعتمادالسلطنه] ص ۱۰۵). دلیل آشکار آن ۶۰۰/۰۰۰ روبل ارزش متوسط سالانهٔ تریاک است که از ایالات مختلف و «به‌طور عمده از ایالات جنوبی» به‌دست می‌آید.

به‌سبب بهره‌دهی فوق‌العاده، کشت خشخاش سال به‌سال افزایش می‌یابد (یک پوند تریاک حدود ۴ روبل ارزش دارد). ایران از طریق بوشهر، در سال ۱۸۸۹، ۳۳۸۶ جعبه تریاک. در سال ۱۹۰۰، ۴۸۱۷ جعبه، در سال ۱۸۹۱، ۴۷۹۵۰ جعبه، در سال ۱۸۹۲، ۵۴۱۷ جعبه و از طریق بندرعباس در سال ۱۸۸۹، ۱۸۰۰ جعبه، در سال ۱۸۹۰، ۱۳۸۳ جعبه، در سال ۱۸۹۲، ۷۴۶ جعبه و از طریق بغداد، در سال ۱۸۹۳، ۱۵۰ جعبه صادر کرد. (وزن متوسط هر جعبه در حدود ۶۵ کیلوگرم است، تمام این ارقام را از «وضع اقتصادی ایران» گزارش ام. ال. تومار، کارمند ادارهٔ کل تجارت و مانوفاکتور که در سال‌های ۱۸۹۴/۱۸۹۳، برای مطالعهٔ وضع تجارت روس به ایران اعزام شده بود، صفحه ۱۳) اقتباس کرده‌ام.)

شکی نیست که این‌چنین منبع درخشان درآمد برای دولتی که از نظر تولید فقیر است کاری نیکوست. اما به‌طوری که معلوم است، سکه روی دیگری نیز دارد. کشت پرسود خشخاش، به‌خصوص با توسعهٔ آن در ده‌سال اخیر، آنچنان دهقانان ایرانی را به خود جلب کرده که آن‌ها کشت گندم و برنج و سایر محصولات مورد نیاز درجه اول را کاملاً رها کرده‌اند و این کار، گاهی موجب کمبود طبیعی غله گاهی نیز موجب قحط مصنوعی شده زیرا صاحبان ذخایر غلات، به این بهانه که غله کم است و فقط خشخاش کاشته می‌شود، قیمت‌ها را دیوانه‌وار بالا می‌برند.

این تنها دهقانان نیستند که به‌علت تمایل شدید به‌نفع سریع به‌سوی تریاک کشیده می‌شوند، تریاک پیشه‌وران و دکان‌داران را نیز از کارهای عادی روی‌گردان می‌کند. در آخر ماه که سر [گرز] خشخاش را برای تهیهٔ شیرهٔ تریاک تیغ می‌زنند، اغلب اتفاق

می‌افتد که قصاب گوسفند نمی‌کشد، کفاش کفش نمی‌دوزد، سبزی‌فروش دادوستد نمی‌کند، نانوا نه لواش می‌پزد نه چرک [نان]. تمام آنها به کشتزار تریاک روی می‌آورند و همه‌جا فقط شنیده می‌شود: «تریاک، تیغ‌زدن (خستن) پول برای تیغ‌زدن (خستن) چقدر از مردم خرده‌پا در این تب تریاک نابود می‌شوند و تا شاهی آخر را در این راه می‌گذارند و در صورت ناکامی، به ورشکستگی کامل می‌رسند.

مقلّد [یعنی کسی که با حرکات دست و صورت و پا قطعهٔ تریاک را اجرا می‌کند و به‌اصطلاح تقلید درمی‌آورد] دلبستگی سودجویان را به کشت خشخاش، منبع ثروت ملی و سود حیرت‌انگیز، این تب و سرانجام آنکه همواره هم بر وفق مراد نیست به مسخره می‌گیرد. و می‌گوید:*

رفتیم ابر، پزون، اورمانچی، کنگاز، دونو، اردشیر، خاتم‌آباد، گورد، گلناباد، چل‌مرد، کچلی، شهرآباد، قومیشه، گورکون، نصرآباد، دستگرد، مورچه‌خوار، سده، بنسباوون، خیزون، پریشون، اشترگان، طار، سیچون، زفره، محمودآباد، شهرستان، سگزی، دشتی[۱] از اینجا. آمدیم دیدیم رعیتون خدا قرض کردند، یک پاره ایشان ورمالیدند مکه[۲]، پارهٔ ایشان مشهد وکربلا و معصومهٔ قم، یک پارهٔ ایشان بازار مسگرا، بازار بزازا، بازار زرگرا اجاره کردند ماشاءالله بس که قرض کرده بودند. یک کور عاجز گوژپشتی لاپشتی آمد. یک گوشهٔ صحرایی راگرفت خش کشید. یک ده نار خشخاش پاشید، آبش داد،گرز تریاک به این هوا شد. دستش گرفت به‌گرز تریاک. از ذوق تریاک یک[۳] ناغافل چشمش وا شد. یک برادر هم داشت لور بود. از ذوق تریاک خروسک کرد.

ای دل دلبـــر جـــهان تـــریاک تو نطق مجلس رعیتان تـریاک**

خدایا هرکس را تریاک دادی زور و بازو برو بنمودی

بلبل نطق شاعران تریاک

امان از تریاک، فغان از تریاک. او روزا ازگشنگی می‌مردند حالا از سیری

---

* متن زیر با حفظ بسیاری از خصوصیات زبان محاوره‌ای در رسم‌الخط نقل می‌شود. ترجمهٔ آن قبلاً با افتادگی‌هایی، در مقالهٔ «کشت تریاک در ایران» چاپ شده بود (هجویات ملی) در گزارش‌های پترزبورگ سال ۱۸۹۸، شمارهٔ ۵۶. (ژ)

۱. تا اینجا کلاً اسامی روستاهای اصفهان است که در همهٔ آن صفحات کشت تریاک رواج داشت.

۲. یعنی رعایا قرض کردند و ورمالیدند یعنی مخفیانه فرار کردند که بدهی خودشان را ندهند.

۳. ظاهراً «یک هو» [یهو] یعنی ناگهان، نامنتظره، غیرمترقبه و گاهی یک‌جا و یک‌باره.

** روایتی دیگر که آن را در مارگه، روستایی کوچک نزدیک اصفهان شنیدم: گل گلشن. (ژ)

کیسهٔ رعیتان پر از زر شد
کلک و تاپوشون سماور شد
بلبل نطق شاعران تریاک

اوروزا زن رعیتا یک تنبان پایشان بود از وصله دومن* بود. حالا نه‌تا تنبان روهم می‌کنند بیست و پنج نار نیست.

خود رعیت به رخت الوان چه — زن رعیت به نه‌تا تنبان چه
خانهٔ رعیت به حوض و گلدان چه — بام رعیت به نه‌تا ناودان چه
تو امیر کاروان تریاک — تو حب جانستان تریاک

یک روز رفتم در میدان کهنه**، دیدم هفش ده‌تا کوت کشا*** سر نجاست دعواشان شده بود. گفتم چه خبر است. گفتند تریاک گران شده است. رنونی و بارزونی و افارونی و گندرونی و کرمه‌ای و کلچه‌ای. آن می‌کشد پیش این می‌زند نیش.

شور و غوغا سر نجاست شد
نکبت آدمی به قیمت شد — چاله‌ها هریکی به قسمت شد
هرکه کم دید دل به حسرت شد — شربت خلق دلالان تریاک
رعیت خستنا را بسپردند — گاو و گوسفند پیشکشی بردند
تا یکی [ ] به چنگ آوردند — بعد از آن پول رعیتا[1] بردند
آخرش از گشنگی مردند — بلبل نطق شاعران تریاک

---

* اگر «من» تبریزی را درنظر بگیریم ۶۴۰ مثقال (حدود ۷ تا ۸ پوند) [پوند در حدود نیم کیلوگرم] می‌شود. اگر «من شاه» باشد دوبرابر خواهد شد. در مارکه این کلمات یادداشت شده است. نسخه بدلی هم در دست است به‌صورت «بیل رعیت» آهن شده است به پولاد. زن رعیت که می‌کرد چاچاپ به سر، حالا می‌کند چادر یزدی به‌سر.» (ژ) یعنی با پول تریاک تنبان‌های لطیف می‌پوشند.

باید دانست که "من" واحد وزن بوده ولی اندازه‌های آن تغییر می‌کرده.» من تبریز تقریباً سه کیلو بوده و «من شاه» شش کیلو و «من ری» تقریباً دوازده کیلو.

** میدان کهنه میدانی است در اصفهان. (ژ)

***. کوت‌کش یعنی کسانی که کارشان جمع‌آوری کود انسانی بود برای اراضی زراعی. توضیح آن که برای تقویت زمین و تهیهٔ محصول بیشتر، اصفهانی‌ها از کود انسانی یعنی مدفوع استفاده می‌کردند و از این روی عده‌ای به کار تهیه و حمل کود می‌پرداختند و برای این امر، مستراح‌ها و به‌اصطلاح آن روز مبال‌ها (= خلاها) را اجاره می‌کردند و کود انسانی و به‌اصطلاح محلی «بالوعه» را با الاغ یا گاری می‌بردند و به صاحبان اراضی زراعی می‌فروختند و گاه بر سر «بالوعه» با یکدیگر به جنگ و نزاع می‌پرداختند.

۱. رعیت را

تــاجر تــریاک است حــلوایــی مــــی‌نشیند بـــه‌جای تـــنهایی
گیر می‌کشد زن و مرد صحرایی دزدیــی مــی‌کند بــه رســوایــی
تـــو امـــیر کـــاروان تـــریاک

تجار، او روزا پنیر تو شیشه می‌کردند نان پشت شیشه مـی‌مالیدند نـبادا نـان بـه پـنیر بمالند. حالا الحمدلله پنیر هم با نان چوماله می‌کنند.[۱]

قـــــرض تـــــجار زر شـــد مســـاشون طــلای احــمر شــد
دوشک پــــنبه... پـــر شــد آب چاهشان چو شیر و شکر شـد
اما پـارسال در کـو... شـان‌تر شـد* تـــو امـــیر کـــاروان تـــریاک
بـــلبل نـــطق شـــاعران تـریاک تـــــو حب جـــانستان تـــریاک
کـفش تـاج‌الدوله بـه‌پا کـردند** تـــــنبان زنـــا کـــوتا کـــردند
چس خـــفه‌کــن پـیدا کـردند[۲]

گر نبودی کجا دیدی روغن داغ‌کـن را کـه صـدا زد بـرنج لنجون را، ای رعـیتون ای تاجرون. بیایید بخورید این پلا و بریون را

بـــلبل نـــطق شـــاعران تـــریاک تـــــو حب جـــانستان تـــریاک
امـــان از تـــریاک افـغان از تـریاک ای تـــــریاک
سکـــهٔ ســـلطنت بـــه‌نام تـــو شـــد این ریال دوغلی به نـام تـو شـد***

---

۱. گوینده ترانه می‌خواهد بیان کند که تجار تریاک مردم مقروض را به خریدوفروش بالوعه مجبور می‌کردند و بی آنکه خود زحمتی بکشند، فقرای بـدبخت را بـه کـودکشی وامـی‌داشـتند و گـاه پـول آن بـدبختان را می‌خوردند و بالنتیجه، به قیمت بدبختی دیگران ثروتی کلان از طریق کشت تریاک به چنگ می‌آوردند و به رفاه و ثروت می‌رسیدند و به مصرف کالاهای فرنگی روی می‌آوردند.

* برای ترجمه «پارسال....تر شد» ترجمهٔ آزاد. (ژ)

** تاج‌الدوله یکی از زنان مرحوم ناصرالدین‌شاه است که نام خود را روی کفش زنانه‌ای که به‌وسیلهٔ خود او متداول شده گذاشه بود. (ژ)

۲. زنان ایرانی من‌جمله اصفهانی‌ها شلوار بلندی به نام تنبان می‌پوشیدند، اما وقتی تـجارت تـریاک رونـق یافت و تجار تریاک به پول‌های کلان رسیدند، زنان آنان نیز رسم قدیم را رها کردند و تنبان‌های کوتاه و گاه به سبک فرنگی‌ها تنبان بسیاربسیار کوتاه و چسبان پوشیدند. این نوع تنبان‌ها که نوعاً تنکه نامیده می‌شد از اروپاییان به ایرانیان متجدد رسیده بود و مردم بذله‌گوی اصفهان که از این فرنگی‌بازی‌ها راضی نبودند آن نوع تنکه‌ها را چس خفه‌کن می‌خواندند. زیرا در این نوع تنبان‌های فرنگی فقط قسمت بین ناف و ران در زیر این پوشش قرار می‌گرفت یا به‌عبارت دیگر فقط «اسافل اعضا» را می‌پوشانید نه پر وپا و ساق و مچ را. من به یاد دارم که در زمان رضاشاه مردم این نوع شلوارهای بسیار کوتاه را «تنکه پهلوی» می‌خواندند.

*** ریال دوغلی یکی از پول‌های رایج ایران دو قران = ۲ فرانک.

اما پارسال شفتهٔ خاکی غلام تو شد*
حــــاکــــمان را ز دار بگشــــودی
عــــاشقان را ز یــــار بگشــــودی
امــــان از تــریاک فــغان از تــریاک
این مسجدشاه خیلی شلوغ است**
خدایا چه کنم وقت کوری باز است
ازیـــــن کـــــر و فـــــر تـــازه
ازیـــــن خشـــــخاشای تـــازه
بــلبل نــطق شــاعران تــریاک
واللــــه بــــالله تــریاکــم نشــد
فــــرش اوطــــاغم قــــالی شــد
کـــــلک و تـــاپوام چـــه شــد
واللــــه بــــالله تــریاکــم نشــد
ورزاوار رو هــــو کــــردند
حــــجتا را نــــو کــــردند
ضــــعیفه خــــجالتم نــــده
مــی‌خواســم چــادر یــزدی بسونم
واللــــه بــــالله تــریاکــم نشــد
مــی‌خواســم خــانه دایــی بــنشینم
بــــا مــــرغ و مــــاهی بــنشینم
ضــــعیفه خــــجالتم نشــــد
بــــا چــــهارتا دیگ دومــــنی
دادم بــــه پــــول خســــتنی
ضــــعیفه خــــجالتم نــــده

بــلبل نــطق شــاعران تــریاک
عــــابدان را ز غــــار بگشــــودی
بــلبل نــطق شــاعران تــریاک
خــوراک رعــیتان نــان و دوغ است
گفتند اروس میاد ایشاالله راس است
رعــیتان خــدا تــو نــاز و نــیاز است
کــــدخدا وســــیله‌سازه
کــــدخدا قــــرانــــای مــی‌سازه[1]
کــــفش پــــولک دارم چــــه شــد
ضــــعیفه خــــجالتم نــــده
غــــوری و ســــماورم چــــه شــد
ســــرداری مــــاهوتم چــــه شــد
ضــــعیفه خــــجالتم نــــده
جــــاتریاکــــا جــــو کــــردند
واللــــه بــــالله تــریاکــم نشــد
مــی‌خواســتم تــنبون زری بسّــونم
مــی‌خواســتم صابون گزی بسونم
ضــــعیفه خــــجالتم نــــده
بــــا قــــند و چــــایی بــنشینم
واللــــه بــــالله تــریاکــم نشــد
پــول خــواجــه یــوسف ارمــنی***
بــــا ســــه‌تا مــــجمع ســــه‌منی
واللــــه بــــالله تــریاکــم نشــد
دیگ بــــا طــــاس بــــالنگری

---

* ژوکوفسکی توضیح دقیقی نداده است و ظاهراً درست این کلمه شیفته باشد.

** مسجدی در اصفهان. (ژ)

۱. متن کاملاً روشن نیست طبعاً ترجمه نیز همچنین. اما ظاهراً متن روشن است وقتی بدانیم قرانا به‌معنای قران تا (پول‌ها) می‌باشد.

*** تاجری در اصفهان که در ضمن به خریدوفروش تریاک نیز اشتغال داشت.

دادم به پول نم‌گری — والله بالله تریاکم نشد
ضعیفه خجالتم نده — داشتم اولاغ کره‌وار
بردم فروختم پنج هزار — دادم به پول خستنی
یک دست خونه را فروختم — گذاشتم و گروختم
والله بالله تریاکم نشد — ضعیفه خجالتم نده

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.][1]

---

۱. ودرزاو به معنای گاو نر است که در زراعت مورد استفاده قرار می‌گرفت و جا تریاکا را جو کردند یعنی اراضی را به جای تریاک ـ که بسیار سودآور بود ـ جو کاشتند و به تعبیری دیگر سود کلان تریاک از بین رفت.

حجت‌ها به‌معنی سندها و قبض‌ها و معنی جمله آنکه تعهدات موجود بین تجار و زارعین تجدید شد.

مجمع یا مجموعه یا مجمعه سینی بزرگ را می‌گفتند. معمولاً روی هر کرسی یک مجمعه بزرگ می‌گذاشتند و خوراکی‌ها و استکان‌های چای و گاهی شام هم در همان مجموعه صرف می‌شد، هم از لحاظ حفظ تمیزی لحاف کرسی ـ که شستن آن بسیار دشوار بود ـ هم از لحاظ ثابت‌بودن جای مواد و اشیاء و جلوگیری از افتادن ظروف.

خستن یعنی خراشیدن و اینجا به معنای تیغ‌زدن گل خشخاش و خلاصه تریاک است و گروختن صورت دیگری از گریختن.

۲
ترانه‌های عروسی

ترانه‌های عروسی یعنی ترانه‌هایی که نه‌تنها در عروسی‌ها خوانده می‌شوند، بلکه از نظر مضمون خود رابطهٔ مستقیم، عروسی و رسوم گوناگون آن دارنـد، در هـمه‌جای ایران وجود ندارند. نمی‌دانم چرا فقط در جنوب ایران، عروسی در ترانه‌ها مـنعکس می‌شود. نمونه‌هایی را که ذیلاً عرضه می‌دارم، در سال ۱۸۸۶، در شیراز و روسـتای نزدیک آن سیوند یادداشت کرده‌ام. این ترانه‌ها را «روسنیک» می‌نامند که مـعنای آن برایم نامفهوم است و در یک وزن*، حتی‌الامکان در دو مصرع، هریک در ۱۴ تا ۱۶ هجا ساخته شده‌اند که خالی از بعضی مختصات زبان فارسی جنوب ایران نیستند و همه با هم یک‌صدا و شاد مـی‌خوانـند. در جشـن عـروسی عـموماً از خـوانـندگان و نوازندگان، اما در مراسم خصوصی از جمعیت تماشاچی استفاده می‌شود. بـه‌علاوه جمعیت، خاصه زن‌ها، پس از هر بیت به صدای بلند فریاد می‌زنند، کل می‌زنند.** این فریاد مخصوص، چه در شهر، چه در روستا، علامت عروسی است که انبوه بی‌کاره‌ها در آن جمع شده‌اند.

با پرسش‌هایی که در روستاهای اطراف شیراز به‌عمل آورده‌ام، متقاعد شده‌ام که این ترانه‌ها، نه فقط در سیوند، بلکه در سایر روستاها، نیز به‌خوبی مشهور و مرسوم است. کوچ‌نشینان بختیاری نیز ترانه‌هایی می‌سازند که از نظر شکل و گـاهی از نـظر

* در برابر این پرسش که این ترانه‌ها به‌وسیله چه کسانی به‌وجود آمده‌اند، نقش بزرگ خـواهـر دامـاد را در عروسی نباید از نظر دور داشت. او در بسیاری از ترانه‌ها «برادرجان» (کاکوجان) من (یا ما) داماد من جوان من (شیره داماد) لقب می‌گیرد. این امر امکان می‌دهد تا تصور شود که ترانه‌های عروسی، بیش از هر چیز محصول خلاقیت زنان است. (ژ)

** به شمارهٔ ۳۴ نگاه کنید.

موضوع، آن‌ها کاملاً یکسان است.*

در سال‌های ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۶ موفق نشدم ترانه‌های عروسی را در نقاط دیگر ایران پیدا کنم. نوازندگان و خوانندگان که از وسایل حتمی هر جشن عروسی، شهری یا روستایی، غنی یا فقیر هستند، ترانه‌هایی می‌خوانند که از نظر مضمون، آن‌طور که ما دیدیم، کمترین رابطه‌ای نه با محیط عروسی، نه با خود واقعه (جز در موارد بسیار نادر) ندارند.**

در سال ۱۸۹۹ که انواع اشعار عامیانهٔ فارسی را، از قول یهودی کاشانی در تهران یادداشت می‌کردم، آثاری از ترانه‌های عروسی فارسی را بین یهودیان، هرچند مخلوط با ویژگی‌های لهجه‌ای یافتم. یکی از آن‌ها تقریباً به‌طور کامل با شیرازی مطابقت دارد. بعضی از درآمدها و برگردان‌های ترانه‌های عروسی یهودی نیز، هم از نظر شکل هم از نظر مضمون، از نمونه‌های شیرازی دور شده‌اند.*** دربارهٔ این‌که این ترانه‌های عروسی میراث مستقیم و پایدار یهودیان را تشکیل می‌دهند یا این‌که اقتباسی جدید و اتفاقی هستند و از جنوب به شمال راه یافته‌اند، به‌سبب قلت مقدار مواد به‌دست‌آمده از یهودیان، دشوار است مطلب مشخصی بگوییم.

ترانه‌های عروسی، صرف‌نظر از علایق اصیل ادبی که ارائه می‌دهند، به‌سان تصویری کامل از عروسی یک منطقه، از آغاز تا انجام، با تمام مراسم بینابین که مشاهدهٔ آن‌ها، به‌سبب وضع معلوم زنان مسلمان، برای سیاح خارجی کاملاً امکان ندارد جالب توجه و گران‌بها هستند.

آشنایی جوانان اغلب مستقیماً سر می‌گیرد و بنابراین، انتخاب عروس و داماد را همیشه نمی‌توان کار پیرزن خواستگار دانست. عروسی به‌وسیلهٔ خواهران داماد رو به‌راه می‌شود و در این میان کار و زحمت و عزت و احترام خاص از جانب خویشان

---

* نمونه‌هایی از آن‌ها در بخش سوم «مواد برای مطالعه لهجه‌های فارسی» ص ۹۷ تا ۹۹ که چاپ آن هنوز به‌پایان نرسیده است، وجود دارد. (ژ)

** به بخش I شمارهٔ ۲۴ نگاه کنید. در روستاها، گاهی به جای مطربان، مهمانان، اشعاری معمولی را با تهنیت‌های ناهنجار جوانان و کنایه‌های خنک، درباره ازدواج، به‌طور دسته‌جمعی می‌خوانند. نمونه‌ای از آن‌ها را که در روستای سده نزدیک اصفهان یادداشت کرده‌ام، تحت شمارهٔ ۹۶ این بخش می‌بینید. (ژ)

*** به شماره‌های ۷۹ و ۸۰ نگاه کنید. (ژ)

عروس است که نصیب آن‌ها می‌گردد.*

۱

زیر بیدک می‌گذشتم کنگ بیدمینام گرفت
خوم به خوم حیرون بماندم یا علی دستم گرفت

۲

زیره کوفتم زیره بیختم گرد زیره بم (به من) نشست
خوم به خوم حیرون بماندم یا علی دستم گرفت

۳

داماد جایی رفته بود، دستمال زری بافته بود
خواهر جلواش رفته بود، صد بارک‌الله گفته بود

۴

چار دکان و چار بازار، چار برارم (برادر) شهریار
از میان چار برارم یک برارم کدخدا

۵

کاکاجانم تلخک است و هردو جیبش میخک است
زن به کاکای ما دهید که این نوجوان نوخط است

۶

آسمان لیل و نهار است، غلامان سردارسوار؟
ما که رفتیم زن بگیریم زن به دست میرشکال

---

* گزارش «عروسی ایرانی در ترانه‌ها» به شعبهٔ نژادشناسی انجمن جغرافیایی امپراطوری روس را بر اساس ترانه‌های ذیل تهیه کرده‌ام. (ژ)

۷

ما بگیم ببگ‌زاده‌ایم* بابگان همساده‌ایم
زن به کاکای ما بدید(بدهید)، ما کلانتر زاده‌ایم

۸

چار سوار از جونکی و چار سوار از بورکی
آمدیم ما زن بگیریم زن به دست کودکی

۹

منزل داماد رسیدم قاصد داماد دیدم
گل به دست داماد نبود گل به دستش بریدم

بسم‌الله الرحمن الرحیم و به نستعین

غرض از تحریر و تسطیر و ترقیم این کلمات موفورالسعادات و محکم‌الآیات آن است که چون نظام عالم و بقای نسل بنی‌آدم به مناکحت و مزاوجت منوط و مربوط و در شریعت مطهره فعلی است بی‌نهایت مرغوب و از ارتکاب این امر شریف از فقر و ذلت عری و به‌غنای فضل الهی بری است کما قال‌الله تعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یُغنیهم الله من فضله[1] والله واسع علیم و به مقتضای حدیث شریف نبوی علیه‌السلام تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم‌القیامة ولو بالسقط لهذا عقد صحیحهٔ شریعه و مزاوجه صریحهٔ ملیهٔ دائمهٔ دینیهٔ اسلامی جاری و واقع گردید فی مابین عالی‌حضرت نیکوسیرت آقا محمدعلی چیت‌ساز ولد مرحوم آقا کریم ساکن محلهٔ باب‌القصر و عفت‌پناه حلیمه خاتون بنت مرحمت و غفران پناه آقا اخند ملامهدی قاری به صداق مبلغ دوازده تومان که عبارت از صدو بیست ریال بیست و هشت نخود بوده باشد، مناکحهٔ صحیحهٔ شرعیه بالعربیه والفارسیة جاری و واقع شد و کان ذلک فی یوم الخمیس تاسع شهر ربیع‌الثانی من

---

* نسخهٔ بدل: با خانهٔ بگ

۱. سورهٔ نور: ۳۲.

شهور سنة ۱۲۶۱*

پس از عقد قرارداد، مرد متوالیاً «نامزد»، «مرد جوان»، «داماد» و زن «نامزد» و «زن جوان»، «عروس» لقب می‌گیرد. از هردو طرف به مهمانی می‌روند تا روز بردن شیربها، جهیزیه و بالاخره خود عروس را معلوم کنند. در تمام این مدت، انتخاب عروس گاه و بی‌گاه داماد را ناراحت می‌کند بخصوص اگر او خود عروس را ندیده و نشناخته باشد. نیز آماده‌شدن برای عروسی، خرید پیشکش‌هایی که گران تمام می‌شوند و باید آن‌ها را در برابر هر چیز بیهوده‌ای بخشید، او را ناراحت می‌کند. این گرانی عروسی در ایران، بسیاری را وامی‌دارد تا همسر واقعی (عقدی) نگیرند بلکه زن صیغه‌ای بگیرند که پیمان با آن، هرچند با اعمالی معلوم قانونی می‌شود، اما موجب خرج زیاد و ضیافت‌های پروسروصدا نمی‌شود.

۱۱

کاکا جانم بچه بود، شال ترکی بسته بود
غم مخور غصه مخور که نامزدت گلدسته بود

۱۱

باد اومد باران گرفت و آب اومد دالون گرفت
شیره داماد غم مخور که کار تو انجا بوم(انجام) گرفت

۱۲

می‌رویم شاه‌چراغ** از برای زیارتش
خان شیراز پیشکشش کن از برای خواهرش***

---

* زیر قرارداد را، با سند لازم به زبان عربی علی محمد و دو ملا مهر زده‌اند. نیز ده نفر از حاضران در مجلس عقد (الحاضرون فی مجلس المناکحه زیر قرارداد را مهر کرده‌اند. (ژ)

** مسجدی در شیراز را چنین می‌نامند. «شاه چراغ مزار متبرکی است سخت مورد احترام، دارای اجزای مختلف من‌جمله مسجدی متبرک و روحانی. (ژ)

*** غیر از هزینهٔ مهمانی‌ها، یکی از سنگین‌ترین هزینه برای داماد، پرداخت حق عروس [شیربها] به والدین ←

۱۳

این سواران گله گله می‌روند پیشوازشا[ن]
خان شیراز پیشکشش کن می‌برند سی شیربها

۱۴

این شترها بروبر می‌برند خرج عروس
شاهزاده منظور بدار می‌بریم سی‌نو عروس

۱۵

اسب سوز (سبز) زین طلا دور سنبش هم طلا
شیره‌دار منظور بدار می‌بریم سی‌شیر بها

۱۶

اسب سوز کدخدا می‌بندیم میخ طلا
مهتران خدمت کنید می‌بریم سی شیربها

۱۷

اسب‌سوز زین طلا رویش دادیم برهوا
خان شیراز پیشکشش کن می‌بریم سی شیربها

۱۸

ما که رفتیم گل بچینیم گل به دست دیگر است
پیشکش داماد چه چیز است، مادیان و چل‌کر[ه] است

→

اوست. این حق که به فارسی «شیربها» (پول شیر) و به ترکی «باشلق» سربها نامیده می‌شود، می‌تواند پول باشد یا اشیای گوناگون مثل حیوانات اهلی، و اسب‌هایی با آرایش‌های گران.

۱۹

از اینجا تا به شیراز می‌بریم در ویراق
خان شیراز پیشکشش کن می‌بریم سی شیربها

۲۰

این پسین و آن پسین گله‌گله می‌بریم
می‌بریم و می‌چریم خرج عروسی می‌بریم

وقایعی این چنین نیز روی می‌دهد که شخص ثروتمند، با چابکی تمام، بدون پرداخت شیربها به والدین عروس، مستقیماً زنش را گرفته به خانهٔ خود می‌برد.

۲۱

نی طلا نی چیت طلا و بند نی چیتش طلا
خوم بگردم گرد داماد زن گرفت باشلق نداد

جهیزیهٔ عروس را هرچند که فقط از یک لحاف تشکیل شده باشد، تا حد امکان باشکوه، با جمعیت هرچه بیشتر، از مردم و چهارپایان می‌برند.

۲۲

صد سوار سیصد پیاده خانم عروس می‌بریم
شیره داماد منظور بدار خلعت داماد می‌بریم

۲۳

میشکنیم چوک چنار و می‌رویم پای گدار
خلعت زرین بیارید می‌بریم سی‌نو داماد

در وصف عروس و داماد و آرایش زن‌ها که در همان روز بردن عروس به خانهٔ شوهر، صورت می‌گیرد، در ترانه‌های عروسی بسیار سخن گفته می‌شود. آرایش داماد

ابتدا در حمام صورت می‌گیرد. جمعیتی کامل از خانواده دامادها، دوستان داماد، آشنایان دلاک که این واقعه منافع خوبی برای او دربردارد به آنجا می‌روند. شمار زیادی قلیان (وسیلهٔ تدخین) شربت‌های خنک و غیره جلب توجه می‌کنند. تمام این چیزها، آن‌چنان که شایستهٔ جشن است، تقدیم می‌شوند.

۲۴

یک حمومی سیت بسازم چون حموم کازرون
درو پاشنه‌اش نقره گیرم سی برار هردومون

۲۵

ای حمومی ای حمومی، راه حمومت کجاست
کیسهٔ مخمل بدوزم، سنگ پا شورت طلاست

۲۶

ای حمومی ای حمومی کاکاجان میاد حموم
قلیانش آماده کن، آب خزینه تازه کن

۲۷

شیره داماد رفته حموم ارخالق نیم تموم
گوش باباش برسانید صدتومن خرج حموم

۲۸

یک حمومی ساخته‌ایم چون حموم کازرون
صد و سی قاشق خریدیم از برای شربت خورون

۲۹

مورد به بار، موردل به بار، کاکاجانم روش سوار

جار می‌زنه اساعلی رخت خوب محمل بیار

در حمام، به موها، به کف دست و پا حنا (مادهٔ رنگ‌کننده) می‌مالند.

۳۰

ای حنابند، ای حنابند، این حنا را خوب ببند
سرعلی دوست بدار، جای حنا را گل ببند

بسیار جالب است که خرج حمام و هزینهٔ دلاکی به‌عهدهٔ داماد نیست بلکه خویشان و آشنایان او ــ که همراه با او به حمام رفته‌اند ــ آن را برعهده. می‌گیرند. هرکس به‌قدر وسع خود می‌دهد. با آنچه جمع می‌شود، مزد دلاک را به‌صورت پول نقد جدا می‌کنند و با بقیه هدیه‌ای از قبیل یک گز ماهوت، چند گز چلوار، چهارقد و شیر [برای دلاک] تهیه می‌کنند.

۳۱

ما بدین راه بندر یک پلاوی پخته‌ایم
از برای سرتراشان نقل بادام ریخته‌ایم

۳۲

اولاغا بردیم به هیمه دامن کوه نمک
کدخدا ما ملاآقا، از تو می‌خواهیم کمک

۳۳

شب خونه‌ت شبگیر کنم قلف صندوق پیچ‌کن کنم
صدتومن شاهی درآرم خرج نوداماد کنم

پوشاندن لباس فاخر به تن داماد در خانه صورت می‌گیرد. از آن گذشته بانی جشن در جایی بلند ایستاده است.

۳۴

شاه به تخت، شاهی به تخت، شیره داماد نشست رو تخت

زنگلان گل‌گل کنید که شیره داماد کرده رخت

۳۵

این قبا آستر طلا، آن قبا آستر طلا
کی ببره کی بدوزه برا احمد کدخدا

۳۶

نعلبکی شربتی با نیم‌تنهٔ قاسم‌بگی
کی ببره[۱] کی بدوزه خواهر بگلربگی

۳۷

شیره داماد تو درآمد سیب زرد تختش کنید
صورتش علی محمد، قیچی با رختش کنید

۳۸

آسیاب چل‌ستون ریشه‌اش موزون به چمن[۲]
شال قد شیره داماد، قیمتش چارصدتومن

۳۹

علم‌واری بلندم کن
اگر تلخم تو قندم کن
اگر زشتم پسندم کن
که سایهٔ بوا و ننه کم نبد[۳]

تهران ۱۸۹۹

---

۱. متن مجموعه: که ببرد که بدوزد.
۲. این بیت درست به‌نظر نمی‌رسد. معنی قسمت اخیر: ریشه‌اش موزون به چمن روشن نیست و معلوم نیست با آسیاب چل‌ستون چه ارتباطی دارد. در متن: چهل.
۳. یعنی سایه پدر و مادر [از سر ما] کم نباشد.

زنان آشنا و ناآشنا داماد را دوره می‌کنند و با ظرافت به او تهنیت می‌گویند و برای او آرزوی خوشبختی می‌کنند و شایستگی‌های او را برمی‌شمرند.

۴۰

شیره داماد تو درآمد تاج شاهی بر سرش
کی بگردد دور تاجش خواهر کوچکترش[۱]

۴۱

شیره داماد تو درآمد برق و برق است سینه‌اش
کی بگردد دور برقش خواهر کوچکترش

۴۲

چوک گلخنگ چوک گلخنک ریشهٔ تو بر گله
آنجا که داماد نشسته چشمه‌اش آب گله

۴۳

بید بالا بید پایین بید بالا بهتره (است)
شیره داماد زیرش نشسته از کلانتر بهتره

۴۴

اسب داماد تشنه بود، جوک بالا آب نبود
می‌پرید و می‌چرید، نعل و میخش نقره بود

---

۱. دور چیزی گشتن یعنی قضا و بلای آن چیز (یا شخص) را به جان خریدن. اعتقاد قدما این بود که اگر دور سر بیمار بگردند درد و بلای او به جان کسانی که دور وی گردیده‌اند منتقل می‌شود و بیمار شفا می‌یابد و آنکه دور سر بیمار گشته به‌زودی خواهد مرد. این‌که در عرف عامه می‌گویند دورت گردم یعنی قضا و بلای تو به جان من بخورد. یعنی من به جای تو بمیرم.

۴۵

اسب کاکالری است چقماتاش بلغاریه
می‌دوید و می‌چرید هر دو سنبش زریه

۴۶

ای تفنگچی ای تفنگچی مر تفنگت لاریه (است)
چاشنی دانت شاخ آهو، گوله‌ات (گلوله) مرواریه (است)

۴۸

پیراهن زری بدوزم به حلال[۱] و همسرت
حجله‌خانه سیت بسازم کوری چشم دشمنت

۴۹

خاستم به تو باشد یاور
که تو باشی سرو سرور
ببیند خیر تو مادر
میان جمع اسراییل[۲]

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۷/۱۳۱۶ ه.ق.]

۵۰

شدی داماد، مبارک با[د]
خدا پشت و پناهت با[د]
بمانی (سالای) بسیار
میان قوم اسراییل[۲]

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۷/۱۳۱۶ ه.ق.]

---

۱. حلال اصطلاحاً به‌معنای همسر است که طبق دستور الهی برای یکدیگر حلال شده‌اند.
۲. ارتباط کلمه اسراییل را در این ابیات، با اصل موضوع اشعار که عروسی است نیافتم. به‌نظر نمی‌آید که ترانه یهودی باشد.

این مراسم در خانهٔ عروس نیز صورت می‌گیرد با این تفاوت که قیل و قال زنانه، مضمون‌سازی‌ها، شوخی‌ها و لودگی‌ها به‌مراتب بیشتر است.

۵۱

ای حمومی ای حمومی، سنگ پا شورت طلا
ای خانم اسباب بدارید می‌برند امشب شما[۱]

۵۲

ای حمومی ای حمومی راه حمومت کجاس (کجاست)
سنگ نقره کیسه مخمل[۲]، مال عروسم کجاس (کجاست)

۵۳

ای حنابند، این حنای کرمونی را خوب ببند
خانم عروس، بی‌بی عروس، دست بگیر حنا ببند

۵۴

امشب حنا می‌بندیم به دست و پا می‌بندیم
اگر حنا نباشد طوق طلا می‌بندیم

۵۵

زن کاکوجان زن کاکوجان، جان من قربون تو
جان من دسمال شود تا سی حنابندون تو

خویشان زن یا دلاک زن که وعدهٔ انعام خوبی در برابر حسن خدمت وی بدو می‌دهند، به روی عروس خال می‌زنند، صورتش را آرایش می‌کنند و موهایش را به صورت طره‌های کوچک درمی‌آورند.

---

۱. یعنی ای خانم وسایل حمام را حاضر کنید که امشب شما را می‌برند (به خانهٔ شوهر)
۲. نسخه بدل: سنگ پا دورش طلا

۵۶

بی‌بی عروس، خانم عروس، گیست با فان می‌کنم
تو که زدی پشت به محمل جان به قربان می‌کنم

۵۷

ما که بودیم چارتا خواهر، هر چهارتا گیس بلن (بلند)
گیس خواهر خوب ببافند هریکی[۱] پنجاه تومن (تومان)

۵۸

چای مهمان، چای مهمان، آب درآریم یک دومن
گیس ببافیم گیس ببافیم هر گیسی سیصد تومن (تومان)

پوشاندن لباس عروس، ناگزیر روی چهارپایه یا نیمکت صورت می‌پذیرد تا اطرافیان او را ببینند. در شیراز، در همان خانه‌ای که زندگی می‌کردم، یک بساط عروسی به‌راه افتاد. ساعتی پیش از بردن عروس، صاحب خانه مستخدم خود را نزد من فرستاد و صندلی نیین [ساخته از نی] را برای آرایش دختر خود به عاریت خواست. قسمتی از لباس اغلب هدیهٔ داماد است. عروس که در این روز به‌طور کلی، بنا بر آداب عروسی ناز می‌کنند و تا از او نخواهند و تشکر نکنند قدمی برنمی‌دارد، در هنگام لباس‌پوشیدن بی‌میل نیست که ناز کند.

۵۹

این پسین و چل پسین اسب دامادم به زین[۲]
خانم عروس زری بپوش خرج دامادم چنین

---

۱. گیست(گیس ترا) ظاهراً به قیاس بیت بعد، هر گیسی درست‌تر است.
۲. متن مجموعه: زین است و چنین است که مسلماً کلمه «است» اضافی است.

۶۰

خانم عروس لج‌گرفته نمی‌پوشه رخت ما[۱]
بقچهٔ زری بیارید از خونهٔ[۲] کدخدا

۶۱

آوریم ما بز گری می‌بریم شاه زری[۳]
ما که بردیم دخترش تنها نشینه مادرش

در این میان، دوستان و دیگر حاضران شروع به تعریف و تمجید از عروس می‌کنند.

۶۲

تو دختر فلان خانی تو طلای بی‌غشی
ملک شیراز پیشکشت فلان‌خان که نازکشت[۴]

۶۳

ماه‌پری و شاه‌پری و قدبلند ششتری
آب از چینی مخور دل داماد می‌بری

۶۴

خانم عروس جانم عروس پا به روی دریا منه
خال سبز تازه کوفته زلفت رو مینا منه

۶۵

خانم عروس زیر چادر دور دورش بلبله
نعلبکی هل و زیره، چادرش غرق گله

---

۱. متن: لج کرده نمی‌پوشد
۲. متن: خانهٔ
۳. نسخه بدل: سلو (سرو)تری (طری؟)
۴. یعنی ناز ترا می‌کشد.

٦٦

حجله‌خانه سیت بسازم کوری چشم دشمنت
بی‌بی عروس سر زدست پشتش به محمل زدست[۱]

در این میان، از طرف داماد، بدرقه‌کنندگان، خویشان، خواهران و بسیاری از آشنایان هردو طرف به خانهٔ عروس می‌رسند. والدین عروس باید به بهترین وجه و با احترام آنان را بپذیرند و از آنان با چای و شیرینی و شربت و قلیان، پذیرایی کنند. زنان به یکدیگر فشار می‌آورند و مردان با فانوس‌های روشن (زیرا این کار اغلب پس از غروب آفتاب انجام می‌گیرد) اتاق‌ها و حیاط را پر می‌کنند و کاسه‌های شربت (شبیه لگن تعمیدی‌ها) را خالی می‌نمایند، آب‌نبات به جیب می‌ریزند و قلیان‌ها را با صدها صدا به غلغل درمی‌آورند. جمعیت گاه و بیگاه فریادی بلند برمی‌آورد «مبارک‌باد». این صدا، با صدای زن‌ها که تقریباً لاینقطع کل کل می‌زنند مخلوط می‌شود.

٦٧

در خانهٔ کاکو[۲] جانم صد شتر کرده قطار
در خانهٔ کاکو جانم صدغنچه گل شده سوار

٦٨

بیا بشیم بیا بشیم تا چنار لرستان
بشکنیم چوک[۳] چنار پل ببندیم تا گدار

٦٩

آمدیم دالون تا دالون تا دم دروازتون[۴]
واکنید دروازتون می‌بریم شاهزادتون[۵]

---

۱. زدست = زده است.
۲. متن: کاکا
۳. چوک (چوب)
۴. نسخه بدل: شیره داماد منظور بدار می‌بریم خان زادتون.
۵. متن: دالان، دروازه‌تان، شاهزادتان

۷۰

آمدیم ما، آمدیم ما، تا دم دروازتون
می‌شکنیم دروازتون و می‌بریم شاهزادتون*

۷۱

نار به دست، نارنج به جیب و خوش‌گل افشان آمدیم
صد سوار سیصد پیاده خدمت عروس آمدیم**

۷۲

آمدیم ما آمدیم تا شامگاه دور آمدیم ما[۱]
نار به دست نارنج به جیب پای خانم آمدیم ما

۷۳

آمدیم ما ببریم ما گل سفید پنبه را
مونس دل ننه و شب چراغ حجله را

۷۴

نار شیرین مشکبوی ما نه مرد ناهار[۲] خوریم
اسب سوز زین زنید ما شتاب رفتنیم

۷۵

این پسین و آن پسین قافلهٔ کاکو رسید
تا رسید شیلان کشید [قوچ سبز را سربرید[۳]]

---

* روایتی دیگر: شیره داماد منظور مدار می‌بریم خان زاده‌تان. (ژ)
** نسخه بدل: با کنیز و با غلام از پی عروس آمدیم. (ژ)
۱. کلمهٔ «ما» زاید به‌نظر می‌رسد.
۲. باید تلفظ کرد: نار (ناهار) خوریم، سوز= سبز
۳. نسخه بدل: غنچه سرخان درکشید.

۷۶

یک بر چادر سفیدی از گدار بالا میاد
جا بروفید، بندازید خواهر داماد میاد

۷۷

من منم و من منم و خواهر داماد منم
سنگ پاشور میشکنم[۱] و زن کاکو می‌برم

۷۸

شا خودم، شازده خودم[۲]
خواهر اصلی داماد خودم

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۷/۱۳۱۶ هـ.ق.]

وقتی که تدارکات به پایان رسید، تنها باقی می‌ماند که سر عروس را بپوشانند و او را بر اسب آرایش‌شده ــ که به‌وسیلهٔ داماد فرستاده شده است ــ بنشانند [و به سوی خانه شوی] به‌راه بیافتند. این گام گاهی برای عروس بسیار دشوار است. و با نارضایتی خانهٔ پدری را ترک می‌کند.

۷۹

گل وخیز چادر به‌سر کن حالا وقت رفتنه[۳]*
من نمی‌رم، من نمی‌رم خونه بابا بهتره
نون بابا می‌خورم، سایهٔ کاکوم می‌شینم

---

۱. می‌شکنم را در اینجا باید با چسباندن یا به ش تلفظ کرد نه می‌شکنم که وزن مختل می‌شود.
۲. شا = شاه، شازده = شاهزاده
۳. واخیز = برخیز، رفتنه (رفتن است)، بهتره (بهتر است) می‌شینم = می‌نشینم، غصته (غصه). قسمت نخستین شعر از زبان خانواده داماد است و قسمت‌های بعد از زبان عروس.
* نسخه بدل: گل به دست و گل به جیب گل هوای رفتنه (رفتن است)، گل وخیز و جان وخیز که موسم رفتن شده، گل وخیز (برخیز) و گل وخیز، گل هوای گل میاد.

خونه بابام نان و پسته خونه شوهر نان و غصته

۸۰

گل وخیز چادر به‌سر کن، گل هوای رفتنه
مو نمیشم من نمیشم از سرای بوام ادا[۱]
سایهٔ بوام کم نبد، دولت و بختم اسر[۲] (از سر)

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ هـ.ق.]

عروس با تأسف از خانه مرخص می‌شود.

۸۱

ما که بودیم سه تا خواهر زیر گل پنهون شدیم[۳]
خواهر اصلی ما بردن ما سرگردون شدیم[۴]

سرانجام عروس را بیرون می‌برند. دستهٔ مشایعت‌کنندگان، با همان ازدحام، با فریادهای خوش و شاد و گاهی با موسیقی نی و طبل به‌راه می‌افتند و به پای عروس گل می‌افشانند و اغنیا در این مراسم پول مسی می‌پاشند. روی هم‌رفته سعی می‌کنند تا ترتیب بردن عروس هرچه باشکوه‌تر باشد. به‌خاطر دارم که در شیراز، سرباز جلال‌الدوله حاکم که در کنار خانه‌ام می‌ایستاد نقشی بزرگ بازی می‌کرد و درحالی‌که در لباس ژنده ــ حتی نه در لباس سربازی ــ با چماقی کج و کوله، جلوی اسب عروس قدم برمی‌داشت به عروسی صاحب‌خانه‌ام شکوه فراوان می‌بخشید. سرباز به‌مناسبت به سلامت‌رساندن عروس، به دریافت چند گز پارچه موج‌دار برای لباس رو، از طرف داماد سرافراز شد.

---

۱. مو = من، نمی‌شم (نمی‌شوم). بوام = بابایم (پدرم). ادا به همین صورت در متن آمده شاید به معنی بد در (بیرون) باشد.
۲. کم نبد = کم مباد
۳. پنهون = پنهان
۴. تصحیح قیاسی: متن: ... بردند ما سرنگون شدیم

۸۲

بی‌بی عروس خانم عروس دختر فلان آ
دختر فلان خان شد سوار اسب طلا

در روستاها که اثاث کمتر است، در موقع بردن عروس جمعیت به‌دنبال او چنین می‌خواند:

۸۳

دایی دایی آش می‌خوام
آش قزلباش[۱] می‌خوام
اگر آشی نباشد...
دو مرغ بالاش می‌خوام

۸۴

داماد در اضطرابی که کاملاً قابل فهم است قرار دارد. مخصوصاً اگر به هیچ طریقی موفق نشده باشد نامزدی را که اقوام و خویشان برایش انتخاب کرده‌اند دزدکی ببیند.

۸۴

جنگ و جنگ ساز میاد، از دروازهٔ شیراز میاد
شیره داماد غصه نخور عروست با ناز میاد[۲]

جمعیت درحالی‌که به خانهٔ داماد نزدیک می‌شود. می‌خواند:

۸۵

جگر جگر، بند جگر، سوخته دلی، چو بلبلی
نقره می‌خوای یا دنبلی، دنبلی، دنبلی، دنبلی

---

۱. آش قزلباش را ندانستم چیست.
۲. کلمه بین دو قلاب که در متن آمده زاید به‌نظر می‌رسد.

پس از رسیدن به خانهٔ داماد، خویشان هردو طرف که نسبت به عروس و داماد در مقام محرمیت قرار دارند، یعنی می‌توانند قانوناً صورت یکدیگر را ببینند، با گذاشتن دست (یا انگشت کوچک) عروس در دست (یا انگشت کوچک) داماد و ریختن چند قطره آب، تحویل واقعی عروس را به تملک داماد انجام می‌دهند. پس از این کار، عروس و داماد به اطاقی که زنان برایشان آماده کرده‌اند باقی می‌مانند و جمعیت مشایعت‌کنندهٔ عروس به جمع مهمانان (زنان نزد زنان و مردان نزد مردان) که به عیش و نوش مشغولند می‌پیوندند.

۸۶

آسمون لاجوردی دایره بازی می‌کنه
شیره داماد با خانم عروس بوسه‌بازی می‌کنه

۸۷

آسمون پر ستاره ماه به تو جریان زده[۱]
زیر شانه، شیره داماد، مرواری غلطان زده

۸۸

مرغ سبز و پُرپَری دور حجله می‌پرید
دست کردم مرغا بگیرم شیره داماد از خواو پرید[۲]

پس از مدتی، عروس و داماد از اطاق بیرون می‌آیند و هریک به جمع مهمانان خود می‌روند تا در شادی عمومی شرکت کنند.

---

۱. در متن چنین آمده که معنای روشنی ندارد. شاید هم: حیران‌زده
۲. باید خوانده شود: دستش کردم مرغا (مرغ را)، خو، خواو = خواب

۸۹

فوج خاصی صفی بست و شیره داماد توش نشست
خانم عروس لج گرفت و اسباب میخانه بست

۹۰

یک[۱] گلیمی بافته‌ایم، از قصب نازکتره
شیره داماد روش نشسته از کلانتر بهتره

۹۱

دم خانه مهتاب است صد گلیم و قالیه
صد نفر مجلس نشسته جای کاکو خالیه[۲]

و اما خود ولیمهٔ عروسی ــ درحالی‌که مدتی دراز ادامه می‌یابد ــ با ضیافت‌های عادی فرقی ندارد. صدها قلیان، تلی از برنج، دفعات بی‌شمار چای، آب‌نبات، شربت، خوانندگان و نوازندگان، چراغانی و آتش‌بازی و در روستاها، بازی و رقص دسته‌جمعی. البته تمام این‌ها، در حدّ بضاعت صورت می‌گیرد. مواردی نیز هست که مهمانان فقط آش خالی و نان نازک می‌خورند.

۹۲

شیره داماد بچه بود شال ترکی بسته بود
گزکه‌ها[۳] منظور بدارید، شیرداماد خسته بود

۹۳

این برنج و آن برنج، چل و چار آبش میاد[۴]

---

۱. بهتر است «یه» (یک) خوانده شود که به سخن عامیانه نزدیک‌تر است.
۲. متن: غالی است، خالی است.
۳. گزکه را ندانستم چیست. شاید گزمه باشد به‌معنای عسس، شبگرد، میرشب، مأمور داروغه، نگهبان.
۴. نفهمیدن چل و چار آبش میاد به چه معناست. شاید چهل و چهار روز بعد از رسیدن فروردین و حلول

شیره داماد بچه بود سر شام خوابش میاد

۹۴

ایل بالا ایل پایین یه شتر گم کرده‌ایم
گزکون منظور بدارید آش بی‌گوشت پخته‌ایم

۹۵

نان نازک پخته‌ایم کتک گل آویخته‌ایم
گزکون منظور بدارید آش بی‌گوشت پخته‌ایم

۹۶

بور تا بشیم کیه خومون در دانه
یه شب دو شب آنجا بمون دردانه
خواهی بمون خواهی نمون دردانه
اینت کنم اونت کنم دردانه
سه‌بندی بر کو... کنم دردانه
جانم به قربانت همه به قربانت دردانه

ساوه ۱۸۸۵ م [۱۳۰۲ هـ.ق.]

ابتدای «ماه عسل» خوشبختی کامل است و ترانه‌های عروسی تصویری در توجهات محبت‌آمیز، نوازش‌ها و خوش‌حالی را ترسیم می‌کنند.

۹۷

بالاخانهٔ چاردری هر درش یک گوهری

←
سال نو مقصود باشد.

شیره داماد توش نشسته می‌کند کلونتری*

۹۸

بالاخونه رو به قبله بلبلیش پیداشدس (شده است)
چشم عروس چشم داماد در چمن شیدا شدس (شده است)

۹۹

بالاخونه رو به قبله خشت و نیم خشتش طلا
شیره داماد توش نشسته می‌کند ذکر خدا

۱۰۰

خانم عروس، جانم عروس، تو عزیز خونمی[۱]
سر سینت گل بریزم یک بوته راجونه‌ای

۱۰۱

خانم عروس جانم عروس این چه چیزه در برت
این حریر نرم و نازک کی خریده[۲] شوهرت

۱۰۲

خانم عروس، جانم عروس، تو چرا آزرده‌ای؟

---

* این سطر را گاهی مشروح‌تر، در شکل معمولی، به من رسانده‌اند: شیره داماد توش نشسته می‌شمرد اشرفی، می‌کند کلانتری و به‌دنبال آن گاهی این بیت را اضافه می‌کنند:

اشرفی مال خودش و محمدی مال زنش   خان شیراز پیشکشش کن برای خلعت زنش

گویا آهنگی جدید از ترانه‌های عروسی است که شکل درست آن را از یاد برده‌ام. این تصور من، از کلمات زیر که در وزن معمولی ترانه‌های عروسی اصلاً نمی‌گنجد نیز ناشی می‌شود:

رفت در خونهٔ کاکوش در زد گفت کاکوجان کاغذ عقدم بیار. کاکوجانش نشسته بود تو بالاخونهٔ پنج‌دری. هر درش یک گوهری. نشسته بود اشرفیا را می‌شمرد. اشرفی مال خودش محمدی مال زنش. (ژ)

۱. خونمی = خانه‌می = خانهٔ منی، سینت یعنی سینه‌ات.

۲. متن: چه چیز است، خریده است.

سی تو آرم جفت لیلی با دسهٔ[۱] سازنده‌ای؟

در ترانه‌ها، اشاراتی نیز در وظایف مرد جوان نسبت به همسر خویش مشاهده می‌شود.

۱۰۳

شیره داماد رفته شکار این شکار هفتمه[۲]
بی‌بی عروس جا بینداز شیره داماد خستشه

جفت جوان را در بالاخانهٔ طلایی موصوف به حال خود می‌گذاریم. ترانه‌های عروسی پس از آن نباید بیاید و نمی‌آید. آرزوهای جوانی هیچ نباشد، آرزوهای زن به اصطلاح نمک زناشویی به چه چیزهایی تبدیل می‌شوند؟

خواننده این مطالب را با محبت و صداقت زیاد، در لالایی‌ها که در بخش آینده توصیف می‌شود خواهد یافت.

---

۱. دسه (دسته).

۲. هفتمه: هفتم است: خستشه = خسته‌اش است یعنی خسته شده است.

۳
لالایی‌ها

ترانه‌های لالایی، در زندگی مشترک ایرانی، زیر نام «لالا» و گاهی ترکیب‌های گوناگون از «ا»، «ل» با «ی» واسط و اضافی مشهور است. تمام این کلمات در اصل چیزی جز بیان برگردانی نیست که با «بایو-بای» روسی مطابقت دارد و در ایران، هنگام جنباندن و خواباندن کودکان به‌کار می‌رود. این برگردان از نام «لایی» یا «لالایی» به‌معنای «لالایی‌خواندن» خواب با «لالایی خواندن» به‌وجود آمده است. در زبان فارسی که مادر یا آن زبان با کودک گفت‌وگو می‌کند، اغلب «لایی کردن» هم به معنی «لالایی خواندن» هم «خوابیدن با لالایی‌خواندن، به خواب انداختن»، لایی رفتن به معنی «خوابیدن با لالایی خواندن» به‌کار می‌رود.

اشکال لالایی، همه‌جا از ساده‌ترین ناله‌های غم‌انگیز و غیرمنظوم که رنگ اندیشه‌های فروخوردهٔ زن را به خود گرفته‌اند به‌وجود آمده‌اند و سپس به ابیات موزون نیمه‌منظوم نیمه‌منثور تبدیل شده‌اند و سرانجام آن‌قدر به نمونه‌های اشکال کتابی نزدیک شده‌اند که بعضی از آن‌ها، بدون هیچ اشکالی می‌توانند در چهارچوب آهنگ منظوم و موزیکال مشروط داخل شوند.

ساخت آهنگ وظیفهٔ من نیست و در آن نیز سررشته ندارم. اما آنچه را در زبان معمولی آهنگ می‌نامیم، در نواهای لالایی فارسی نشنیده‌ام جز یک نمونه که زیر شمارهٔ ۱۴ آورده‌ام و در خواندن آن واقعاً آثاری از آهنگی گوش‌نواز یافت می‌شود. این آهنگ، همان‌طور که نغمهٔ لالایی واقعاً باید باشد، در اکثر موارد نیز تا چیزی تا حد

ممکن رقت‌انگیز، حزن‌آور و یک نواخت و خواب‌آور است.*

به آنچه دربارهٔ لالایی گفته شد اکتفا می‌کنم و خواننده را به نوشته‌های مشروح‌تر، که تحت عنوان «لالایی‌ها» و ناله‌های حزین مردم شهری و کوچ‌نشین ایران در مجلهٔ وزارت آموزش ملی، ژانویه سال ۱۸۸۹ چاپ شده است ارجاع می‌دهم. ترانه‌های زیر، به همان ترتیب که ترجمهٔ آن‌ها در مجلهٔ مذکور چاپ شده آورده شده‌اند.**

۱

ننه لالات کنم شبای زمستون(۱)
ننه لالات کنم چو بلبل در گلستون[۱]
ننه لالا، رودم(۲) لالا، جانم لالا

شیراز ۱۸۸۶ [۱۳۰۳ هـ.ق.]

۲

لنگ ترازو به قربونت   همه کندازو به قربونت(۳)
اره و بند به قربونت   همه سیوند به قربونت

سیوند ۱۸۸۶ [۱۳۰۳ هـ.ق.]

۳

لالالالا گلم باشی   بمونی مونسم باشی

اصفهان ۱۸۸۵ و شیراز ۱۸۸۶ م [۱۳۰۳ هـ.ق.]

---

* خواننده جنبه‌های به‌قدر کافی صادقانه آن را در آثار عامیانه فارسی بخش ۵ نیز می‌یابد. (ژ)

** ترانه‌هایی که به لهجه‌های گوناگون فارسی جدید نوشته شده در اینجا ذکر نگردیده‌اند. آن‌ها را در کتاب «مواد جهت مطالعه لهجه‌های فارسی» ج ۱، ۲۹، ۴۹، ج ۲، ۲۹، ۷۲، ج ۳، ۹۹ تا ۱۰۴ قرار داده‌ام که چاپ آن‌ها هنوز پایان نیافته. (ژ)

۱. متن: زمستان، گلستان

۲. رود به معنای پسر

۳. قیاساً تصحیح شده. در متن همه‌جا: قربانت آمده.

۴

لالا لالا گـــل نـــصرانـی   الهی همیشه زنده بـاشی[۱]

اصفهان ۱۸۸۵ و شیراز ۱۸۸۶

۵

لالایی گویم و خوابت کنم من
علی گویم که صدساله‌ت[۲] کنم من
لالا لایی لالا لایی

اصفهان ۱۸۸۵

٦

ننه لالات بکنم که لالات بی‌بلا باشه
نگهدار جان رودم خدا باشه
رودم لالا، جانم لالا، عزیز دلم لالا

بوشهر ۱۸۸۵

۷

ننه لالای تو باشه گل به بالای تو باشه
شمس و فلک و سه ستاره همرای[۳] تو باشه
رودم لالا، جانم لالا، عزیز دلم لالا

بوشهر ۱۸۸۵

۸

محمد با کتاب رفته

---

۱. بیت به همین صورت در مجموعهٔ ژوکوفسکی آمده ولی نه از لحاظ وزن نه از لحاظ تناسب درست به‌نظر می‌رسد. منظور از گل نصرانی را نیافتم شاید گل نسرین بوده ولی درهرحال تناسبی در مطلب دیده نمی‌شود.

۲. صدسالت (= صدساله‌ات)

۳. همرای تو (= همراه تو)

حبیب سلطان به خواب رفته
که گهوارش[۱] چو مرواری
کمربندش چو طلایی
بیا دایه بجنبانش
بیا دایه، شیرش بده*

شیراز ۱۸۸۶

۹

لالالالا گرو گلی[۲]
چه‌چه توته گویا زری

سیوند ۱۸۸۶

۱۰

برو لولو، برو[۳] لولوی صحرایی
تو از رودم چه می‌خواهی
که رود من پدر داره
کلام‌الله[۴] به سر داره
کلام‌الله[۵] به بر دارد
کلام‌الله نصیبش کن[۶]

---

۱. گهوارش = گهواره‌اش
* یک نقاشی آب و رنگ ایرانی ازگهواره و به‌طورکلی از سیسمونی را در تابلوی شماره پنج می‌بینید. (ژ) در کتاب ژوکوفسکی که در دست من است این تابلو وجود ندارد.
۲. ظاهراً: چی‌چی (= چه چیزی)
۳. تصحیح قیاسی: برو لولو، بیا لولو. لولو موجود افسانه‌ای است که معمولاً بچه‌ها را از آمدن او می‌ترسانیدند و لولو را همیشه طرد می‌کردند.
۴. تصحیح قیاسی یعنی کلام‌الله (= قرآن کریم). متن: کلام ملا، معنی بیت: قرآن بر سر دارد (به‌عنوان توسل به حق)
۵. یعنی قرآن را از حفظ دارد. ژوکوفسکی نفهمیده این کلمات را «کلام ملا» پنداشته.
۶. ای کلام خدا تو او را نصیب فراوان ده و او را به پیری (عمر دراز) برسان.

کلام‌الله تو پیرش کن[۴]

شیراز ۱۸۸۶

۱۱

لالا لالا گل لاله
پلنگ در کوه(۱) می‌ناله
نه گاو داره نه گوساله

شیراز ۱۸۸۶

۱۲

لالا لالا گل پونه
سگی آمد در خونه
نونش دادم خوشش اومد(۲)
سگه رفت صاحبش اومد(۳)
نونش دادم خوشش اومد
آبش دادم بدش اومد
لالا لایی لالا لایی

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هـ.ق.]

۱۳

آلا لایی گل آبی
رحیم رفته عالی‌قاپی(۴)

---

۱. تصحیح قیاسی متن: در کوچه
۲. متن: آمد
۳. تصحیح قیاسی: متن سگ رفت.
نسخه بدل: روایتی دیگر از روستای کشه که در اصفهان نوشته بودم. چوخش (چخش) کردم بدش اومد نانش دادم خوشش اومد. به «مواد» برای مطالعه لهجه‌های فارسی ج ۱، ۲۹ نگاه کنید.
۴. متن: اعلی قاپی. عالی قاپی یعنی در (= دربار) عالی که کنایه از مقر اقامت شاه است و اینجا منظور عالی‌قاپو اصفهان است.

عالی‌قاپی* دو در داره
رحیم قصاب دختر داره
شیرین جانم آلا لایی

اصفهان ۱۸۸۵

۱۴

لالاییت می‌کنم با دست پیری
که دست ما در پیری بگیری

شیراز ۱۸۸۶

۱۵

لالا لالا گلم باشی
بمونی همدمم باشی

اصفهان ۱۸۸۵ و تهران ۱۸۸۶

۱۶

لالایی می‌کنم خوابت نمیاد
بزرگت می‌کنم یادت نمیاد

شیراز ۱۸۸۶

۱۷

ننه من دیشب همه شب روغن گل می‌سوختم[۱]
من پیراهن رودم با سیم و زر می‌دوختم
کسان گویند که کندش پس و پیشه (پیش است)

---

* عالی‌قاپو کنار میدان شاه در اصفهان قرار دارد.

۱. ظاهراً کلمات «ننه من» در تکه اول و «من» در تکه دوم زاید به‌نظر می‌رسد و همچنین «ننه من» در تکه چهارم.

ننه من خیاط نبودم از عشق دل می‌دوختم*

اصفهان ۱۸۸۵، شیراز ۱۸۸۶

۱۹

گل سرخ و سفید و کم‌محبت
مرا ول کردی و رفتی به غربت
نگفتی بر سر رودم[۱] چه اومد[۲]

شیراز ۱۸۸۶

۲۰

لالا لالا گـــــل گـــــردو   بـــــابات رفـــته تـــوی اردو
لالا لالا گـــل پســـه (پســـته)   بـــــابات رفـــته ســـر قـــصه
لالا لالا گـــــل فـــــندق   بابات رفته سر صندق (صندوق)

شیراز ۱۸۸۶

۲۱

لالا لالا، گـــل پـــنبه   بابات میاد روز شنبه
لالا لالا، لالا لالا

اصفهان ۱۸۸۵

۲۲

لالا لایـــــــی گـــل خشـــخاش   کـــاکـــوم رفـــته خـــدا هـــمراش[۳]

---

* نسخه بدل در متن چنین آمده: مردم گفتند ننه تو خیاط نبودی گفتم بلی از عشق یار می‌دوختم.

۱. رود به معنای پسر آمده است. کلمه ریتک در پهلوی به همین معناست.

۲. ظاهراً تلفظ محلی «چه اومت» بوده که با محبت و غربت قافیه باشد. تبدیل تلفظ دال به تا امری طبیعی است. چون حروف دال و تا قریب‌المخرج‌اند. کما این‌که مقدار بسیاری از مصادر فارسی در پهلوی به‌صورت کلمات مختوم به «تن» بوده و اکنون به‌صورت دال می‌گوییم و می‌نویسیم: کردن، آفریدن، دیدن که همه با تا بوده‌اند.

۳. متن: کاکاش ـ کاکو درست است به معنای برادر.

لالا لایـــــی گـــــل زیـــــره [کاکوم رفته] دلم آروم نمی‌گیره[۱]
لالا لایـــــی گـــــل پســـــته کـــاکـــوم رفـــته کـــمربسته
لالالایـــــی گـــــل آبشـــن[۲] کـــاکـــوم آمـــد چشـــم روشـــن

شیراز ۱۸۸۶

۲۳

شبان آمد که یارم باز نیومد
نشستم تا سحر خوابم نیومد

شیراز ۱۸۸۶ م

۲۴

السون و بلسون[۳]*
دعا به بابای بچه برسون
اگر نشسته است پاشوانش[۴]
اگر وایستاده است بدوانش
بکند (بوکنه) فلفل دونه**
بیندازه تو خونه

---

۱. قسمت بین دو قلاب از لحاظ وزن شعر اضافی به‌نظر می‌رسد.

۲. یعنی گل آویشن

۳. این ترانه هنوز هم کم و بیش در اذهان معمرین جای خود را حفظ کرده در متن السان و بلسان که درست نیست. * این برگردان بدون معنی و مفهوم است. (ژ)

۴. پاشدن در لغت عامیانه به معنای برخاستن است و پاشواندن یعنی برخیزاندن و کسی را وادار به برخاستن کردن.

** عبارت نامفهوم است. شاید لازم است خوانده شود: بوکند (ژ) ـ حدس ژوکوفسکی کاملاً درست است و بوکند صحیح است نه بکند.

۲۵

لالا صد درد اومده به یه بار
غریبی و ره دور و غم یار

سیوند ۱۸۸۶

۲۶

لالا لایـــی گـــل زیـــره تـنگ و پـارو آدم گـیره[۱]
خـــالو سـفر مـرد پـیره خاله کرثوم بچه شـیره[۲]

سیوند ۱۸۸۶

۲۷

ننه لالات بکنم تا بزنه[۳] باد سحر
ننه نه مرگ تو باشه نه مرگ خالوت به سفر
ننه خالوت سفره، من از سفر می‌ترسم
چون برگ گل از باد صبا[۴] می‌لرزم
هرکسی آید و بیارد خبر خیر
ننه من نصف عمرم[۵] به آن می‌بخشم
ننه لالا رودم، لالا جانم لالا

بوشهر ۱۸۸۵

---

۱. در متن چنین است و معنی منسجمی ندارد. ظاهراً قسمت دوم باید منظور یکی از تنگ‌های منطقه فارس باشد. در این منطقه که نوعاً کوهستانی است، جاهایی که در مسیر اصلی کم‌عرض است «تنگ» خوانده می‌شود. در روزگاران گذشته عبور از این تنگ‌ها به مناسبت کمین دزدان، راهزنان، سواران عشایر بسیار خطرناک بود. ظاهراً صورت درست تنگ مارو باشد نه تنگ و پارو.

۲. در نسخه متن چنین آمده ولی چندان معنی روشنی ندارد. شاید خالوصفر باشد یا خالو در سفره (است). در این صورت بیت می‌تواند معنای درستی داشته باشد و خلاصه آنکه زن در حین گفتن لالایی نگرانی خود را از دوری شوهر بیان می‌کند که او با همه پیری از طریق تنگ سفر کرده و زن (کلثوم) با داشتن بچه شیرخواره دلواپس شوهر و نان‌آور خویش است. خالو اصلاً به‌معنای دای (دایی) است ولی در صفحات جنوب به نوعی جنبهٔ تفخیمی دارد کما این‌که در کردستان کاک گفته می‌شود که همان کاکو به‌معنای برادر مادر و دای، (دایی) باشد به‌صورت عنوانی احترام‌آمیز.

۳. در متن: بزند، سفر است

۴. تصحیح قیاسی: متن چه برگ گلی که خوار صبا

۵. ایضا: متن: از نصف عمرم

۲۸

ننه لالات بکنم که از جانم بیشتری
ننه نه مرگ تو باشد نه مرگ خالوت به سفر
ننه لالا، رودم لالا، جانم لالا

بوشهر ۱۸۸۵

۲۹

ننه رودم لالا کنه قد باباش بالا کنه
بابای رودم رفته سفر خدا به دادش برسه[۱]

سیوند ۱۸۸۶

۳۰

لالا لالا دو دردانه[۲]
شتر زده است به رودخونه
بار شتر چی‌چی بوده
هل و میخک و راجونه[۳]

سیوند ۱۸۸۶

۳۱

اکبر من خو[۴] می‌ره
آب به پای جو می‌ره
لالایی لالایی
اکبر من خواو می‌ره
برگو که بر باغ می‌ره[۵]

---

۱. متن: لالاکند، بالاکند، رفته است، برسه ۲. متن: دردانه، رودخانه، چه‌چه
۳. متن: راجانه که شاید رازیانه باشد که چون هل و میخک محصولی است گیاهی و معطر.
۴. خو = خواه = خواب ۵. می‌ره = می‌رود.

لالایی لالایی

سورمه (سورمق[۱]) ۱۸۸۶

۳۲

گلی از دست برفت و خار مانده
به من جور[۲] و جفا بسیار مانده
به دستم مانده طفل شیرخواری
مرا این یادگار یار مانده

شیراز ۱۸۸۶

۳۳

لالا لالا بابامنسون[۳]
دعا به مادرم برسون
طلب کردم من یک نونی
تو دست کردی به یه چِوکی
سبد دادی زآب رفتم
سر جوکی به خواب رفتم
دوتا ترک به ترکستان
مرا بردند به هندوستان
شوهر دادند به ده‌جازی
گذر کردم با صدنازی

شیراز ۱۸۸۶[۴]

---

۱. سورمه (سرمه) که امروز سورمق گفته می‌شود از مضافات فارس است.

۲. متن: جبر و جفا

۳. چنین است در متن: شاید هم منصور بود.

۴. ظاهراً داستان زنی است که در هنگام لالایی‌گفتن برای کودک خویش به یاد خاطرات تلخ خود می‌افتد و بدین‌گونه بازگو می‌کند که بابا سلام مرا به مادرم برسان. روزی از تو تکه نانی خواستم و تو مرا چوب زدی و دستور دادی که بروم آب بیاورم و من سر جوی به خواب رفتم و دو ترک مرا ربودند و به هندوستان بردند ←

۳۴

لالا لالا گل راجونهٔ من
بکش کفشا بیا در خونهٔ[۱] من
اگر حرف بدی از من شنیدی
بکش خنجر بزن بر سینهٔ من

شیراز ۱۸۸۶

۳۵

لالا لالا گل پسته
مرا تو کشتی از غصته[۲]
لالا لالا گل سوسن
پدر آمد چشمت روشن
لالا لالا عزیز من

تهران ۱۸۹۹

۳۶

لالایی گل من بلبل من رفته به خواب
لالایی دل من از عشق گشته کباب

تهران ۱۸۹۹

←

و شوهرم دادند به ده «جازی». چوک = چوب و جوک (جو، جوی). کلمات ترکستان و هندوستان بهتر است به‌صورت عامیانه: ترکسون و هندسون خوانده شود. معنای آخرین قسمت را نفهمیدم و شاید هم آن زن بعد از آن همه زجر و ستم که کشیده زندگانی خوشی یافته. کلمهٔ ده‌جازی را نیافتم. شاید جازی عوامانه «جهازی» باشد به معنی جهیز و به اصطلاح جهاز یا جهیزیهٔ فراوان عروس. شاید هم ده‌جازی (آدمی که ده (۱۰) جا زیست می‌کند) کنایه از سرگردانی و دربدری و خانه به‌دوشی و بلاتکلیفی.

۱. متن: راجانه، خانه
۲. غصته (= غصّه)

۳۷

دستک دستک دودستی*
از باغ گل گذشتی
چرا کلک نچیدی
کلک مرد جوان بود
لب تا لبش کتو (کتان) بود
کتان[۱] حاجیان بود
خبر بردند به بندر
واسهٔ زن اسکندر
دسمال[۲] شاسوخته شده
گلابتون دوخته شده

شیراز ۱۸۸۶

۳۸**

همراه خانم که رفته حموم؟
تماشا، زعفران، هزاران، خوش‌قدم، گل چمن[۳]***

* وقتی که با بچه‌ها دستک دستک بازی می‌کنند، سطور ذیل را به منزلهٔ برگردان به‌کار می‌برند. (ژ)
۱. شاید: کتون ۲. دسمال = دستمال
** تند حرف می‌زنند وقتی که از کودک مواظبت می‌کنند. (ژ)
۳. تماشا، زعفران، هزاران، خوش‌قدم و گل چمن اسامی کنیزانی است که با خانم در حمام همراه بوده‌اند.
*** نام گل چمن در سطر دوم نام زن است. (ژ)

۴
معماها

معما که در زبان ادبی «کردک» و «چیستان» نامیده می‌شود، به اسم معمول جنوب ایران، «گزگوشک» و «وروورونک» شهرت دارد. نمونه‌های زیر را در سال ۱۸۸۶ در شیراز و روستای سیوند یادداشت کرده‌ام. اکثر معماها به‌وسیلهٔ زنان ساخته شده. آنان اغلب با من‌درآوردی‌ها و حل معماها، در پشت دیوارهای حرمسرا، وقت می‌گذرانند. بعضی از معماها مورد توجه عموم هستند و شکل پایداری دارند، برخی دیگر بدیهه‌گویی‌هایی هستند که از زبان اشخاص مختلف و به صورتی اتفاقی شنیده شده.

شکل معماها، همان‌طور که خواهید دید، بسیار گوناگون است از نثر ساده تا کلمات موزون و شعر.

۱

عجایب صنعتی دیدم در این دشت　　　به جان چار [و] به تن پنج [و] به پا هشت

مرده و چهار حمال　تابوت

۲

امروز مهمان ماست فردا نوبت به شما

مرگ

۳

نه دست داره نه پا، خبر می‌بره همه‌جا

کاغذ [نامه]

۴

ســـــبتی دارم پـــــر از رطب زرد جرأت نمی‌کنم یکیشو بگیرم تو دست

منقل و آتش

۵

غلوله خلوله تو آب می‌افته می‌لوله رو زمین می‌افته نمی‌لوله

گوجه

۶

چهارتا کاکا عقب همدیگر می‌دوند

چرخ آب

۷

تا توش[1] نکنی خوابش نمیاد

قفل

۸

نه چادر ننه نمی‌تونم[2] طی کنم نــه پـول بـابا، نـمی‌تونم بشـمرم

آسمان و ستارگان

---

۱. متن: تویش، نمی‌آید

۲. متن: نمی‌توانم

۹

یک مار تو دو سولاخ[۱] سر می‌کنه

بند

۱۰

دالون دراز ملاباقر غلغل می‌کنه تا طبل آخر[۲]

قلیان

۱۱

سیاه سیاه مو نداره گوشت و استخون[۳] نداره

زالو

۱۲

در بسته دالون بسته قبای سبزی با تو جسته

پسته

۱۳

دکان اولی تافته فروش، دکان دویمی آردفروش، دکان سیومی هیمه‌فروش

سنجد

۱۴

در نداره گنجینه / دیوار نداره گنجینه / کنگره داره گنجینه / ترکیده سر داره گنجینه

خشخاش

---

۱. سولاخ = سوراخ

۲. طبل آخر ظاهراً اشاره به سه‌بار طبلی بوده که ساعات شب را اعلام می‌کرد و بعد از طبل آخر دیگر کسی حق بیرون آمدن از منزل را نداشته و اینجا مجازاً تا دیرترین هنگام عبور و مرور، قلیان ملاباقر درکار بوده.

۳. متن: گوشت استخوان

۱۵

تا ترش نکنی تویش نمیاد

نخ و سوزن

۱۶

این چه چیزه همه تو تویش

گوش

۱۷

دو دست داره پا نداره   شکم داره روده نداره[۱]

بالاپوش نمدی

۱۸

تر می‌ره[۲] خشک درمی‌آد[۳].

نان

۱۹

گوشته نه گوشته دشمن گوشته[۴]

کرم دندان

۲۰

گلیمی داریم چهارگوشه پر از کاه و فروشه

زمین

---

۱. متن همه‌جا: ندارد

۲. تصحیح قیاسی: متن: می‌رود

۳. تصحیح قیاسی، متن: می‌آید

۴. گوشت است

۲۱

سنگ بالا سنگه، بالاتر دو غار پلنگه، بالاتر دو چشمهٔ آبه، بالاتر دو قوچ بـه جـنگه، بالاتر تخت سلیمون، بالاتر کله به قاشه[۱]

دندان و دماغ و چشم و ابرو و پیشانی و شپش

۲۲

پس دریچه یکی می‌گه[۲] هو

باد

۲۳

یک اطاق دارم پر از چوب یکی ندارم دستم بگیرم

شاخ‌های گوسفند

۲۴

قلم خداوند پیش بنده

زبان

۲۵

می‌ره آخر برمی‌گرده[۳]

سال

۲۶

تو نمی‌خوری او را، او ترا می‌خورد

خاک

---

۱. در متن: همهٔ افعال به‌صورت ادبی آمده: سنگ است، پلنگ است...

۲. متن: می‌گوید

۳. متن: رود، گردد.

۲۷

عجایب صنعتی دیدم در این تل
که آب از زیر آتش می‌زنه غل[۱]

قلیان

۲۸

یکی می‌ره یکی وامیسه یکی می‌لرزه[۲]

آب و سنگ و بید

۲۹

ننه‌م حقه داده حقهٔ سرنقره داده می‌تونم درشو واکنم نمی‌تونم ببندم

تخم‌مرغ

۳۰

آسمان کوچک برف می‌ریزد.

الک و آرد

۳۱

سرانداز مادرم هست پیش پدرم

زن شوهرکرده[۳]

۳۲

اشکافت[۴] تنگ و تاریک پر از مور سر باریک

تفنگ و باروت

---

۱. متن: آب... می‌زند غلغل

۲. متن: رود، وامی‌ایستد، یکی میلرزد

۳. ارتباط این جواب را با آن چیستان درنیافتم.

۴. ظاهراً همان که امروز «اشکاف» گفته می‌شود یعنی کمد.

۳۳

چهار در زمین دو در هوا

این خربزه است[۱]

۳۴

تو صندوق جان داره نفس نداره

بچه در شکم

۳۵

می‌خوره و می‌ریزه و می‌گرده

زنبور عسل

۳۶

تا نریزی غند نمی‌کنی

نان

۳۷

صندوق یکی و در صندوق سی و دوتا

دهان و دندان

۳۸

هرچه می‌خوره سیر نمیشه

خاک

---

۱. متن: ای خربزه است. ارتباط این لغز هم با جوابش چندان استوار نیست. مگر این‌که چهارپای خر بر زمین منظور باشد و دو شاخ بز. بر هوا.

۳۹

این برکو، آن برکو، میان کوه نقاره[1] بکو[ب]

کنار آب

۴۰

سنگ بالا سنگ چی چیه
آسیاب چهار سنگ چی چیه
دو خیک روغن چی چیه
دو شمع روشن چی چیه
دو کمند هندی چی چیه
تخت سلیمون[2] چی چیه
گلهٔ گوسفند چی چیه
بازار ریسمان چی چیه[3]

دندان و چانه و سوراخ دماغ و چشم و ابرو و پیشانی و شپش و موی سر

۴۱

گردک گردک مثال تخم پدرت   وقتی می‌شکافه[4] مثال ناموس مادرت

غوزه پنبه

۴۲

صندوقدار خانهٔ خدا

ماه

---

۱. همان که امروزه مستراح یا دست‌شویی می‌گوییم.
۲. متن: سلیمان
۳. متن، همه‌جا: چه چیز است. شبیه به این لغز در شمارهٔ ۲۱ آمده است.
۴. متن: می‌شکافد

۴۳

قاز کلنگ بی‌دم، نه جو می‌خوره نه گندم   راه می‌ره به نرمی بار می‌کشه به‌سختی

کشتی

۴۴

قوتی قوتی عجب قوتی   صد تا قوتی تو یک قوتی[۱]

انار

۴۵

چیست این لعبت پسندیده[۲]
پیرهن سبز و سرخ پوشیده
در میان دو حقهٔ چوبی
صدهزاران هنر گنجیده

پسته

۴۶

از دور دیدم یک گله دختر[۳]
همه چادر سفید قوم کلونتر

کبوتر

۴۷

پرنده که [بودست][۴] بی‌بال و بی‌پر   نه‌زاییده مادر نه دیده پدر

باد

---

۱. امروزه ما قوطی می‌نویسیم.
۲. تصحیح قیاسی. متن: این چیز لعبت... پیراهن سبز سرخ
۳. در کودکی، خود شنیده بودم: از اون بالا میاد یک گله...
۴. اگر نباشد بیت وزن ندارد

۴۸

نـافه تـو نـافه میخ‌ها تـو سـولاخه   تو به زیری من به بابا، تو نجنبی من مـــــی‌جنبم[۱]

آسیا

۴۹

آب مـی‌آید در ایـن شـر و شـر   آتش زیـر مـی‌خانه غـر و غـر
صد بلبل مستانه مست و مست   این سگ‌های دیوانـه وق و وق
سنگ و صدف و شانه شق و شق

حمام

۵۰

از در درآمد حیدری جونش[۲] گذاشت رو صندلی گفت یا محمد یا علی

شمع

۵۱

سر داره جون نداره[۳]

قلم

۵۲

بر همه عالم واجب است.

کفن

---

۱. متن: آسیاب که غلط است سعدی فریاد: آسیا سنگ زیرین ثابت است لاجرم تحمل بارگران همی کند و جایی دیگر:
بگـرد بـر سـرم ای آسـیای دور زمـان   به هر طرف که توانی که سنگ زیرینم
۲. متن: جانش. من در کودکی به جای کلمهٔ «جونش» کلمهٔ دیگری شنیده بودم.
۳. متن: جان

۵۳

صندوق یکی قلفش[۱] دوتا.

دل و گوش

۵۴ب

حوض گلاب با لنگی‌ته.

دهان و زبان

۵۵

شب می‌ره پیرمرد، روز می‌ره پیرمرد، خسته نمی‌شه پیرمرد.

آسیا

۵۶

تو می‌ری او می‌ره، تو وامی‌ایسی او وامی‌سه.[۲]

سایه

۵۷

تا پیر پیر نشه، دندونش در نمی‌شه[۳]

سبد

۵۸

می‌ره رو کوه سنگ می‌اندازه[۴] پایین

تیغ دلاکی

---

۱. یعنی قفل

۲. متن: وامی‌ایستی... وامی‌ایسته

۳. متن: پیر نمی‌شود دندانش در نمی‌شود

۴. ایضاً: می‌رود، می‌اندازد.

۵۹

[چیست][1] این چیز لعبت آبی
در بر او قبای عنابی
تن او همچو ساعت خوب است
پای او همچو[2] پای مرغابی

ریباس[3]

٦۰

ننه گلی بابی گلی بچه می‌سازه[4] گنبد گلی

خیار

٦۱

یک وجبک نیم وجبک
نه بیشترک نه کمترک
ترکیده سر پشم هلو
وقت سحر خوردن او

پاچه

٦۲

قدش به علف برده‌بویش به صنوبر   شش نان تنک دارد، یک کاسه مزور حلقهٔ زرین[5]

---

۱. به قیاس افزودم که وزن و معنی درست آید.   ۲. متن: همچون
۳. ریواس، ریواج هم آمده.   ۴. متن: سازد
۵. بردن به‌معنای شبیه بودن، شباهت داشتن. غرض از شش نان تنگ گل برگ‌های آن است. حافظ فرماید:
رسید موسم آن کاز طرب چو نرگس
مست   نهد به پای قدح هرکه شش درم دارد
و غرض از کاسهٔ مزور همان قدح یا قسمت درونی گل است ولی ارتباط «حلقه زرین» را با اصل لغز
←

نرگس

٦٣

کامش طبل جنگی پایش نی هندی. چشمش [از] دور نمایان است. ابرویش یک کمان است. سرش جوز قند است. گوشش بادبزن است.

گوسفند

٦۴

این چیه[1] که خاک بر سر می‌کنه.

کلنگ

٦۵

بند سیاهی آلاپیسه هرجا می‌اندازیش می‌رسه.

چشم

٦٦

می‌دونم اما نمی‌دونم.

مرگ

٦٧

این چیه[2] که صدمن بار دارد، خودش بی‌جان و بارش جان دارد.

نعل قاطر

←

ندانستم و مسلماً «حقه» صحیح است نه حلقه ولی کلاً زاید به‌نظر می‌رسد. مگر این که "حقهٔ زرین نرگس" و امضای چیستان بدانیم.

۱. متن: چه

٦٨

بلبلی کنگ گلی صاحب کرم در شاخ زار بیرونش

برنجی که بعد از خوردن پلاو (پلو) به ریش می‌ماند

٦٩

از دور دیدم دو صنم برابری می‌کرد　　دعوی به سر زلف پری می‌کرد
یارب به فدای هردو گردم　　جنگ به زبان زرگری می‌کرد

گوشواره

۷۰

سنگینی بازار چه چیز است. سبکی[۱] بازار چه چیز است. سفیدی بازار چه چیز است

سرب و پنبه و گچ

۷۱

اتاتو و ماتاتو سر باریک و کو... کوتو

درفش[۲]

۷۲

سرش کرباس بنش کرباس　　زبان شیرین خدانشناس

مقراض [= قیچی]

۷۳

دورش ناری پایش چناری

---

۱. متن: سبوکی. ظاهراً آخر هر قسمت لغز «چی‌چیه» باشد که به زبان عوامانه نزدیک است. نه «چه چیز است»

۲. به‌نظر می‌آید که منظور همان وسیله‌ای است که کفاشان به کار می‌برند، برای سوراخ‌کردن اشیاء ضخیم مانند چرم، نه درفش به معنای پرچم، رایت.

زهله[۱] داری ورش داری

آتش

۷۴

اپکه دوپکه درازکه سولاخکه دست زنکه*

دستار

۷۵

آسمان رنگ اژدها پیکر
مرده را زنده می‌کند به نظر

لاک‌پشت

۷۶

تو سفیدی سربه‌بالا، من سیاهم سربه‌زیر، تو به زیری من به بالا[۲]، تو نمی‌جنبی، من می‌جنبم

کاغذ و قلم

۷۷

سبزه سبزه چو علف والله بالله نه علف[۳]
زرد زرده چو لیمو والله بالله نه لیمو
چربه چربه چو روغن والله بالله نه روغن

پسته

۷۸

دالون دراز و تنگ و تاریک

---

۱. همان «زهره» زهره داشتن به معنای جرأت‌داشتن است.

* درآمد افسانه بدون معنی.

۲. تصحیح قیاسی: متن: سربه‌بالایی... سربه‌زیرم، به بالایم.

۳. متن: سبز است سبز است چو علف والله...، زرد است چو لیمو...، زرد است، چرب است چرب است....

آقا خوابیده دراز و باریک

شمشیر و غلاف

۷۹

هرجا که می‌افته نمی‌شکنه   تو آب می‌افته می‌شکنه

کاغذ

۸۰

سفید است مو نداره، نه ته داره [که] بنشینه نه بال داره [که] بپره

برف

۸۱

مار سیمین حلقه کرده است آب سفید درمیان
آب خوراک مار گردد، چون شود آب تمام...
مار درماند ز جان[۱]

چراغ

۸۲

چهارتا کاکا تو یه قبا خوابیده

گردو

۸۳

ازین دور اومده سه تا علمدار[۲]
کدوم کاکوی منه کلاه قلمکار
کدوم عموی منه پشتو طلایی

---

۱. اشاره است به چراغ‌های نفتی که نفت در میان آن می‌ریختند و فتیله‌ای چون مار در آن تعبیه می‌کردند و نفت جذب فتیله می‌شد و می‌سوخت و چون نفت تمام می‌شد فتیله از کار بازمی‌ماند.

۲. متن: منا ــ تصحیح قیاسی. منه = من است. قلمکار نوعی پارچه منقش بود که امروزه نیز بافته می‌شود. پشتو همان پیشتو مأخوذ از فرانسه است به‌معنای اسلحه کمری.

کدوم دایی منه شال رضایی

انار با گل و برگش

۸۴

این بر کوه سفید پلاو[۱] و آن بر کوه سفید پلاو، میان کوه زرد پلاو

تخم‌مرغ

۸۵

ماهی شکم دریده رحل به رویش کشیده، هرکه آن را بداند عقل بزرگان دارد.

قلمدان

۸۶

این سر کوه دویدم آن سر کـوه دویـدم ملکی[۲] کهنه خریدم خر زردی ندیدم

شکارچی

۸۷

کوزه سبز صندلی دستش مزن که می‌شکنه

زن حامله

۸۸

عجایب صنعتی دیدم در این دشت[۳]
که بی‌جان دنبال جان‌دار می‌گشت

خیش و گاو

---

۱. پلاو همان است که امروز پلو گفته و نوشته می‌شود.

۲. متن: مالکی ولی صحیح همان ملکی است که نوع مرغوبی از گیوه است و معروف است که بهترین نوع آن درکرمانشاه تهیه می‌شود.

۳. متن: عجب. در آن روزگار کودکی این لغز را چنین شنیده بودم: عجایب... که بی‌جان، در پی... و جواب آن تفنگ بود.

۸۹

صندوقی هست دربسته پــر از خــانم روبســته

انار

۹۰

تا شب نرود روز به جایی نرسد

شتر

۹۱

بلند بلند و مرحبا گردن کج و بی‌حیا

[راه]

۹۲

پس کوه سفید سرخاب می‌زند

ریباس

۹۳

بــــلندبلند پــاش آ بــلند ســبز و تــماشا
بلند سبز است و شیرین بــلند ســرش دهــان‌گیر

کاهو

۹۴

یــاقوت و بــرج زرنگــاره رو کوه زمــرد [ی] ســواره
ای لعبتک چنین مشــوش مرغ سحر [ی] در انتظاره

گل

۹۵

گنبد سبز و گرد و کج با لشکر در میانش ای نچین ای نچین

هندوانه

۵

نمونه‌های مضامین گوناگون

در این بخش که نمی‌توان نام یکی از بخش‌های پیشین را بدان داد، نمونه‌هایی از آثار عامیانه که به مراسم و سنت‌های خاص تعلق ندارند و به جهت قلت نمونه‌ها نیز بخش‌های جداگانه را تشکیل نمی‌دهند گردآوری شده است.

در اینجا زمزمهٔ درویشان دوره‌گرد و نابینایان (شماره‌های ۱ تا ۵) ترانه‌های چارواداران (شماره‌های ۶ تا ۸)، قطعاتی که وضع زنان را ترسیم می‌کند، لودگی‌های زنانه (گاهی بدون معنی عمیق خاص، نکته‌ها و شماره‌های ۹ تا ۱۴) ترانه‌هایی ظاهراً از ترانه‌های موسیقی که از آن‌ها آثاری از برگردان به چشم می‌خورند (شماره‌های ۱۵ تا ۲۳)، اشعار غنایی عاشقانه دربارهٔ معشوقه، عشق، دشواری‌های زندگی، بی‌وفایی‌ها (شماره‌ها ۲۴ تا ۵۳) اشعار و لودگی‌های ترانه‌ای که به بعضی رسوم و عادات ارتباط دارد، بازی و سرگرمی‌ها (۵۴ تا ۵۶) و بالاخره جناس‌های عامیانه، اشعاری از حوادث سال، هجو طبقات، اشخاص و وقایع (شماره‌های ۵۷ تا ۶۶) را می‌خوانید.

۱

باز آمدیم باز اومدیم[1]
اردک بودیم قاز اومدیم
از راه شیراز اومدیم
با عشوه و ناز اومدیم

---

۱. در نسخه همه‌جا «آمدیم»

با فوج سرباز اومدیم
اومدیم ما سیستان
سیستان و گاب‌هاشون[۱]
هرات و شیرخشتاشون[۲]
مشهد و شب کلاهاشون
قوچان و پوستیناشون
دره‌گز و سواراشون
نیشابور و نخوداشون
شیروان[۳] و دره‌هاشون
سبزوار و بره‌هاشون
مزینان و پنبه‌هاشون
عباس‌آباد و گرجیاشون
میون دشت و کم‌آباشون
میامی و راه‌هاشون
شهرود و شب گزاشون[۴]
دامغان و فندقاشون
سمنون و مسجداشون
سنگسر و بابیاشون
قشلاق و هندوناشون[۵]
ایوانکیف و بچه‌هاشون
خاتون‌آباد و جوجه‌هاشون
طهرون و شازده‌هاشون
باز آمدیم، بازاومدیم

---

۱. یعنی گاوهاشان
۲. در متن همه‌جا: شان آمده: گابهاشان، شیرخشتاشان...
۳. تصحیح قیاسی متن: زعفران
۴. شهرود = شاهرود، شب‌گز: نوعی حشره که غریب‌گز و مله هم خوانده می‌شوند و فقط افراد مسافر و غریب را نیش می‌زنند.
۵. هندونا = هندوانه‌ها

اردک[۱] بودیم قاز اومدیم
باز اومدیم شابدولظیم[۲]
شابدولظیم و تعریفاشون
گنارگرد و راه داراشون[۳]
حوض سلطون و بدآباشون[۴]
قم و امامزاده‌هاشون
کاشون و عقرباشون
قهرود و آلواشون
اصباهون و بیه‌هاشون[۵]
شیراز و شاعراشون
فسا و ملکیاشون[۶]
کازرون و شیطوناشون
جماروم و خرمه‌هاشون[۷]
نیریز و بابیاشون
دشب ارجنه و شیرهاشون[۸]
بوشهر و دریاهاشون
باز اومدیم باز اومدیم
با عشوه و ناز اومدیم
باز اومدیم به قزبین
قزبین و چاقواشون
همدون و جمریاشون[۹]

---

۱. در متن، همه‌جا: اوردک آمده.
۲. در متن: شاه عبدالعظیم که در وزن مخصوص لحن عامیانه نمی‌آید.
۳. کناره‌گرد از دهات شهرری است بر کنار جادهٔ شیراز به تهران و راه‌دار یعنی مأمورین راه.
۴. یعنی آب‌های بدشان
۵. کلمهٔ بیه را ندانستم چیست.
۶. ملکی نوعی گیوه و در حقیقت کفشی است که رویهٔ آن پارچه خاصی است.
۷. منظور جهرم و خرماهاشون
۸. دشت ارژن از مضافات شیراز که در قدیم مرکز زندگی شیرها بوده.
۹. تصحیح قیاسی متن: چمره‌هاشون. حمری یعنی مردم فرومایه و پست‌تبار (لات)

زنجان و تتوناشون[۱]
ارومیه و پاپاهاشون[۲]
تبریز و گله‌هاشون
آشتیون و صابوناشون
گرکون[۳] و میرزاهاشان
یزد و زنجیراشون[۴]
اردسون[۵] و ارده‌هاشون
ریگسون[۶] و ارزناشون
ساوه و اناراشون
ناوند[۷] و گلاویاشون
نوش‌جون[۸] زناشون
آن زنای تومون کوتاشون[۹]
جون و دل مردهاشون
بروجرد و طاپیاشون
طاپیای[۱۰] ناپخته‌هاشون
هرچه از ایشون برآید
به‌خیر آقا آشون
توسرکان و بیل دسته‌هاشون
دولت‌آباد[۱۱] و شیره‌هاشون
سامن[۱۲] و باسلوقاشون[۱۳]

---

۱. توتون‌هایشان ازین‌جا برمی‌آید که درگذشته زنجان از مراکز کشت توتون بوده.
۲. ارومیه مرکز آسوریان و مسیحیان است و پاپاها یعنی کشیشان مسیحی.
۳. متن: گیرکون
۴. تصحیح قیاسی متن: زنجیر
۵. اردستان
۶. ریگستان
۷. نهاوند و گلابی‌هایشان
۸. نوش جان
۹. زن‌های تنبان کوتاه
۱۰. طاپی به‌معنای هویج است.
۱۱. غرض دولت‌آباد ملایر است که به داشتن شیره‌های خوب انگور شهرت داشت.
۱۲. ظاهراً مقصود ده سامان است زادگاه عمان سامانی.
۱۳. باسلوق نوعی شیرینی محلی است که با شکر یا شیره و آرد و گردو درست می‌شد و هنوز هم سوغات بروجرد و ملایر همان باسلوق است و در متن این کلمه به‌صورت باستوق آمده.

بجرود[۱] و گیلاشون
اورزمون و حلاجاشون[۲]
سیلاخور و یونجه‌هاشون
نوش‌جون خر و گاواشون
سگوند و سگاشون
کنگور[۳] و دزدهاشون
کرمانشاه و روغناشون
کرمون و جامه‌هاشون
خبیص[۴] و رنگ‌هاشون
ماهون و بادوماشون
کفترخون و زنگیاشون[۵]
باز اومدیم، باز اومدیم
اردک بودیم قاز اومدیم
از راه شیراز اومدیم
با عشوه و ناز اومدیم
با فوج سرباز اومدیم

اصفهان ۱۸۸۵ م

۲

از این‌جا که پریدیم به کومیشه[۶] رسیدیم

---

۱. از بجرود ظاهراً بروجرد منظور است و گیلاشان را ندانستم چیست. شاید گیل (گیلو) به معنای زالزالک باش که در کوه گیلومه بدان منسوب است.

۲. اورزمان از مناطق لرستان است. حلاج به‌معنای پنبه‌زن است و چک و کمان وسایل کار پنبه‌زن و لحاف‌دوز

۳. کنگور = کنگاور از شهرهای کرمانشاه. معبد بزرگ آناهیتا در این محل است و خرابه‌های این معبد هنوز باقی است. به همین مناسبت کنگاور را قصراللصوص یعنی کاخ دزدان می‌خواندند.

۴. خبیص از شهرهای بلوچستان است و شهداء خوانده می‌شود.

۵. کبوترخان. ولی ارتباط کفترخان و زنگیان را نیافتم.

۶. قمشه در ۸۰ کیلومتری جنوب اصفهان که در زمان پهلوی اول نام شهرضا یافت و پس از انقلاب اسلامی باز قمشه خوانده شد.

کومیشه و قمقماشون
بدنیست لبظ[۱]هاشون
امان از صحراهاشون
بچه و کهر[۲]اشون
از این جاکه پریدیم به اصفاهون رسیدیم
اصفهون و چاه‌هاشون[۳]
چه جای باصفاشون
چه مرد مومناشون
امان از مدرّساشون
بد نیست طلباشون[۴]
امان از این دعاشون
از این جاکه پریدیم به کاشون رسیدیم
کاشون و مسّه‌ها[۵]شون
امان از صیغه‌هاشون
بد نیست آوازاشون[۶]
از این جاکه پریدیم به طهرون رسیدیم
طهران و برج‌هاشون
مسند[۷] و غالیاشون
پاتخت پادشاهاشون
دکونّ و صرافاشون
زنای خوشگلاشون

---

۱. لبظ = لفظ.
۲. کهر= اسب.
۳. منظور همان چاه‌های مستراح‌هاست که بالوعه آن به مصرف کود می‌رسید.
۴. طلبه‌هایشان.
۵. مسه = مسینه، کاشان به مناسبت اشیاء مسینه‌اش شهرت داشت.
۶. استعداد آواز در مردم کاشان فراوان بود و بسیاری از خوانندگان مشهور از کاشان بودند.
۷. مسند نوعی فرش است در اندازه کوچک. غالیا منظور قالی است.

خالای پشت پاشون[۱]
بچای خوشگلاشون[۲]
قوز[۳] می‌کند سگاشون
مادر لوندند همشون[۴]
بزغاله‌بندند همشون[۵]
خیلی قشنگ‌اند همشون

شیراز ۱۸۸۶

۳

شبی که منزلم پول[۶] فسا بود
دودستم گردن خیرالنسا بود
دودست کردم لبونش را ببوسم
کلیدش نقره و قلفش طلا بود[۷]
شبی که منزلم بر دشت و در بود
عجب ماهی درکوه و کمر بود
دودست کردم لبونش را ببوسم
شب چهارشنبه و ماه صفر بود[۸]
شبی که منزلم کوی تو باشد
طناب گردنم موی تو باشد

---

۱. خالا = خال‌های پشت‌پای ایشان
۲. بچا = بچه‌ها و به قرینه خوشگلاشون غرض امارد است. امروز هنوز اصطلاح بچه‌خوشگل بدین معنی باقی است.
۳. متن: گوز می‌کند
۴. همشون = همه ایشان، ایشان همگی
۵. متن: بزگاله
۶. پول = فول امروز پل گفته می‌شود. پل فسا منزل اول شیراز است به سوی شرق
۷. لبونش = لبانش، قلف = قفل
۸. هم چهارشنبه هم ماه صفر در ذهن عوام آمیخته به اعتقادات اغلب خرافاتی است. شب چهارشنبه آداب خاصی دارد و حرمت خاصی. ماه صفر نیز هم اربعین حسینی دارد هم وفات پیغمبر اکرم و امام حسن مجتبی(۲۸ صفر) هم وفات امام رضا(ع) (۲۹ صفر). در مراثی آمده که

دختر بدرالدجی امشب سه‌جا دارد عزا　　　گاه می‌گوید پدر گاهی حسن گاهی رضا

شبی که حاجیان از مکه آیند
زیارتگاه من روی تو باشد
شبی که منزلم پای گداره
نکندم هیمه و گفتم بهاره
بسوزد طالع و بخت یتیمون
که هرجا می‌روم سرما به کاره
شب اول که منزل در رباطه[۱]
شب دوم رباط آکماله
شب سوم به قهرو[د] لاله‌زاره
شب چارم به کاشون تنگ‌یاره

اصفهان ۱۸۸۵

۴

از قصاباس[۲] دنبه
از سربازاس سنبه
از فراشاست جارو
از علافاس پارو
از حمومیاست نوره[۳]
از آهنگراس کوره
از عطاراس زیره[۴]
از رعیتاس بیلی[۵]
از اربابای تازی[۶]

---

۱. متن: رباط است. رباط به معنی کاروانسراست. آکمال یعنی آقاکمال.
۲. از قصاباس = از قصابان است. متن: قصاباست، سربازاست....
۳. حمومیا = حمامی‌ها یعنی کارگران حمام، نوره یا به تعبیری «واجبی» همان داروی نظافت یعنی مادهٔ ازاله موهای عورت است.
۴. دانه‌ای گیاهی و خوردنی که بهترین آن درکرمان به‌عمل می‌آید و در دکان عطاری فروخته می‌شود.
۵. رعیتا = رعیت‌ها یعنی روستائیان.
۶. تازی به‌معنای سگ شکاری

از دختراس نازی
از بچه‌هاس بازی
از شغالاس زوزه
از کوزه‌گراس کوزه
از گرزهاس غیزه
از عرباس نیزه[۱]
نیزه و غیزه و کوزه و زوزه و بازی و نازی و تازی و بیلی و زیره و کوره و نوره و پارو و جارو و سنبه و دنبه و قندیل و مندیل
مرد غریبم وزی پنبه
از راه رسیدم زی پنبه

اصفهان ۱۸۸۵

۵

اول خـــدا بـــخونم[۲]	جـــاری ده از زبـــونم[۳]
بـــر حـــال نـــاتوونم	دنـــیا بـــفا نـــداره
هـــرکس چـــیزی بـــدونه	تـــخم خـــوبی نشـــونه
بـــاری مـــنزل‌رسونه[۴]	دنـــیا بـــفا نـــداره
وقـــتی کـــه بـــچه بـــودم	دست مـــاماچه[۵] بـــودم
پســـتون بـــه لبـــچه بـــودم	دنـــیا بـــفا نـــداره
دور مـــرا جـــوشیدند	رخت مـــرا پـــوشیدند
شـــیرینی مـــرا نـــوشیدند	دنـــیا بـــفا نـــداره

۱. یعنی عرب‌ها، اعراب

من خود این تصنیف را از دوستی به‌نام تقی مجیدی (که خدایش بیامرزاد) شنیده‌ام. بعد از خواندن قطعات مفصل و موزون نخستین منظومه، پشت سرهم‌کردن نیزه و غیزه و... نفسی جانانه می‌خواست و حالی و هیجانی و ادای کلمات آخرین خاصه «زیب‌پنبه» شور و ولوله‌ای داشت. با ترکیب شدّد حرف آخر ریب و حرف اول پنبه.

۲. بخوانم

۳. زبانم

۴. یعنی هرکس خوبی کند باری به منزل می‌رساند.

۵. ماماچه: قابله، کسی که به مادر در تولد فرزند کمک می‌کند. تصنیف‌ساز مراحل عمر را حکایت می‌کند.

هشتند[۱] مرا گهواره — مادر بود غم‌خواره
شیرم داد بسیاره — دنیا بفا نداره
یک سالگی نشستم — خرک[۲] دادند به دستم
شیرین به لب می‌لستم[۳] — دنیا بفا نداره
دو ساله که گشتم — از سر شیر گذشتم
به پای خود می‌گشتم[۴] — دنیا بفا نداره
وقتی شدم سه ساله — چارپا می‌روم گل لاله[۵]
مثل گاو و گوساله — دنیا بفا نداره
وقتی شدم چارساله — رفتم خونهٔ خاله
چیزی توی پیاله — دنیا بفا نداره
پنج ساله هوشی دارم — لبظ[۶] و خاموشی دارم
پند به گوشی دارم — دنیا بفا نداره
شش ساله بازی‌گوشم — با مرد و زن می‌جوشم
همیشه فحش فروشم — دنیا بفا نداره
هفت ساله ریزه دندون — مثال رسم مردم
ای عارفان خندون — دنیا بفا نداره
هشت ساله با کتابم — این شاطر جلابم
این سر آن سر می‌دانم — دنیا بفا نداره
نه ساله لاله گیرم — آب زلاله گیرم
شال و قبا بگیرم — دنیا بفا نداره

---

۱. هشتند یعنی نهادند.
۲. خرک به معنای خرما خرک است که نوعی خرمای سخت و سفت وخشک است. چون در این سن، طفل دندان درمی‌آورد و در نتیجه لثه‌های او می‌خارد، بدو خرما خرک می‌دهند که هم شیرین و پرکالری است هم سخت و خشک که خوردن آن موجب رفع خارش لثه‌های طفل می‌شود.
۳. لستن، لشتن یعنی لیس زدن. در فرانسه هم لەشه Lecher به همین معنای لیسیدن است و در عربی لحس.
۴. منظور آن که در سه سالگی شیر خوردن را رها کردم و با پاهای خود - بدون کمک گرفتن از دیوار و امثال آن و حتی از گرفتن دست پدر و مادر - راه می‌رفتم.
۵. معنای این جمله را نیافتم. شاید با چهارپا دویدن منظور اوست.
۶. یعنی لفظ.

ده‌ساله بانمازم　　برات [ ] بسازم[1]
پیش خدا سرفرازم　　دنیا بقا نداره
بیست‌ساله زورمندم　　چیز خوبی پسندم[2]
از ته دل می‌خندم　　دنیا بقا نداره
سی‌ساله خانه دارم　　باری به شانه دارم
مجلس زنانه دارم　　دنیا بقا نداره
چل‌سالگی حبیبم　　به درد خود طبیبم
با پدر و مادر نصیبم　　دنیا بقا نداره
پنجاه رسد به پیری　　غمی نخور می‌میری
هرچند کشی اسیری　　دنیا بقا نداره
شصت‌سال نیست عمرم　　عمر خودم شمردم[3]
انگار بگیر که مردم　　دنیا بقا نداره
هفتاد ساله خمیدم　　از دست دل رمیدم
مرگ خودم را دیدم　　دنیا بقا نداره
هشتادساله شکستم　　در جای خود نشستم
دل بر خدا ببستم　　دنیا بقا نداره
جون از قالب به‌در شد　　همسایگان خبر شد
سه‌روز نوحه‌گر شد　　دنیا بقا نداره
اسب چوکی[4] آوردند　　او را سوار کردند
اخر منزلش[5] ببردند　　دنیا بقا نداره
او را دادند به غسال[6]　　او را بشست به هرحال
کفن برید به تمثال　　دنیا بقا نداره

---

۱. «معنی این کلمات را نفهمیدم» ـ مسلماً در قسمت دوم بیت کلمه‌ای افتاده. به‌نظر من کلمهٔ افتاده «وضو» است از معنای شعر این است که در ده‌سالگی می‌توانم وضو بسازم و نماز بخوانم و به تعبیری دیگر با تعلیمات دینی آشنا شوم.

۲. متن: چیزی خوبی

۳. متن: عمرم خودم...

۴. چوکی = چوبی و غرض از اسب چوبین تابوت است.

۵. متن: بر منزلش

۶. غسال به‌معنای مرده‌شوی (= مرده‌شور)

آبـــی بــه روش ریــختند خاک هم بالاش ریختند
از روی او گـــــریختند دنـــــیا بـــفا نــداره
مــردی بکـن سـموری حـالا کـه تـوی گـوری
خــوراک مـار و مـوری دنـــــیا بـــفا نــداره

شیراز ۱۸۸۶

٦

هی یاران یار من کو یار من کو
میون[1] قافله دلدار من کو
میون قافله گشتی زنم من
سفر برگشته‌ای سوقات من کو
سفر برگشته‌ام من شرمسارم
ندارم تحفه‌ای لایق یارم
منم در عالم و یک جان شیرین
بفرما تا همین دم من درآرم
هی یاران جان شیرین ارزانیت باد
دو بوس از کنج لب مهمانیت باد

شیراز ۱۸۸۶

۱. میون = میان

۷[۱]

ول غنچهٔ من بار سفر بسته است[۲]
شال گل نار به کمر بسته است
شالش گل نار و خنجرش فیروزه
حرفش نزنین که جیگرش[۳] می‌سوزه
ول غنچه من بار سفر داره
طاقت گرما تا کی داره
[من] ابرشوم سایه زنم صحرا را
تا ول غنچهٔ من نخورد گرما را

شیراز ۱۸۸۶

۸

رودخونهٔ دالکی کردی هلاکم*
ولایت مانده و حب نباتم
از اون ترسم بمیرم در غریبی
که دلبر آید و نشناسه خاکم

شیراز ۱۸۸۶

۹

دخترکه [ ][۴] یکی بس**
اگر دوتا شود ننه نه بی‌کس
اگر سه‌تا شود تیرخونه بشکن

---

۱. ترجمهٔ شماره‌های ۶ و ۷ در مقالهٔ من با عنوان «لالایی‌ها و ناله‌های حزین مردم‌شهری و کوچ‌نشین ایران» که قبلاً از آن نام برده‌ام درج شده بود. (ژ)

۲. متن: بسته شب. ول به معنای گل است. تبدیل واو به گاف مثل ویشتاسب و گشتاسب معمول است.

۳. متن: جگر.

* رودخانه دالکی در راه شیراز به بوشهر (ژ)

۴. به‌نظر می‌آید که کلمه‌ای افتاده. وزن مختل به‌نظر می‌رسد. شاید هم: دختر که خدا دهد...

** ترجمهٔ این قطعه در مقالهٔ «لالایی‌ها و ناله‌های حزین مردی شهری و کوچ‌نشین ایران» درج شده بود. (ژ)

اگر چهارتا شود مصیبت پاکه
اگر پنج‌تا شود سخت ظلماته
اگر شش‌تا شود جارچی به در کن
اگر هفتا شود فکر شوهر کن
باز هم ماشاءالله دختر
باز هم «نام خدا» دختر
چادرسر می‌کنه خونهٔ مادر
از عقب می‌دود شازده شوهر
بازم ماشاءالله دختر
بازم نام خدا دختر

شیراز ۱۸۸۶

۱۰*

ماه رمضون شد ننه‌جون[۱]
شوور[۲] گرون شد ننه‌جون
تا تو فکر رخت می‌کنی ننه
منو[۳] سیاه‌بخت می‌کنی ننه
تا تو فکر طاس می‌کنی ننه
منو بی‌پلاس می‌کنی ننه
چادر به سرم می‌رم تیومچه (تیم‌چه؟)
شیرینی می‌خرم شیرینی کلوچه
ننه‌جون چادر به‌سر کن
در مسجدشاه حاجی را خبر کن
اگر حاجی نباشه فکر شوور کن

---

* با مواد برای مطالعهٔ لهجه‌های فارسی ج ۱ ص ۵۰ مقایسه کنید. (ژ)
۱. متن: ماه رمضان، ننه‌جان
۲. شوور = شوهر. به مناسبت احترام ماه رمضان و مسائل مربوط به منع اطعام و مهمانی در روز، معمولاً در ماه رمضان عقد و عروسی صورت نمی‌گرفت.
۳. منو = من را. در متن: مرا

برو خربزه بستون[۱]
دم دروازه بسون
از اون سروازه[۲] بسون
از اون خوشگلکه مقبولکه خربزه بسون

تهران ۱۸۹۹

۱۱

هوو دارک خداکم
دل بی‌قرارک خداکم*
یه دستی داشتم این‌قدر[۳]
[حالا][۴] هوو کرده این‌قدر
یه پایی داشتم این‌قدر
[حالا] هوو کرده این‌قدر
یه دهانی داشتم این‌قدر
[حالا] هوو کرده این‌قدر
یه زبونی داشتم این‌قدر
[حالا] هوو کرده این‌قدر
یه دماغی داشتم این‌قدر
[حالا] هوو کرده این‌قدر
یه چشمی داشتم این‌قدر
[حالا] هوو کرده این‌قدر

---

۱. متن: بسان، که مسلماً صورت عامیانه‌اش موردنظر بوده، یعنی بسّون همان بستان است به معنای گرفتن، از مصدر ستاندن.
۲. سروازه = سربازه (یعنی آن سرباز خاص)

* تمام گله‌گذاری‌های زیر با حرکات دست همراه است.

۳. این تصنیف ــ نه به این تفصیل ــ هنوز هم وجود داره و موقعی که خواننده به قسمت‌های مختلف صورت می‌رسد با دست اندازه عضو آسیب‌رسیده نامطلوب را با حرکات دست و در حد افراط نشان می‌دهند.
درگفتار عامیانه بیشتر «ای» تلفظ می‌شود تا «این»

۴. در روزگار ما این کلمه را بر تصنیف می‌افزایند که وزن درست شود.

یه ابرویی داشتم این‌قدر
یه گوشی داشتم این‌قدر
[حالا] هوو کرده این‌قدر
هوودارک خداکم
دل بی‌قرارک خداکم
سنگ مزارک خداکم

تهران ۱۸۹۹

۱۲

دیگه نمی‌خورم پشمک*
دیگه نمی‌زنم چشمک
دیگه نمی‌خورم غصته[۱]
دیگه نمی‌روم راسته
دیگه نمی‌خورم چایی
دیگه نمی‌گم[۲] بیایی
دیگه نمی‌خورم گردو
دیگه نمیرم تو اردو
دیگه نمی‌خورم بادوم
دیگه نمیرم تو دالون
دیگر نمی‌خورم نعنا
دیگه نمیرم تنها
دیگه نمی‌خورم پیاز
دیگه نمی‌کشم ناز
دیگه نمی‌خورم هولو (هلو)
دیگه نمیرم پهلو لولو

---

* نوعی شیرینی است اصلاً از یزد که در ظاهر شبیه پشم است.
۱. غصته = غصه
۲. نمی‌گم = نمی‌گویم

دیگه نمی‌خورم انجیل[۱]
دیگر نمی‌افتم زنجیل[۲]

تهران ۱۸۹۹

۱۳

زنی که رسید به بیست
باید به حالش گریست

تهران ۱۸۹۹

۱۴

زنی که رسید به چل
اول چلچلی شده

تهران ۱۸۹۹

۱۵

از این کوچه مرو کوچه درازه
به مسجد می‌روی وقت نمازه
به بازار می‌روی چادریراقدار
خرید می‌کنی کفش پولک‌دار
چشمک می‌زنی به مرد پولدار
خرید می‌کنی سوزنی قلمکار
بلورخانم حیا کن*
از درز در نیگا کن

اصفهان ۱۸۸۵

---

۱. انجیل = انجیر
۲. زنجیل = زنجیر
* بلورخانم نام زن است. (ژ)

۱۷

قربون چشم زاغت
مادر نبینه داغت
لوره می‌میرم برات
قربون خال و لبات
لوره لوره لور بودی
جور بودی شور بودی
دیشب کدوم گور بودی
لوره می‌میرم برات
قربون مهر و بفات

اصفهان ۱۸۸۵

۱۸

منم منم گدای تو
می‌میرم از برای تو
می‌ترسم از آب انبارت
آب انبارت ماهی داره
ساماورت چایی داره
بیا بریم بالاخونه
انگور بخور دونه دونه
ماچی بده شاگردونه

اصفهان ۱۸۸۵

۱۹

بیا بلبل بیچاره بلبل
بیا با هم نشینیم شاخهٔ گل
تیر داغت بر دل من

تو عمو دختر من
تو شال کمر من
تو بنشین در بر من
خاکت به سر من

اصفهان ۱۸۸۵

۲۰

زاغلی* دیدم راسته خیابون می‌رفت
با حسن قمر زلف پریشون می‌رفت
رفتم که به پیشش بمالم خشتی
گفت برو تو یخت نگرفت ای مشتی**
تو جار بلندی و من آویز تو
تو تکیهٔ دولت و منم غرفهٔ تو
هردم بگیرم سراغت
مادرت نبینه[۱] داغت
قربون دو چشم زاغت
هاشم شب‌خوان این چه اساسه
رخت‌های زاغول ترمهٔ خاصه[۲]
هرکه زاغولو ندید جونش خلاصه***

اصفهان ۱۸۸۵

---

*. تعزیه‌خوان معروف. (ژ) زاغلی، زاغول، زاغولی در نزد عوام به کسانی گفته می‌شد که رنگ چشمشان آبی یا سبز باشد. در گیلان به این اشخاص کاس‌آقا گفته می‌شد. حسین زاغول از زیبارویان تهران بوده.

**. یخت نگرفت یعنی افسونت کارگر نشد و در فریفتن دیگران توفیق نیافتی. (ژ)

۱. نبینه = نبیند

۲. خاص است، خلاص است که با اساس است قافیه شده.

*** هاشم معلم زاغلی بود. (ژ)

۲۱

دختر کوچولو کوچول موچولو
راستش را بگو چوبت می‌زنم
زخمت می‌زنم داغت می‌کنم
شلوار تراکه پاره کرده
چوبم نزنی داغم نکنی
راستش را می‌گم[۱]
رفتم باغ شا، پیش فراشا
سیل و تماشا[۲]
شلوار مرا خار پاره کرده
شب تار پاره کرده

تهران ۱۸۹۹

۲۲

خوش بود یاری به یاری[۳]
در کنار سبزه‌زاری
هرکه شیرینی فرو شد
مشتری بروی بجوشد
یا مگس را پر ببندد
یا عسل را سر بپوشد
ای حبیب ای طبیب قشنگ ملوسم
اذن بده تا لبتو ببوسم

تهران ۱۸۹۹

---

۱. می‌گم = می‌گویم
۲. سیل و تماشا = سیر و تماشا
۳. ظاهراً همان شعر
خوش بود یاری به یاری در کنار سبزه‌زاری مهربانان روی درهم وز حسودان بر کناری

۲۳

نگاه صف بالا کن [تو] ای ول
علاج درد من حالا کن ای ول
دلم از بهر تو آتش گرفته
خودت جنبان و لالا کن [تو] ای ول

شیراز ۱۸۸۶

۲۴

دلم لای لایی گهواره می‌کرد
صدای نازکش دل پاره می‌کرد
صدای نازک لای لای دلبر
اشاره با من بیچاره می‌کرد

شیراز ۱۸۸۶

۲۵

صدای کوس و ناقوس و زلازل*
صدای نازک لالایت ای ول
زنی که بچه داره ناز داره
چو شاهینی به که پرواز داره

شیراز ۱۸۸۶

۲۶

نگارینم لب بوم اومد و رفت
دوباره با تن و جون اومد و رفت
چرا از هردو دیده خون نبارد

* ترجمهٔ شماره‌های ۲۴ تا ۲۶ در مقالهٔ «لالایی‌ها و ناله‌های حزین مردم شهری و کوچ‌نشین ایران» درج شده بود. صفحه ۱۵۶ مقایسه کنید. (ژ)

که دلبر چشم گریون آمد و رفت

شیراز ۱۸۸۶

۲۷

سرت بالا کن و مهتاب بینی
گل سرخ در کنار آب بینی
اگر شش دروازهٔ شیراز بگردی
همچو قدوسیان در خواب بینی

شیراز ۱۸۸۶

۲۸

از این بالا میاد [یه] قرمزی‌پوش
شکر کنج لبونش می‌زنه جوش
جمیع مال و املاکی که دارم
نمی‌ارزه به یک [کنگ] ابروش

شیراز ۱۸۸۶

۲۹

قد کولی مثال سلب بلنده
لب کولی مثال ریزه قنده
همه که می‌کنند تعریف کولی
که حیفش، مادرش غلبال[۱] بنده

شیراز ۱۸۸۶

۳۰

بلندبالا ندیدم کامی از تو

---

۱. غربال بند نامی دیگر است برای کولیان.

کشیدم سال‌ها بدنامی از تو
کشیدم سال‌ها در کنج خونه
نیامد بی‌بفا پیغامی از تو

شیراز ۱۸۸۶

۳۱

دوچشمونی که داری من اسیرم
اگر تو مرده‌شوری من بمیرم
اگر غسلم دهی با سدر و کافور
کفن‌پاره کنم سیرت ببینم

شیراز ۱۸۸۶

۳۲

گل سوسن بنازم غبغبت را
بلاگردان شوم خال و لبت را
در این دنیا ندادی مطلبم را
درآن دنیا بگیرم دامنت را

شیراز ۱۸۸۶

۳۳

قلم آرم ز مغز استخوانم
مرکب گیرم از خون رگونم
درآرم کاغذی از پردهٔ دل
نویسم نامه‌ای بر همزبونم

شیراز ۱۸۸۶

۳۴

دل آرامم به کوی زرگرونه
سیاه‌چشمم سر آب روونه
دو طومار حریر با بند یزدی
می‌آیم واکنم عمرم تمومه

شیراز ۱۸۸۶

۳۵

قبای چیت گلدار داری یارم
دوازده بندی کاکل داری یارم
به سردست شاهی قبات بدوزم
روشت پادشاهی داری یارم
عرقچین سرت زرد و طلایی
امیدوارم در این حالت بیایی
درخت سیب و زردآلو و سنبل
چرا دیر آمدی ای خرمن گل
چرا دیر آمدی بهرت بمیرم
با دسمال کتون گردت بگیرم

شیراز ۱۸۸۶

۳۶

دو تا یاری گرفتم ناگهونی
یکی رشتی یکی مازندرونی
به قربون سر رشتی بگردم
دل از دست می‌بره مازندرونی

تهران ۱۸۹۹

۳۷

دوتا دختر در این قلعه جوانند
یکیش کرثوم یکیش شهربانو نامند
به قربان سر کرثوم بگردم
که فتنه بر سر شهربانو نامند

اصفهان ۱۸۸۵

۳۸

ول بالابلند دم دروازه جاشه
حریر سبز کاشونی به‌پاشه
به دل گفتم بیا بوسی به من ده
به لب نه، به ابرو گفتا که نه جاشه

شیراز ۱۸۸۶

۳۹

یار کجایی که چایی سیت[۱] بیارم
با فنجون طلا روغن درآرم
با دسمال کتون زلفت بمالم[۲]
با دسمال کتون هیکل چپ و راست
میان صدجوون دلم ترا خواست
میان صد جوون یادم نکردی
دو انگشت کاغذی شادم نکردی
مگر شهر شما شهر یمن بود
مگر دو انگشت کاغذ سیصد تومن بود*

---

۱. سیت = سی تو یعنی برای تو ۲. دسمال (دستمال)، کتون = کتان، در متن کتان آمده.
* این مصرع، در سال ۱۸۹۹ در تهران ترانه مستقل را با این برگردان تشکیل می‌داد: (ژ)
مگر شهر شما کاغذ گرون بود

←

اگر کاغذ نباشد پردهٔ دل
اگر قلم نباشد چوب فلفل

شیراز ۱۸۸۶

۴۰

آن شب که بارون اومد[۱]
یارم لب بون اومد
رفتم لبش ببوسم
نازک بود و خون اومد

اصفهان ۱۸۸۵

۴۱

دلم می‌خواست که آوازم کنه[۲] یار
هزارون عشوه و نازم کنه یار
دلم می‌خواست که در پهلوش میرم[۳]
به زیر زانویش خاکم کند یار

اصفهان ۱۸۸۵

۴۲

ول بالا بلند قلیان‌کش من
نبات مصری و اشک چش من[۴]

←

مرکب در قلمدون زعفرون بود
ای سرو ناز من
ای دل‌نواز من

۱. متن آمد: اومد صورت عامیانهٔ کلمه است و معمول در محاوره.
۲. متن: کند، هزاران که صورت عامیانه آن کند و هزاران است.
۳. میرم = بمیرم
۴. چش = چشم

اگر یک شب بیایی منزل من
دو پای نازکت روی چش من

شیراز ۱۸۸۶

۴۳

سر کوه بلند میش بره دنبال
خبر آمد که یارم گشته بیمار
که دسمال پر کنم سیب و گل نار
که فردا می‌روم به دیدن یار

تهران ۱۸۹۹

۴۴

الهی سروقدت خم نگرده
دل شادت به جور غم نگرده
الهی این دل شاد و به امید
که یه مو بر سر توکم نگرده

اصفهان ۱۸۸۵

۴۵

سر دست هما ترمهٔ گلیه
رفیق هما رضا قلیه
سردست هما حنای خبیصه
شلوار هما پارچهٔ قمیصه
اروسی هما پاشنه نخوابه
شلوار هما شیر در قرابه
چشمون هما بی‌سرمه مسته
ورگوکه هما می‌خونه بسته

سوارت می‌کنم به اسب سرکش
واست می‌خرم یه طاقه مفرش
دل من دست هما تنگ اومده
دال و کاف و نون و میم و جیم
بر پیش تو جنگ اومده*
امروز سه روزه هما گروخته
پنج من قر خوب سلف فروخته

شیراز ۱۸۸۶

۴۶

سکینه مست من من مست سکینه
شدم آواره از دست سکینه
اگر وقتی بمیرم در غریبی
کفن در بقچهٔ رخت سکینه

شیراز ۱۸۸۶

۴۷

شب مهتاب بی‌خوابی کشیدم
زمین سبز را قالی کشیدم
زمین سبز را فرش مرصع
نیامد یار، بدنامی کشیدم

شیراز ۱۸۸۶

---

* به انیس العشاق ترجمه Huart در Bibliothéque de lcole des hautes études (کتابخانه مدرسه مطالعات عالیه) ـ به‌صورت فاکسی میله (= افست) صفحات ۲۶، ۴۴، ۶۹ نگاه کنید. (ژ) ـ انیس‌العشاق کتاب کوچکی است از شرف‌الدین رامی در تشبیهات شاعرانه. این کتاب را شادروان عباس اقبال آشتیانی چاپ کرده.

۴۸

چه سازم که زمونه مفلسم کرد
طلا بودم که مانند مسم کرد
ندارم که قبای نو بپوشم
قبای کهنه‌خوار مجلسم کرد

شیراز ۱۸۸۶

۴۹

گل سرخم چرا رنگت شده زرد
مگر باد خزان بر تو گذر کرد
برو باد خزان هرگز نیایی
که هرچه بر سرم آمد خدا کرد

شیراز ۱۸۸۶

۵۰

سر کوه بلند جنگ پلنگه
صدای ناله و تیر و تفنگه
سر و کوه بلند جنگ می‌کنم من
قبای میخکی رنگ می‌کنم من
الهی رنگرز رنگت بجوشه
خودم نیلی کنم یارم بپوشه
قبای میخکی دوگمه چپ و راست
میان صدجوان چشمم ترا خواست
میان صد جوان یادم نکردی
دو انگشت کاغذی شادم نکردی

شیراز ۱۸۸۶

۵۱

سر کوه بلند دیگم به باره
برنجم می‌جوشه دل بی‌قراره
برنج ناتوان تا کی زنی جوش
به حرف ناکسان تا کی دهی گوش*

اصفهان ۱۸۸۵

۵۲**

کبوتر بچه‌ای گرفتم از کوه
که شاید این بچه با من کند خو
ندانستم کبوتر بی‌وفا هست
که پشت بر من کند رو بر سر کو

شیراز

۵۳(۱)

یه مرغ زردی داشتیم
درست نیگاش نداشتیم
شغال آمد و بردش
چو لنگی نشست و خوردش
بچه‌های شیرازی آهو کنید

شیراز ۱۸۸۶

---

* روایتی دیگر: برنجم می‌جوشه با شیر میشان به قربان تو باشد جمله خویشان. (ژ)

** ترجمهٔ این قطعه، در مقالهٔ «لالایی‌ها و ناله‌های حزین...» درج شده بود. (ژ)

۱. در شیراز نوعی سرگرمی کودکانه‌ای وجود دارد: بچه‌ها در کوچه جمع می‌شوند و وقتی که یکی از میان آنان کلمات زیر را ادا کرد، همگی فریادی بلند برمی‌آورند.

۵۴[۱]

ای آب روان شوهرم به‌ام باشه مهربان
و دوشیزگان این‌طور آرزو می‌کنند
سیزده به‌در سال دیگر خونهٔ شوور بچه بغل*

اصفهان ۱۸۸۵

۵۵

در اصفهان مناره‌ای وجود دارد به‌نام «ته برنجی» یعنی پایه برنجی. زنان در اطراف مناره جمع می‌شوند و درحالی‌که با دست به آن تکیه داده‌اند، چنین می‌طلبند:

ای منار تـه‌برنجی   ما حرفت می‌زنیم از ما نرنجی
هونگ ما دسته می‌خواد   مرد کمربسته می‌خواد

اصفهان ۱۸۸۵[۲]

وقتی که «لوطی» نصیر شیرازی را برای اعدام می‌بردند این اشعار نوشته شده است. راوی نتوانست اطلاعات مشروح‌تری در این باره به من بدهد.

۵۶

شبی که منزلم بود اصل زرگون[۳]
یقینم شد که می‌روم به کرگون
شبی که منزلم بود در کناره

---

۱. جشن نوروز در ایران، با بعضی عادات و اعتقادات زنانه مربوط شده است. زن‌ها روز سیزده در شهر خارج می‌شوند و جایی را پیدا می‌کنند که آب روان از کنار آن بگذرد. آب به هم می‌پاشند، آب به صورت خود می‌زنند و زنان شوهردار چنین می‌گویند: (ژ)

* به مقاله «اندرون ایرانی» در مجله اروپا، اکتبر سال ۱۸۸۶، صفحات ۵۴۳/۵۴۲ رجوع کنید. (ژ)

۲. درخصوص منارته برنجی که منارهٔ مسجد محله سید احمدیان است و آداب رفتن زنان: به سر مناره رجوع کنید به سفرنامهٔ شاران صفحات ۱۴۸۷/۱۴۸۶.

۳. زرگون امروز زرقان گفته می‌شود.

دل من، برگو[۱] امشب در قراره
شبی که منزلم بود تخت جمشید
به بخت من بنازد ماه و خورشید
شبی که منزلم بود اصل سیوند[۲]
یادم آمد ول شوخ و شکرخند
شبی که منزلم مادر سلیمون[۳]
دلارامم نشسته توی ایوون
دو زلفون سیه را کرده ریحون
از رفتن سفر گشتم پشیمون[۴]
شبی که منزلم بود خان کرگون
یقینم شد که من رفتم صفاهون
شبی که منزلم بود اصل ده‌بید[۵]
قد یارم مثال تره‌بید
شبی که منزلم بود خان خرّه
غلام از فارس می‌اومد برّه‌برّه
شب دیگر به گلزار چنارم
همان شب خواب دیدم روی یارم
شبی که منزلم بود اصل آباده
للم شاخ نبات وعده داده
نصیرا تا توانی دست و پا کن[۶]

---

۱. متن: برگو = برگوی. در بین عوام ورگو گفته می‌شود.
۲. سیوند دهی بزرگ و آباد بر سر راه شیراز به اصفهان.
۳. مشهد مادر سلیمان، مشهد مرغاب، مادر سلیمان همان مقبره کوروش است نزدیک سعادت‌آباد بر سر راه شیراز به اصفهان. در متن: سلیمان.
۴. در متن: ایوان، ریحان، پشیمان
۵. ده‌بید و خان خره از قرای واقع در مسیر شیراز و اصفهان.
۶. شاید نصیر گوینده شعر باشد یا مخاطب تصنیف‌ساز که ای نصیر تا دست یارت به دست کسی نرسیده تو دست و پایی کن.

هنوز دستش به دست کس نداده
شبی که منزلم بود در شولکسّون[۱]
خدایا جان مرا تو بستون
شبی که منزلم در یزد خاص اس[۲]
سرم چو[ن] خوشهٔ گندم به داس اس
خداوندا ببین کار مرا تو
که کار عاشقی بر التماس اس
شبی که منزلم هست در امن‌آباد[۳]
...............................*
ولم چون خاطرت آمد در باد
ز دست تو فلک صد داد و بیداد
شبی که منزلم در شاهرضاهه[۴]
همانجا منزل شاه و گداهه
شبی که منزلم بود اصل مهیار[۵]
برای عشق تو من می‌کشم بار
شبی که منزلم بود در صفاهان
...............................(۶)
صفاهان و صفاهانم چه جا بود

---

۱. شولکسون = شولکستان. ظاهراً باید چنین باشد: شبی که منزلم بود شولکسّون که بابسّون (= بستان) قافیه شود.
۲. همان یزدخواست = ایزدخواست. خاص اس = خاص است، داس است، التماس است در قطعات بعد.
۳. امن‌آباد = ایمن‌آباد. برای حفظ وزن باید از «در» صرف‌نظر کرد.
* راوی این مصراع را به‌خاطر نیاورد.
۴. همان قمشه که به مناسبت وجود امام‌زاده‌ای به‌نام شاه‌رضا پیشتر یعنی قبل از انقلاب اسلامی شهرضا خوانده می‌شد.
۵. مهیار قصبه‌ای بر سر راه شیراز به اصفهان است و در این قصبه بود که تیمور دستور قتل‌عام کلیهٔ شاهزادگان مظفری را که پیشتر احضار کرده بود صادر نمود و بدین ترتیب خاندان آل مظفر برافتاد (۷۹۵ هـ. ق).
۶. در متن مجموعه نیامده و ژوکوفسکی تصریح کرده که راوی این مصراع را به‌خاطر نیاورد.

که هر یاری گرفتم بی‌بفا بود
چرا یک سر نرانم تا به شیراز
که هریک منزلم صدآشنا بود
رفتم به پیش شاه[و] عرض کردم
ز آبی خورده بودم لرز کردم
گفتا کای نصیر نیست چاره
خدا بر تو دهد عمر دوباره
غسال اومد و رختم برون کرد
شال زنده‌ها شست‌وشوشون[1] کرد
غسال برد مرا در شورخانه
دلم شد چون انار دانه‌دانه

شیراز ۱۸۸۶

۵۷

تهرون شده دورنگی
یک شیی[2] دادم نارنگی
ریدم ریش فرنگی
این‌ها همه درس شد*
حاکم تهرون ارس شد**
کلونل*** اومده از راه نمسه

---

۱. متن: شست‌وشو چون کرد.
۲. شهی = شاهی. یک شاهی $\frac{1}{20}$ قران بود و تومان دویست شاهی و هر شاهی برابر بود با دو پول.
*. درس = درست.
** ارس به‌معنای روسی است. ظاهراً چون کنت دومونت فرت به‌جانب روس‌ها گرایش نشان می‌داد، مردم او را وابستهٔ «روس» می‌خواندند. اشاره‌به کنت دومونته‌فرته است که برای کسب تابعیت روس می‌کوشید. (ژ)
*** منظور مربی اتریشی است. کلونل = کلنل به معنای سرهنگ است. وی چون از طریق دولت اتریش به ایران آمده بود این مضمون را برای او کوک کرده بودند. نمسه نامی است که در آن روزگار مردم به اتریش اطلاق می‌کردند. (ژ)

پلیس ساز می‌زنه داره می‌رقصه

اصفهان ۱۸۸۵

۵۸[۱]

آقا نبود رشتی بود
کاسه دست مشتی بود
دور آقا شال مندیلو واکن[۲]
دور آقا با پوزت درو واکن
آقا نبود قاضی بود
از بچگی راضی بود
قاضی نبود تازی بود

۵۹

کلبسن[۳] گفته به آواز لوری[۴]
یه دونه خر دارم سیصدتا کری
برت کلبس برت و نیم برت کلبسن
کلبسن گفته به جون پسرم
مشتیا پرت مکنید عقب‌سرم
کلبسن گفته به آواز حجاز
دونفر حرف می‌زنند نقلش کجاس
کلبسن گفته به فلفل تند
نشینم درد می‌کنه سرکار کنت[۵]*

---

۱. حذف شده است. ۲. متن: مندیل. پوزت = پوزه‌ات

۳. کلبسن = کربلایی حسن. در آن روزگار هرکس که به زیارت کربلا مشرف می‌شد عنوان کربلایی می‌یافت و هرکس به زیارت مشهد می‌رفت مشهدی (مشتی) خوانده می‌شد.

۴. لوری = لری و کری به‌معنای کره

۵. باز هم توهینی به کنت دومونت فورت بانی پلیس جدید در ایران در عهد ناصرالدین‌شاه. در اصطلاح

کلبسن خودش و خرش
گور پدرش بزن تو سرش(۶)

۶۰

شاهنشاه ایران
ماشین آورد به تهران(۷)
ای شاه چه کار کردی
طهرانو ویرانه کردی
زن‌ها را دیوانه کردی
بس که زنا نشستند
پایهٔ ماشینو شکستند
ماشین دودش هوا رفت
زن کمپانی ددا(۸) رفت
یل یراقدار نمی‌خوام
کفش پولکدار نمی‌خوام
چارقد مشمش نمی‌خوام

←

عوام و شعر عامیانه تند و کنت هم‌قافیه می‌شوند همچنان که حجاز با کجاس.

* منظور کنت دومونته فورته است.

۶. صورت‌های دیگری هم به قیاس این تصنیف خوانده می‌شد که سخت دور از نزاکت است من‌جمله

کلبسن گفته بــه آواز لری یک سو... خ دارم صد تا مشتری
کلبسن گفته در آب رودخونه ک.. نتو هم کش نون بیار خونه

** شماره‌های ۶۲/۶۱ هیجان زنان را که ناشی از ایجاد واگن اسبی در تهران بود نشان می‌دهد. (ژ)

۷. موضوع مربوط به راه‌افتادن راه‌آهن بین تهران و حضرت عبدالعظیم است. مضمون شعر شکایت‌گونه‌ای است طنزآمیز به شاه قاجار که با آوردن ماشین دودی، زن‌ها برای دیدن آن دیوانه شده‌اند و حتی از یل یراقدار و کفش پولک‌دار و چارقد مشمش و شلوارکش که زمانی بسیار مطلوب و جزو آرزوهای زنانه بود صرف‌نظر می‌کنند و خواستار دیدن ماشین دودی شده‌اند و در این از خانه به‌درشدن و به سیر و تماشارفتن مسایلی هم پیش می‌آید که پیش‌بینی آن گاه دشوار است و گاه ناگوار.

۸. ظاهراً همان ددر است که اصطلاحاً در رفتن از خانه و خارج شدن است به قصد لهو و لعب.

شلوار کش نمی‌خوام
ماشین می‌خوام*
ماشین رسید به دروازه
بلیت دادم به سروازه(۱)
سروازه کمروازه
یه چیزی دیدم بی‌اندازه
ترسیدم به جونم بندازه
ماشین رسید به دولت‌آباد(۲)
قرون دادم جای پناباد(۳)
مهرم حلال جونم آزاد
من ماشین می‌خوام

تهران ۱۸۹۹

۶۱

اگر خواهی که شوهرم تو باشی
بیا پولم بده برم تو ماشی(۴)
اگر پول نمیدی جون خیک پارت[۳]

---

* زن به شوهر خود می‌گوید. (ژ)

۱. سروازه = آن سرباز

۲. دولت‌آباد دهی بود بین تهران و شهرری که امروز جزو شهر تهران و منطقه شهرداری تهران شده در شرق جادهٔ مستقیم تهران به شهرری که سابقاً خیابان رزم‌آرا خوانده می‌شد و اکنون خیابان فداییان اسلام. این ده از لحاظ تاریخی شهرت فراوان دارد. زیرا در همین‌جا بود که درگیری بین ژاندارم خزانهٔ شوستر با سربازان روس و پاخیتانوف کنسول روس روی داد. دولت‌آباد ملکی شاهزاده ملک منصور میرزا پسر مظفرالدین‌شاه بود که چون نمی‌خواست مالیات بدهد خود را به روس‌ها بسته بود و روس‌ها هم این امر را بهانه قرار داده بودند که دست شوستر را از کار کوتاه کنند چنانکه دو اولتیماتوم فرستادند و شوستر را از کار برداشتند.

۳. پناباد (= پناه‌آباد) مسلوک کوچکی بود که ظاهراً در شوشی (قفقاز) ضرب می‌شد و برابر با $\frac{1}{2}$ قران بود.

۴. متن: اگر پولم نمی‌دهی... خیک پاره‌ت (= خیک پاره‌ات). در مجموعهٔ ژوکوفسکی آمده: به‌درستی یادداشت اطمینان ندارم و به همین جهت ترجمهٔ آن را در زیر نیاورده‌ام. (ژ)

تشریفتو[۱] ببر خونهٔ خالت[۲]

تهران ۱۸۹۹

۶۳[۳]

طهرون شده چو غنچه / شا رو زدند طپونچه[۴]
طهرون شده ویرونه / مخلوق شدند دیوونه
گله[۵] زدند به پهلوش / خون اومده تو گلوش
صدراعظم بگیرش که مردم / ایرانو به تو سپردم
جون تو جون ولی‌عهد / علی‌الخصوص رعیت
صدراعظم تعجیل کن / قاتل منا زنجیر کن
حالا کارش نداری / اول مرا ورداری[۶]
تلگراف بزن به تبریز / خبر بده زودی به شاه خونریز[۷]
نگذار که آبش شور باشه / نگذار طهرون پرشور باشه
پیمانهٔ من پر شد / عمر من تموم شد

---

۱. متن: تشریفات ببر...

۲. به‌نظر می‌آید که این ترانه، نشان از مداخلهٔ مسایل اقتصادی در امر ازدواج باشد. ازدواج که روزی قداستی و حرمتی داشت، پس از توجه مردم به مصرف و خرید وسایل «مدرن فرنگی»، به مسایل اقتصادی آمیخته شد و اساس خانواده متزلزل گردید.

۳. ناصرالدین‌شاه که درصدد برپایی جشن پنجاهمین سال سلطنت خود بود و کارت‌های دعوت هم پخش شده بود، در جمعه ۱۷ ذی‌القعده ۱۳۱۳ به زیارت حضرت عبدالعظیم رفت و از قروق‌کردن حرم نیز جلوگیری کرد ولی به تیر طپانچه میرزا رضا کرمانی که به بهانه دادن کاغذ به شاه نزدیک شده بود درگذشت. ضارب بلافاصله دستگیر شد ولی شاه که خود را به جانب قبر جیران زن محبوبش کشیده بود آناً درگذشته بود. امین‌السلطان برای جلوگیری از فتنه و آشوب مانع از آن شد که خبر مرگ شاه منتشر شود و شاه را در درون کالسکه گذاشت و خود پهلوی او نشست چنان که گویی با شاه صحبت می‌کند. تا این‌که جنازه را به تهران رسانید و نظم شهر را به فرمانده قزاق‌خانه کلنل کاساکوفسکی واگذار کرد و خود با تلگراف مراتب را به ولی‌عهد خبر داد.

۴. طپونچه = طپانچه یک نوع اسلحهٔ کمری.

۵. گله = گلوله

۶. متن چنین است. شاید هم نداریذ، ورداریذ بوده. در هرحال منظور این است که اول ترتیب برداشتن جنازهٔ مرا بدهید و به او فعلاً کاری نداشته باشید.

۷. کلمهٔ خونریز فقط برای قافیه با تبریز آمده. وزن شعر هم مختل است حتی در صورت عامیانه.

قسمت من چنان بود — خاک من ایران بود
ای شاه باعدالت — روز جمعه زیارت
ای شاه تو نقصان نداشتی — مگر از مرگ خود گمان نداشتی[۱]
تو که شاه خودت خواب دیده بودی — تو که مرگ خودت به تن مالیده بودی[۶]
شاه عبدالعظیم رفتنت چه بود — گله به پهلو خوردنت چه بود

تهران ۱۸۹۹

۶۴*

نویسم یکی نامه با درد و غم — که هم نامه گریان شود هم قلم
نویسم یکی نامه با اشتیاق — فراق الفراق الفراق الفراق
دوچشمان این کاشیه[۲]** پر ز نم — دو چشمان مرکب دو مژگان قلم
بخواهم یکی نوحه‌ای سر کنم — رخ عالمی را ز خون تر کنم
چو شه خواست عزم زیارت کند — زیارت کند تا ضیافت کند***
گرفتند اهل حرم دامنش — چو پروانه گشتند پیرامنش
یکی گفت شاها مرو از برم — مکن خاک عالم شها بر سرم
یکی گفت شاها فدایت شوم — به قربان مهر و وفایت شوم
یکی گفت جانا فدایت شوم — فدای تو و خاک پایت شوم
وداعی نمودند به صد شور و شین — به شه ناصرالدین غلام حسین
نگاهی به حسرت سوی خانه کرد — زنان حرم را چو دیوانه کرد
خداحافظی گفت در گلستان — که سوزد دل جملهٔ دوستان

---

۱. وزن مختل است.

* شماره‌های ۶۴ تا ۶۶ را یکی از شاگردان سابقم از تهران به من رسانده است. (ژ)

۲. کاشیه منظور گوینده اشعار است که زنی بوده از کاشان.

** زنی که این شعر را سروده است. (ژ)

*** یعنی پس از زیارت اقامه جشن و ضیافت کند. چون ناصرالدین قصد اقامهٔ مراسم عظیمی به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت خود بود.

ژوکوفسکی نوشته منظور جشن‌های پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین‌شاه است که مقدمات آن فراهم شده بود. (ژ)

خداحافظ ای جمله اهل حرم / خداحافظ ای خواهر محترم
خداحافظ ای جمله طفلان من / خداحافظ ای نور چشمان من
بیا حضرت قدسیه[1] در برم / زنان حرم را به تو بسپرم
نشینید هریک بر یکدگر / که حسرت بماند به دل‌ها دگر
در آن دم برآمد ز خانه برون / چو سرو خرامان تبسم‌کنون
اجل گشت اطراف و گرد سرش / چو پروانه بگرفت اندر برش
ز خانه برون آمد او با شتاب / چو یوسف برافکنده از رخ نقاب
بیا صدراعظم شتابان برم / هوای زیارت بود بر سرم
بیارید اسب مرا زیر زین / سواری من شد به آخر یقین
به امید خلاق لیل و نهار / به اسب اجل می‌شوم من سوار
به کالسکه بگرفت آن شه قرار / به ره شد روان آن شه باوقار
به طوف رواق مطهر رسید / یکی آه سردی ز دل برکشید
وضو ساخت آن شاه والاتبار / روان در حرم شد به وقت نهار
به پای ضریح مطهر رسید / نظر کرد چون قاتلش را بدید
در آنجا ستاده چو یک نره دیو / خروشان برآورده از دل غریو
یکی پاکتی داشت در روی دست / بدی قاصد مرگش آن بت‌پرست
رضا بود نام او چو دیو لعین / بزد تیر بر پهلوی شاه زکین
پس از این مشقت فتادی ز پا / ز خون گشت رنگین تن پادشا
چو روح از تنش نغمه آغاز کرد / به باغ جنان زود پرواز کرد
شدند حوریان مات و حیران همه / سرانگشت حیرت به دندان همه
شدی صدراعظم همی بی‌قرار / سر شاه بگرفت اندر کنار
بزد بر سر و جامه برتن درید / نظر کرد چون کشته شاه دید
به پهلوی او جای یک تیر دید / به جای سرشک خون زچشمش چکید
شده کشته آن شاه والاتبار / نه در جنگ بود و نه در گیرودار

---

۱. منظور فاطمه‌خانم انیس‌الدوله زن محبوب شاه است که لقب قدسیه و "نشان آفتاب" گرفته بود. ژوکوفسکی توضیح مختصری داده: انیس‌الدوله زن محبوب شاه. (ژ)

قضا و قدر هرچه خواهد کند — نه بر خواهش هرکه خواهد کند
گرفت قاتلش را در آن دمدمه — چو شیری که افتد میان رمه
بدو گفت ای بدرگ روسیاه — چرا کشتی آن شاه را بی‌گناه
ز برق اجل سوختی دامنش — زدی آتش کینه اندر دلش
نکرده به مهمان کسی این جفا — به‌غیر از تو ای بی‌رگ بی‌وفا
تنش را چو از خاک برداشتند — به اسب اجل باز بگذاشتند
روان از زیارت خرامان شدند — همان دم به خانه شتابان شدند
که مردم نبیند ز بالا و پست — شه کشته را می‌برند دست به دست
زنان جملگی مات و حیران همه — زده چاک‌ها بر گریبان همه
خدایا چه شور و چه غوغاستی — مگر صبح محشر هویداستی
تنش را ببردند سوی مزار — مزارش بدی آن زمان لاله‌زار*
بنالید ای بلبلان چمن — که شه را نمودند یاران کفن
ز گلشن برفت بلبل خوش‌نوا — بنالید شهزادگان از وفا
تو ای کاشیه[1] قصه کوتاه کن — رخت پر ز خون از غم شاه کن

تهران ۱۸۹۹

٦٥

بنا به گفتهٔ مردم، میرزارضا درحالی‌که ناصرالدین‌شاه را می‌کشت، این اشعار را بر زبان می‌راند:

غلام شاه جهانم محب هشت و چهارم
فدایی همه ایران رضای شاه شکارم[2]

---

* قبل از خاک‌سپردن [ناصرالدین] شاه در [مرقد] شاه عبدالعظیم، جسد وی را موقتاً در ساختمان دولتی واقع در محوطهٔ قصر شاهی به خاک سپردند. (ژ)

۱. یقیناً همان سراینده این شعر و شعر شمارهٔ ۶۴ است یعنی بانویی از کاشان. (ژ)

۲. یک بیت دیگر هم در زبان مردم جاری است بدین‌گونه:

رضا به حکم قضا گشت شاه ناصر دین — ز کیفر عملش بود من گناه ندارم

مرحوم حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی مدعی بود که این بیت را من ساخته‌ام.

سطور جوابیه زیر از یک زن کاشی است.

برای خوابگهت ای رضای کرمانی — شنیده‌ام که بود در خلای سلطانی*
جواب شعر تو گویم دمی به آسانی — شنو ز من که تو از نسل نامسلمانی
غلام شاه جهان، نی، تو نامسلمانی — محب هشت و چهار نی، تو ملجم ثانی**
غلام شاه جهان قنبر*** وفادار است — محب هشت و چهار کاشی**** دل افگار است
فدایی همه ایران فدای اهل جهان — چو خرس نر بنشسته به گوشهٔ زندان
چو عکس روی تو دیدم چو بید لرزیدم***** — ببردمش به خلا و به روی او...
بیا تو باد صبا رو به گوشهٔ زندان — بده کتابت من بر رضای سگ‌دندان
بگو سر گوش****** بریده لبت بود خندان — سرت رود به خلا و تنت شود بی‌جان
معلقی تو به آتش ز آه اهل دلان — هزار لعنت حق بر تو باد ای شیطان

تهران ۱۸۹۹

٦٦

این پیر کنیزک سخندان — افتاده به چنگ مرد نادان
بگذار خیالم از دل و جان — سوزد دل من به شاه ایران
شوهر تو برو ز خانه بیرون — دارم المی ز حصر بیرون
آتش بزنم به خرمن جان — از دست رضای اهل کرمان
از بس که به کوچه‌ها دویدم — رنج و الم زیاد دیدم
من صورت نحس او ندیدم — زین غم همه جامه‌ها دریدم

---

* میرزارضا راکه پس از قتل شاه توقیف کردند، واقعاً مدتی در مستراح قصر شاه نگهداری کردند.
. قاتل علی(ع). (ژ) * خادم مشهور علی(ع). (ژ)
**** سرایندهٔ شعر جوابیه. (ژ)
***** به تابلو شماره ۶ از عکاسی شوریوگین در تهران نگاه کنید.
******.گوش میرزارضا، پس از تیراندازی به سوی شاه، به دست مردم خشمگین، خاصه زنان،کنده شده بود.

امــروز روم ز خــانه بـیرون خواهم بروم به کنج زنـدون
تـا صـورت نـحس او بـبینم بـــــر ریش و ســـــبیل او...
ای زن تو مرو ز خانه بیرون این عکس رضا بیا و بسـون

تهران ۱۸۹۹

٦
فهرست لغات

در این فهرست، لغاتی از مواد مندرج در صفحات پیشین منظور شده است که اصلاً در فرهنگ‌های فارسی دیده نمی‌شوند و اگر هم دیده شود بـه‌صورتی دیگـر و مـعنای دیگری هستند.

کلماتی که معنی آن‌ها فقط در یک ناحیه (شهر یا روستا) معلوم است و ضرورتی برای شنیدن آن‌ها در جاهای دیگر دست نداد. در فهرست با حروف اختصاری محل شنیدن آن‌ها بیان شده‌اند. U اصفهان / KE یهودیان کاشان / Cl سیوند / Cg سده / T تهران / W شیراز.

آ	در زبان محاوره مخفف آغا [آقا] است	
آویز	آویز	
آهوه کردن	فریاد زدن	
اَ	به (یهودیان کاشان)	
اسب چوکی = اسب چوبی	برانکار، نعش‌کش (تابوت)	شیراز
استکان	استکان [کلمهٔ روسی]	
اسکناس	اسکناس	
اروسی	کفش [به شیوهٔ فرنگی]	
اروسی پاشنه‌نخواب	کفشی که پشت آن بلند است [و نمی‌خوابد]	
النگو	دست‌بند	اصفهان / تهران
النگی	بالابلند «بیان اتباع»	اصفهان

انکارگرفتن	تصور کردن / فکرکردن	شیراز
ایتلی کردن	همخوابگی، همبستری	
بادبزن	بادزن	
بار	اجاق، آتش	
بانژور	Bonjour	
بتری	بتری [Bouteille]	
بخشه	برای، به جهت	
بر	انبوه، گله، گروه، دسته، قطار	شیراز
برار	برادر	سیوند
براق	گربهٔ موبلند که شهر اصفهان بدان شهرت دارد	
بُرت بُرُوت کردن	بانگی که درشکه‌چی با آن اسب را نگه می‌دارد	
برگو یا ورگو	در جنوب ایران به معنی «گویا» و «گویی» به‌کار می‌رود	شیراز
بقچه	بسته	
بلاگردان	جلوگیری‌کننده از بلا، بدبختی، قربان، فدیه	
بلیت	بلیت [Billet]	
بوا	بابا	(یهودیان کاشان)
بور ،بیا	به «مواد برای مطالعه...» مجلدات ۲/۱ مقایسه شود: آمدن	
بهوردادن	حظ‌بردن، کیف کردن، لذت بردن	
بیبیش	خانم، بانو	اصفهان
پاشدن	بلندشدن، برخاستن	
پاشوانیدن	بلندکردن روی پا	شیراز
پاپاهه	کلاه‌پوستی، پاپاخ	
پارک	پارک تهران	
پاشنه	نوعی لولای در، پشت (کفش)	
پاشنه نخواب	پشت بلند (چروک نشدنی)	
پاکت	پاکت paquette	

پشتو	تپانچه	
پشمک	نوعی شیرینی شبیه پشم	
پلیس	پلیس [Police]	
پناباد	۱۰ شاهی، $\frac{1}{2}$ قران، $\frac{1}{2}$ فرانک	
پولک	پولک، پولک‌دار، با پولک (مثلاً کفش)	
پونه	نعناع وحشی	
تازی	سگ تازی	
تخت کردن	جلو گذاشتن	شیراز
ترش‌جو	«جو ترش» وقت ترش‌جو = بهار	اصفهان
تره	شاخه، ترکه	
تشریف آوردن	سرافراز فرمودن [با رعایت احترام تمام]	
تشریف بردن	رفتن [با رعایت احترام تمام]	
تلخک	خوب و زیبا	شیراز
تلگراف‌زدن، تلگراف	تلگراف Télégraphe	
تلنگی	بیش از حد رسیده (دربارهٔ انسان) نگاه کنید به النگی	اصفهان
تلی	تکه‌پارچه پالاس، ابریشم که در دوات قرار می‌دهند	اصفهان
تو	در، داخل	
توکردن	چپاندن، زورچپان کردن [داخل کردن، فرو بردن]	
تو چتری	سگک، حلقه برای حجاب (پوشش زنانه)	اصفهان
تیغ دلاکی	تیغ صورت‌تراشی [تیغ سرتراشی]	
تیونچه	دکان، بازار (آیا تحریف شده تیمچه نیست؟)	
تیه	چشم	شیراز
جاانداختن	رخت‌خواب را آماده کردن	
جار	لوستر	
جار، فریاد	جارزدن، فریاد کردن	

جاردادن	امکان فریاد زدن دادن	
جلو	جلو، به جلو	
جلاب	جلو (صورت جلاب به علت وزن مجاز است)	
جلودار	سردسته، کسی که در جلو حرکت می‌کند	
جناق [جناغ]	استخوان سینه	
جوشیدن	جوش زدن	
چاچاب	روسری زنانه	
چارقد	پوشش سر زنانه	
چاشنی دان	جای باروت	
چائی	چای	
چائی دم کردن	دم‌کردن چای	
چپکن	نیم‌تنه	
چتر	طرهٔ زلف، چتر قاجاری، طره‌های زلف در جلو [صورت]	اصفهان
چشمک زن	بیانی در تبریک و تهنیت، چشمک‌زدن	
چک	چکش پنبه‌زنی	
چَلن چَلن	اسم صوت، جلنگ جلنگ	
چموش	وحشی (دربارهٔ حیوانات)	اصفهان
چس خفه کن	در: دریچه، شلوار خیلی تنگ را گویند	اصفهان
چوماله	نوعی ساندویچ، پنیر با انگور که در نان نازک پیچیده است	اصفهان
چیت	چیت [نوعی پارچهٔ ارزان‌قیمت]	
چینی	ظروف ساخته‌شده در چین	
حجله و حجله‌خانه	اتاق مخصوص خواب عروس و داماد	
خداحافظ گفتن	خدانگهدار گفتن، وداع کردن	
خرک	خرمای نارس	
خروسک کردن	دچار حمله شدن	
خزینه	مخزن آب در حمام	

خستن	تیغ‌زدن بر بدنهٔ گرز خشخاش که شیره آن خارج شود و به تریاک تبدیل گردد.	
خشت مالیدن پیش کسی	با کسی کلمات نثار کردن [الفاظی به منظور فریب کسی]	
خوشگل	زیبا	
خوم و خومون = خودم و خودمان (به «مواد....» ج ۱ و ۲ مراجعه شود)		
داد فریاد کمک	به داد رسیدن، کمک کردن، به فریاد رسیدن	
داغون	[روغن] آب کرده	
دایی	(به «مواد....) ج ۲ ص ۶۰۷ مقایسه کنید برادر مادر	سیوند
دستک دستک	دستک دستک [نوعی بازی کودکان]	
دسته	دستهٔ هاون	
دسمال	دستمال	
دم‌کردن چای	چای دم‌کردن	
دمِ	نزدیک	
دوبند	دوتایی	
دوغلی	دوقران	
دوگمه	دگمه	
دوگیل	خوراک	اصفهان
ده	از اصوات تأکید	
ده‌جازی	آیا ده‌جازی به‌معنای کسی ناشناس نیست	
راه‌انداختن	برای سفر آماده کردن	
رحل	جلد، لفاف، غلاف، قاب	
رود	پسر، فرزند	
ریحان	زلف ریحان کردن به‌معنای طرهٔ زلف بازکردن	
زاغی	چشم آبی	
زاغل	آبی چشم	
زلازل	احتمالاً همان جلاجل است یعنی زنگوله‌هایی که بر گردن حیوانات اهلی می‌بندند	اصفهان

ساماوار، ساماور	سماور	
سراغ گرفتن	جویاشدن، پی کسی یا چیزی گشتن	
سرانداز	روسری زنانه	
سرداری	نوعی لباس رو، ردنگوت	
سرکار	رئیس، آقا، ارباب	
سنبه	قسمتی از تفنگ	
سنگ، سنگ پا	سنگی متخلخل که در حمام از آن برای زدودن چرک پاشنه پا به کار می‌رود.	
سنگ جهنم	آلت مرد	
سورناچی	شیپورچی [سرنا، سورنا شیپوری ابتدایی که در مجلس سور می‌نوازند]	
سوز = سبز	(برای اسب و الاغ و گوسفند) خاکستری	شیراز
سه‌بندی	آلت مرد	سده
سی	برای، به جهت خاطر	
سیر	۱/۴۰ من تبریز	
سیم	سیم تلگراف، سیم زدن = تلگراف کردن	
شاخ نبات	تکه آب نبات، آلت مرد	تهران
شاخک	قوزک پا	اصفهان
شاگردانه	پاداش و افعالی که به شاگرد یعنی پادو دکان داده می‌شود.	
شرشر	اسم صوت در مورد ریختن آب و نزول باران	
شق [شقه]	نصف تنه حیوان ذبح‌شده	اصفهان
شلوخ [= شلوغ]	بی‌نظمی، همهمه، هیاهو	
شورخانه	اتاق اموات، جایی که مرده‌ها را می‌شویند	
شاهی = شهی	۱/۲۰ قران رایج	
شیره	مرد زیبا	
شیلان	سفره، جهیز	

صدف	در حمام همچون سنگ به‌کار می‌رود، صندوقچه‌ای از صدف برای لوازم حمام. نگاه کنید به سنگ	شیراز
طاپی[تاپی]	زردک، هویج	اصفهان
طپانچه زدن	با هفت‌تیر (طپانچه) تیراندازی کردن	
طوری	پارچهٔ تور، توری	
عکس	عکس [فوتو]	
ما علی مولاییم	«ما فقیریم» یعنی از کسانی هستیم که ذکر علی می‌گوییم	
غرفه	لژ در تئاتر، مکان تعزیه‌خوانی	
غلوله	گلوله [به‌اصطلاح عوام گوله]	
غندکردن	جمع کردن	شیراز
غوری	قوری [وسیلهٔ دم‌کردن چای]	
غیزه	لباس درویشان	
قاش	آغل دام	سیوند
قب [لپ]	گونه	اصفهان
قر دادن، قر	جنباندن [اعضای بدن]، جنباندن دامن	
قران	پول رایج برابر با یک فرانک	
قرقره کردن	ساییدن، آردکردن	
قروشه	سبوس	سیوند
قلمکار	چیت نقش‌دار [نقش سرو]	
قمقمه	کوزهٔ سفالی برای دختر	
قهرکردن از (کسی)	خشمگین‌شدن، رنجیدن	
کاولی	کولی	
کدخدا	داماد (با مواد برای...، ج ۲، ص ۷ مقایسه شود)	شیراز
کرناچی	کرنانواز، شیپورچی	اصفهان
کلبسن	مخفف کربلایی حسن	
کل‌کل	فریاد زن‌ها در هنگام عروسی	
کلوچه و کلیچه	نان بیسکویت از آرد و برنج	

کلونل	(کلنل) سرهنگ	
کنارآب	مستراح	شیراز
کنت	Comte	
کنگ	شاخه، مو	شیراز
کوت [کود]	پهن، تپاله [مدفوع انسانی و حیوانی]	اصفهان
کوت‌کش	پهن جمع‌کن [کسی که کود را به مزارع می‌رساند]	اصفهان
کوچلو، کوچل	کوچولو [ظریف، ریزه]	
کومپانی	Companie	
کهر	بزغاله	سیوند
کیسه	کیسه حمام	
گابچاه	گاوچاه، چاه عمیق که از آن به‌وسیلهٔ گاو آب می‌کشند	
گاری	ارابه سربسته	
گدار	گردنه، گذرگاه	
گر	گر (دربارهٔ حیوانات)	شیراز
گرزه	درویش لخت و عور	اصفهان
گروختن	گریختن	
گزک	داداش، رفیق	شیراز
گشت	گردش، گشت‌زدن، گردش‌کردن، ول گشتن	سیوند
گلابتون	یراق زرین	
گلوله، گله	(با غلوله مقایسه کنید)	
گلّه‌خوردن	با گلوله زخمی شدن، کشته شدن	
گند	بخیه (در خیاطی)	
گوتو [گته]	بزرگ (با «مواد برای...» مقایسه کنید)، ج ۲	سیوند
گور پدرش	منظور بر گور پدرش ر...م است یا برینم	
گیرکشیدن	دل بردن، فریفتن، صید کردن	
لاپشت	در وصله پینه (آیا لاک‌پشت نیست)	
لار و لاری	نوعی تفنگ	

لالاکردن ـ لالایی کردن	با لالایی خوابیدن	
لایی رفتن	با لالایی به خواب رفتن	
لایلا	لالایی	
لایلاکردن	لالایی کردن	
لپ	گونه	اصفهان
لپو [لبو]	چغندر پخته	
لری [لوری؟]	خوب، خوشگل، زیبا	تهران
لستن = لشتن	مکیدن، لیسیدن [در فرانسه Lecher]	
نمسه	اتریش، اتریشی	
لند و لنده	چند داس بر روی هم	اصفهان
لولیدن	خاراندن، چشم گشودن	اصفهان
لیل	ابرهای غلیظ	سیوند
لیلی	رقاص	شیراز
ماست جلبی	نوعی ماست خوب [ماست پرچربی؟]	اصفهان
ماشینی و ماشین	ماشین [ترن]	تهران
مالکی [ملکی]	کفشی بافته‌شده از نخ پنبه یا ابریشم	
مالوس [ملوس] خوب، کوچولو		
ماماچه	قابله، ماما	
مامال	ننه، مادر، مادرجان	اصفهان
مجمع	مجمعه، مجموعه، سینی [بزرگ]	
مسه	مسینه، ظرف مسی	
مشتی	ارقه، حقه‌باز، دغل‌کار	اصفهان
مشمش	[پارچه‌ای] برای روپوش نازک زنانه	تهران
ملک	خوب	
موچلو	تابع مهمل «کوچلو»	
موسیو	Mousieur	
می‌خانه	مخزنی در حمام که آب در آن گرم می‌شود	شیراز

مینا	روسری (آیا ممکن نیست تحریفی از مقنع، مقنعه باشد)	شیراز
نار	ظاهراً مخفف «دینار» است. مقیاس وزن برابر با ۴ مثقال. ده‌نار = ۴۰ مثقال یا $۲\frac{۱}{۲}$ سیر، ۲۵ نار = ۱۰۰ مثقال	
ناموس	آلت زن	
نس	آلت زن	تهران
نشین	نشیمن	
ننه	مادر، مادرجان	
نی چیت	پوشش (غلاف) نی	سیوند
واخیز	برخیز	
واسه	برای، محض خاطر [به‌واسطهٔ]	
ول	گل	شیراز
ول‌کردن	ترک گفتن جاگذاشتن	
هزار	نام «قران» پول رایج که برابر است با ۱۰۰۰ دینار	
هفش ده‌تا	هفت، هشت، ده‌تا	
هوا	بلندی، رشد، صعود	
هونگ	هاون	
یاور	سرگرد	
یخت نگرفت	هنوز از دهنت بوی شیر می‌آید، برای تو هنوز زود است	اصفهان
یدک	اسب تشریفاتی	
یراق‌دار	با یراق دوخته‌شده	
یل	نیم‌تنه، بلوز (لباس زنانه)	تهران

هنگامی که چاپ این کتاب پایان یافته بود، از ک. گ. زالمان اطلاع حاصل کردم که مقالهٔ دکتر کگل ساندور Dr. Kegl Sandor تحت عنوان A perzsa Nepdal در گزارش‌های آکادمی مجارستان سال ۱۸۹۹ درج شده است که در آن نزدیک صد شعر گوناگون، از اشعار ملی فارسی به صورت ترانسکریپسیون (آوانگاری) و ترجمه

گردآوری شده است. نزدیک ۳۰ قطعه از این قطعات از قسمت اول «مواد برای مطالعه لهجه‌های فارسی» من سال ۱۸۸۸ و یادداشت‌هایم در نخستین جلد «گزارش‌های شعبه خاورشناسی انجمن باستان‌شناسی امپراطوری روسیه اقتباس شده است.» بعضی از قطعات که به‌وسیلهٔ خود «دکتر کگل ساندور» یادداشت شده با قطعات چاپ‌شده در این اثر من نزدیک‌اند و گاهی نسخه‌هایی جالب توجه به‌دست می‌دهند. توجه خواننده را به صفحات ۱۵۲/۱۵۰/۱۳۱ نوشته کگل ساندور و صفحات ۸۰/۳۷ «نمونه‌های من» جلب می‌کنم.

خواهشمندم غفلت و خطایم را اصلاح کنید. در فهرست لغات «خجله و خجله‌خانه نوشته شده که در فرنگ وولرس ج ۱ ص ۶۱۳ به‌صورت درست حجله و حجله‌خانه وجود دارد. این خطا در صفحات مختلف کتاب نیز باید اصلاح شود:

